

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فصلنامہ

شمیم معرفت

«وثرہ مریمان عقیدتی سیاسی بیچ»

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی
نماندگی ولی فقہہ در سازمان بیچ مستضعفین

شمیم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مریبان عقیدتی سیاسی

شماره ۲۶ - بهار ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

مدیر مسئول: علی رضایی

سر دبیر: علی اصغر علی مردانی

دبیر تحریریه: عباس داودی

صفحه بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسیج، سازمان بسیج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سیاسی، مدیریت اساتید، مریبان و مدیران

صندوق پستی: ۱۶۹/۱۷۸۴۵ (بر روی پاکت حتماً بنویسید نشریه شمیم معرفت)

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶

پست الکترونیک دبیر تحریریه: AbbasDavudi@Yahoo.com

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

فهرست

صفحه	عنوان
۴	سرمقاله - مریبان و جهاد اقتصادی
۵	اگر خودت را بشناسی...
۱۵	بحثی کوتاه درباره‌ی عصمت ائمه
۳۳	نگاهی اجمالی به مسیحیت - این کتاب آسمانی نیست
۵۵	دلایل دوری از دین
۶۸	شش سرآمد گناه - شرحی کوتاه از حضرت آیت‌الله مجتبی‌ی تهرانی
۶۹	عوامل عزت و محبوبیت از دیدگاه اسلام
۸۵	راه فهم اسلام در بیان مقام معظم رهبری
۹۱	بحثی درباره‌ی مدگرایی و تاملی بر نگاه اسلام به شکل ظاهر و پوشش
۱۰۶	چند استفتاء از مقام معظم رهبری در خصوص شکل ظاهر و نوع پوشش
۱۰۹	منشأهای خطای ذهن از نظر قرآن
۱۲۰	توبه غیبت
۱۲۱	انسان آزاد آفریده شده است - انسان آزاد آفریده نشده است
۱۴۱	مهارتی برای برگزاری جلسات آموزشی
۱۴۸	پاکی از غل و غش و حسد و ریا و فسق و فجور
۱۴۹	معجزات آخرین سال
۱۵۸	اسامی فرستندگان مقالات
۱۵۹	پرسش‌نامه

سرمقاله

مربیان و جهاد اقتصادی

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» - آن‌ها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است و آن‌ها پیروز و رستگارانند! (توبه/۲۰) خداوند در این آیه بر جهاد با جان و مال تاکید نموده و کسانی را که این‌گونه جهاد نمایند را از رستگاران خوانده است. جهاد با اموال در چند آیه‌ی دیگر قرآن تکرار شده است. از طرفی بدون شک همان‌گونه که از روایات و آیات مشخص می‌گردد هرگونه تلاشی در راه خدا و برای انجام تکلیف الهی، جهاد است.

در سال جهاد اقتصادی، اقدام برای پیشبرد اهداف اقتصادی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، تکلیفی است که همه‌ی مؤمنین موظف به ادای آن هستند. اگر چه به نظر می‌آید کسانی که در بخش اقتصادی فعالیت می‌کنند مهم‌ترین نقش را در این جبهه دارند، اما دیگران نیز باید به سهم خود در این حرکت مقدس شرکت کنند.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اقتصادی در تمام ایام انقلاب، پای‌بندی اندک بخش مهمی از مردم به مبانی اقتصاد اسلامی و چگونگی کار و تلاش در این زمینه برمی‌گردد. از همین رو قبل از جهاد اقتصادی نیاز بود تا بحث قناعت و صرفه‌جویی و اصلاح الگوی مصرف در میان مردم نهادینه شود و پس از آن با آمادگی لازم وارد میدان جهاد اقتصادی گردند.

هنوز هم این نیاز به صورت بسیار ضروری احساس می‌گردد. نقش مربیان مؤمن و فهیم در این جبهه تدوین مبانی اقتصاد اسلامی و اهمیت کار و تلاش در نظام مقدس جمهوری اسلامی است. از طرفی افزایش میزان پای‌بندی آحاد مردم به اخلاق اسلامی، نتیجه‌ی مستقیمی در پیشبرد این هدف دارد. زیرا وقتی جهاد محقق خواهد شد که جهادگران، به منافع شخصی خود نیندیشیده و تمام همت خود را مصروف انجام وظیفه نمایند.

به دیگر بیان به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: « فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ خَاصَّهٔ أَوْلِيَائِهِ - جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن‌را به روی خاصان از اولیاء خودش باز می‌کند.» پس برای باز شدن این در باید ابتدا به مقامی برسیم که از اولیاء الهی گردیم و این امر با پای‌بندی به اخلاق و ادای تکلیف الهی میسر است.

بدون شک در ترویج این مهم و تبلیغ فرهنگی که در سایه‌ی آن این درب بهشت بر روی مردم ایران باز شود مربیان نقش اساسی و نقش اول را ایفاء می‌کنند.

فعالیت اقتصادی وقتی می‌تواند به صورت یک جهاد صورت پذیرد که رضای الهی و تبعیت از ولی‌امر را در سرلوحه خود داشته باشد، در غیر این صورت منفعت‌طلبی بیش نخواهد بود.

اگر خودت را بشناسی...

نویسنده: عباس داودی

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

تفسیرهای هفتگانه

نفست خود راه است، نه راه رو

روح خودم

اتصال به معدن عظمت الهی

خداگونه شدن

من (خدا) مطیع کسی هستم که از من اطاعت کند

اگر خودت را بشناسی...

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند:

« مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ »

هر که بشناسد نفس خود را، بشناسد پروردگار خود را^۱

البته این حدیث با اضافه «فقد» به صورت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» نیز از آن

حضرت و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است.^۲

همچنین از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است

« أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفْكُمْ بِرَبِّهِ »^۳

در کتاب کلیات حدیث قدسی نیز آمده است که: «يقول الربّ الجليل في الإنجيل:

اعرف نفسك أيها الإنسان تعرف ربك، ظاهرک للفناء، و باطنک للبقاء.

خداوند در انجیل (حقیقی) فرموده: ای انسان، خود را خوب بشناس تا خدایت را بشناسی.

می‌بینی که ظاهرت برای فانی شدن است و باطنت برای باقی ماندن.^۴

تفسیرهای هفتگانه

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده، از جمله:

۱- این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هرکس شگفتی‌های ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت‌انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می‌شود؛ زیرا این نظم عجیب و آفرینش شگفت‌انگیز نمی‌تواند از غیر مبدأ عالم و قادری سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه‌الله است.

۲- ممکن است این حدیث اشاره به «برهان وجوب و امکان» باشد، چرا که اگر انسان دقت در وجود خویش کند می‌بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگ‌هایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به یک وجود مستقل و بی‌نیاز، یک لحظه امکان ادامه بقاء او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به‌کار می‌روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را به‌کلی از دست می‌دهند؛ (به‌عنوان مثال، هنگامی که گفته می‌شود: «من از خانه به سوی مسجد رفتم» واژه‌ی «از» و «تا» بدون تکیه بر «خانه» و «مسجد»، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می‌بخشد.) و به این ترتیب هر کس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چرا که وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است.

۳- حدیث می‌تواند اشاره به «برهان علت و معلول» باشد؛ برای این که انسان هرگاه در وجود خویش کمی دقت کند می‌فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به‌وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش (به‌عنوان مثال پدر و مادر) می‌رود باز آن‌ها را معلول علت دیگری می‌بیند، و هنگامی که سلسله‌ی این علت و معلول را پی‌گیری می‌کند، به این‌جا می‌رسد که آن‌ها نمی‌توانند تا بی‌نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می‌آید و بطلان تسلسل بر همه‌ی دانشمندان مسلم است.

بنابراین، باید این سلسله به‌جایی ختم شود که علت نخستین و به تعبیر دیگر *علة العال* و واجب‌الوجود است، هستی‌اش از درون ذاتش می‌جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی‌می‌برد.

۴- این حدیث می‌تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می‌شود، و از «معرفه‌النفس» به «معرفه‌الله» می‌رسد، بی‌آن‌که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

۵- این حدیث می‌تواند ناظر به «مسأله‌ی صفات خدا» باشد، به این معنی که هر کس خویشتن را با صفات ویژه‌ی ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد؛ از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می‌برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می‌برد، چه اگر او هم فانی می‌شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی‌نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می‌برد. این همان است که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ - نهایت ایمان خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد غیر از صفت است.»^۵

۶- تفسیر دیگری که گفته شده این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان‌گونه که انسان نمی‌تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی‌تواند به حقیقت کامل بشناسد.

البته علامه طباطبایی فرموده است: «این سخن مردود است، اول به دلیل این که در روایت دیگری دارد: "اعرفکم بنفسه اعرفکم بره" نفس‌شناس‌ترین شما خداشناس‌ترین شما است، دوم به دلیل این که حدیث مزبور در حقیقت عکس نقیض آیه شریفه "وَلَا تُكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ" (حشر/۱۹) است و نیز در کتاب غررالحکم از آن جناب نقل کرده که فرمود: "زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمال خود را خالص کند."^۶

به یقین آن چه علامه فرموده است در خصوص شناخت اجمالی است زیرا حقیقت کامل خدا را کسی نمی‌تواند بشناسد. و حتی کسی به حقیقت نفس پی نخواهد برد. اگر تمام یا بخشی از حقیقت نفس، روح آدمی باشد،^۷ در این خصوص علم اندکی به انسان داده شده است. «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - و از تو درباره‌ی "روح" سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است» (اسراء/۸۵)

۷- علامه‌ی مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره‌ی این حدیث نقل می‌کند که خلاصه‌اش این است:

روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربوبیت خداوند می‌کند:

- ۱) از آن‌جا که روح مدبر بدن است می‌دانیم که جهان هستی مدبری دارد.
 - ۲) از آن‌جا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد.
 - ۳) از آن‌جا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست.
 - ۴) از آن‌جا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است.
 - ۵) از آن‌جا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه‌ی او بر مخلوقات است.
 - ۶) از آن‌جا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست.
 - ۷) چون انسان از حقیقت نفس آگاه نیست، معلوم می‌شود: احاطه به کنه ذات خدا امکان ندارد.
 - ۸) از آن‌جا که انسان محلی برای روح در بدن نمی‌شناسد دلیل بر این است که خدا محلی ندارد.
 - ۹) از آن‌جا که روح را نمی‌توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست.
 - ۱۰) و از آن‌جا که روح و نفس آدمی دیده نمی‌شود، پس خالق روح قابل رؤیت نیست.^۸
- از آن‌جا احادیث اهل بیت همگی به منبع وحی متصل است و هر چه که آن‌ها بگویند مانند وحی است، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ - و هرگز (پیامبر) از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید * آن‌چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.» (نجم/۴۳) هیچ مانعی ندارد که مانند قرآن، معانی مختلفی داشته و تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد.

آری! هر کس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خودشناسی راهی است به خداشناسی و به یقین خداشناسی، مهم‌ترین وسیله‌ی تهذیب اخلاق و پاک‌سازی روح و دل از آلودگی‌های اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از این‌جا روشن می‌شود که یکی از مهم‌ترین گام‌های سیر و سلوک و تهذیب نفوس خودشناسی است.

پایان سخن علامه‌ی مجلسی

نفست خود راه است، نه راه رو

مضمون آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد رعایت نفس خودتان» (مائده/۱۰۵) نیز مانند همین حدیث است و مؤمنین را به نگرش به درون دعوت می‌نماید.

خلاصه‌ی شرح مبسوطی که علامه طباطبایی در خصوص این آیه داده این است که:^۹ از این که با جمله‌ی «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» مؤمنین را امر به پرداختن به نفس خود نموده، به خوبی فهمیده می‌شود که راهی که به سلوک آن امر فرموده همان نفس مؤمن است، زیرا وقتی گفته می‌شود: زنهار راه را گم مکن، معنایش نگهداری خود راه است نه جدا نشدن از راه‌روان، پس در این جا هم که می‌فرماید: زنهار که نفس‌هایتان را از دست دهید، معلوم می‌شود نفس‌ها همان راه هستند نه راه‌رو، چنان که نظیر این معنا در آیه: «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ - و به‌درستی این است راه و روش من در حالی که راه مستقیم و همواری است، پس پیروی کنید این روش را و پیرو هر راه و روشی نباشید که خدا به کیفر این عملتان شما را از راه خود متفرق سازد.» (انعام/۱۵۳) به چشم می‌خورد.

طریق انسان به سوی خداوند همان نفس انسان است که به منت‌های مسیر می‌رسد: «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (نجم/۴۲)

پس اگر فرمود: بر شما باد نفس‌تان، مقصود این است که شما ملازمت کنید نفس خود را از جهت این که نفس شما راه هدایت شما است، نه از جهت این که نفس یکی از رهروان راه هدایت است، به عبارت دیگر اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید، بنابراین نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند.

پس آیه مورد بحث مطلبی را به‌طور روشن بیان کرده است که آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره‌ی حشر به اجمال به آن پرداخته‌اند:

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)
 وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹)
 لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰)»

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بپرهیزید از عذاب خدا، و باید که هر کسی در انتظار پاداشی باشد که خود برای فردای خود پیش فرستاده و بپرهیزید از عذاب خدا، به‌درستی خداوند با خبر است از آن‌چه که می‌کنید * و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند به کیفر این فراموشی‌شان نفس‌شان را از یادشان برد، ایشان همانا فاسقند * یکسان نیستند اهل آتش و اهل بهشت، چون اهل بهشت همانا رستگارانند.»

(خداوند در این آیات) دستور می‌دهد نفس را زیر نظر گرفته و اعمال صالح او را که سرمایه و توشه فردای اوست (و بهترین توشه تقوا است) تحت مراقبت قرار دهند، زیرا برای نفس امروز و فردایی است، و نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است، و منتهای سیرش خدای سبحان است، چون نزد اوست حسن ثواب یعنی بهشت.

بنابراین بر انسان لازم است که این راه را ادامه داده و همواره به‌یاد خدای خود باشد و لحظه‌ای فراموشش نکند، چون خدای سبحان غایت و هدف است، و انسان عاقل هدف را از یاد نمی‌برد، زیرا می‌داند که فراموش کردن هدف باعث از یاد بردن راه است. روی این حساب اگر کسی خدای خود را فراموش کند خود را هم فراموش کرده و در نتیجه برای روز واپسین خود زاد و توشه‌ای که مایه زندگیش باشد نیندوخته است، و این همان هلاکت است. رسول الله (ص) هم در روایتی که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند فرموده: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ - هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته» و این معنا نکته‌ایست که دقت زیاد و تدبر تمام آن‌را ثابت می‌کند، و به اعتبار نزدیک است، زیرا انسان در مسیر زندگیش اگرچه به هر نقطه‌ای امتداد داشته باشد هیچ همی جز خیر و سعادت زندگی خویش ندارد. اگر چه منافع و عواید کارهایش به‌ظاهر عاید دیگران شود. خدای تعالی هم در این‌باره می‌فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا - اگر نیکی کنید به نفس خود نیکی کرده‌اید و اگر هم بدی کنید باز بر ضرر خود کرده‌اید.» (اسراء/۷)

روح خودم

از طرفی آن چه در نفس آدمی وجود دارد «روح» اوست که به دلیل عظمتش، خداوند در بیان داستان خلقت آدم علیه السلام، آن روح را به خود نسبت داده است و کسی از حقیقت و چیستی آن آگاه نیست. (اسراء/ ۸۵)

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ

آن گاه وی را پرداخت، و از روح خویش در او بدمید.» (سجده/ ۹)

«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و در او از روح خود دمیدم، همگی برای او سجده کنید.» (حجر/ ۲۹ و ص/ ۷۲)

«از این آیات به خوبی استفاده می شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حد اعلای عظمت، و دیگری ظاهراً در حد ادنی از نظر ارزش. جنبه مادی انسان را گل بد بوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می دهد، و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است. البته خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه روح به خدا به اصطلاح "اضافه تشریفی" است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همان گونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش "بیت الله" می خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش "شهر الله" می نامند.»^{۱۰}

اتصال به معدن عظمت الهی

این روح آن قدر عظمت دارد که اگر در مسیر الهی قدم بردارد و معرفت خود را افزایش دهد می تواند به معدن عظمت الهی متصل گردد، چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مناجات شعبانیه می فرماید: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ - خدایا بریدن کاملی از خلق به سوی خود به من عنایت کن و دیده های دل مان را به نور توجهشان به سوی خود روشن گردان تا دیده های دل پرده های نور را پاره کند و به مخزن اصلی بزرگی و عظمت برسد و ارواح ما آویخته به عزت مقدست گردد.»^{۱۱}

هر چه قدر این روح به معدن عظمت الهی نزدیک تر شود، خداگونه تر خواهد شد و صفات خدا را بیشتر در خود جلوه گر خواهد نمود.

خداگونه شدن

انسان می تواند به مقامی برسد که صفات خدا را در مرتبه‌ای نازل تر در خود متجلی کند. به عنوان مثال می تواند مهربان، جلیل، جواد، غفور، رؤوف و... باشد. حتی می تواند خالق باشد. چنانچه در احوالات انبیاء و اولیاء و علما شاهد معجزات و کراماتی هستیم که به اذن الهی انجام می گردد.

نمونه‌ی این معجزات را در داستان عیسی علیه السلام می خوانیم:

«...وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذِنُ فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ - به یاد آور زمانی (را) که مجسمه‌ای از گل به صورت مرغی می ساختی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده می شد و به پرواز در می آمد.» (مائده/۱۱۰)

دقت در روایتی که حضرت امام خمینی (ره) آن را در کتب خود نقل فرموده است مؤید این مطلب است که خداوند صفاتی همچون «حیّ» و «قیوم» و «لا یموت» را به بندگان برگزیده‌ی خود اعطا می نماید.

بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم راجع به اهل بهشت که ملکی می آید پیش آن‌ها، پس از آن که اذن ورود می طلبد وارد می شود و نامه‌ای از جناب ربوبیت به آن‌ها می دهد بعد از آن که از خدای تعالی به آن‌ها سلام ابلاغ نماید. و در آن نامه است برای هر انسانی که مخاطب به آن است:

من الحیّ القیوم الذی لا یموت إلى الحیّ القیوم الذی لا یموت. اما بعد، فائی اقول للشیء کن فیکون، و قد جعلتک تقول للشیء کن فیکون. فقال صلی الله علیه و آله: فلا یقول احد من اهل الجنة للشیء کن الا و یکون.

از حیّ قیومی که نمی میرد به [سوی] حیّ قیومی که نمی میرد. اما بعد، من چون به (هر) چیز گویم «باش»، پس (موجود) می شود، تو را (نیز) چنان قرار دادم که به (هر) چیز بگویی «باش» موجود شود.

آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: احدی از اهل بهشت به چیزی نمی گوید «باش» مگر آن که (موجود) شود.^{۱۲}

من (خدا) مطیع کسی هستم که از من اطاعت کند

شهید ثانی در کتاب مُسَكِّنُ الْفُؤَادِ خود درباره‌ی اخبار حضرت داود علیه‌السلام آورده است که خداوند فرمود:

يَا دَاوُدُ أْبَلِّغْ أَهْلَ أَرْضِي أَنِّي حَبِيبٌ مِّنْ أَحِبِّي وَ جَلِيسٌ مِّنْ جَالِسِي وَ مُؤْنِسٌ لِمَنْ أَنَسَ بِذِكْرِي وَ صَاحِبٌ لِمَنْ صَاحَبَنِي وَ مُخْتَارٌ لِمَنْ اخْتَارَنِي وَ مُطِيعٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي مَا أَحِبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِّنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتَهُ لِنَفْسِي وَ أَحْيَيْتُهُ حَيَاةً لَا يَتَفَدَّمُهُ أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِي مِّنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَ جَدَنِي وَ مَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي فَارْتَضُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِّنْ غُرُورِهَا وَ هَلُمُّوا إِلَيَّ كِرَامَتِي وَ مُصَاحَبَتِي وَ مُجَالَسَتِي وَ مُؤَانَسَتِي وَ أَنْسُوا بِي أَوْانِسْكُمْ وَ أَسَارِعْ إِلَيَّ مَحَبَّتِكُمْ.

ای داود، به مردم زمین از قول من بگو: هر کس مرا دوست بدارد، دوست من است و من همنشین کسی هستم که با من مجالست کند (نشست و برخاستش با من باشد) و مونس کسی هستم که با من هم صحبت شود. کسی را برمی‌گزینم که مرا اختیار کند. مطیع کسی هستم که از من اطاعت کند (یعنی هر خواهش او را انجام می‌دهم). هر بنده‌ای که مرا دوست بدارد و من از قلب او این محبت را ببینم، چنان او را دوست می‌دارم که کسی بر وی سبقت نگرفته باشد. و هر کس حقیقتاً مرا طلب کند، مرا می‌یابد و هر کس غیر از من را طلب کند هرگز مرا نمی‌یابد. پس ای مردم روی زمین، غرورهای خود را از خود دور کنید و به سوی کرامت و مصاحبت من بیایید. با من مجالست کنید و انس بگیرید، تا من هم با شما مانوس شوم و به محبت شما پیش‌دستی کنم.^{۱۳}

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) غررالحکم ص ۲۳۲
- (۲) بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۲
- (۳) الجواهر السنیه - کلیات حدیث قدسی ص ۲۳۴
- (۴) همان
- (۵) نهج البلاغه خطبه اول ص ۳۹
- (۶) ترجمه المیزان، ج ۶ ص ۲۵۰
- (۷) از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می‌شود که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۵۲
- (۸) بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۹۹ و ۱۰۰
- (۹) ترجمه المیزان، ج ۶، صفحات ۲۴۳ تا ۲۵۶
- (۱۰) تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۷۸
- (۱۱) اقبال الأعمال ص ۶۸۷
- (۱۲) آداب الصلاة امام خمینی (ره) ص ۳۳ و چهل حدیث ص ۴۷ - علم‌الیقین، ج ۲، ص ۱۰۶۱ (با اندکی اختلاف)
- (۱۳) مسکن الفؤاد، ص ۱۷

بخشی کوتاه درباره‌ی

عصمت ائمه

نویسنده: سعید حساری

(۱) انکار عصمت موجب تسلسل

(۲) قاعده‌ی نقض غرض

(۳) انکار عصمت، سقوط از انسانیت

ادله‌ی نقلی

(الف) آیه‌ی امامت

(ب) آیه‌ی تطهیر

(ج) دعای پیامبر هنگام نزول این آیه

(د) حدیث ثقلین

(ه) روایات متعدد

عصمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها

معنای لغوی عصمت

معنای اصطلاحی عصمت

ریشه و سرچشمه عصمت

چرا علما معصوم نیستند

عصمت و تبعیض ناروا

اعطای روح‌القدس بر چه اساسی است؟

عصمت ائمه و تعارض آن با بعض روایات

چه کسانی معصوم هستند؟

بعضی از ادله‌ی عقلی

بخشی کوتاه درباره‌ی

عصمت ائمه

از اعتقادات شیعه در موضوع امامت، مسأله عصمت ائمه است که از شرایط اولیه و ضروری مقام امامت است. شیعه معتقد است همان‌گونه که عصمت شرط لازم برای پیامبران است شرط لازم برای امامان نیز هست و امام مانند پیامبر، باید از جمیع رذائل اخلاقی و زشتی‌ها و آلودگی‌های ظاهری و باطنی، چه عمدی و چه سهوی، از تولد تا هنگام رحلت، منزّه و پاک باشد؛ چنان‌که باید از خطا و نسیان و فراموش‌کاری نیز منزّه و مصون باشد.

معنای لغوی عصمت

عصمت از ریشه "عَصِمَ" است و ماده عصم به معنای حفظ همراه با دفاع می‌آید و با ملاحظه‌ی همین دو قید (حفظ و دفاع) در قرآن کریم به کار رفته است: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۱)؛ بنابراین معصوم کسی است که برای حفظ او از گزند خطر یا آسیب عیب، از وی دفاع می‌شود. چنان‌که از بحث لغوی عصمت روشن می‌شود معنای آن عام است و حفاظت و دفاع از هرگونه گزندی را شامل می‌گردد.

معنای اصطلاحی عصمت

عصمت به حسب طینت و فطرت ملکه‌ای است نفسانی که شخص امام را از هرگونه معصیت و لغزش باز می‌دارد و گویا قدرت ارتکاب گناه را از او سلب می‌کند، هر چند امکان ارتکاب افعال زشت و معاصی برای او وجود دارد. عصمت درجه والایی از تقوا و خداترسی و علم تخلف‌ناپذیر به عواقب مخالفت و عصیان، و عشق و علاقه به کمال و جمال حق است.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در تعریف عصمت چنین فرموده‌اند: «عصمت در مباحث کلامی به حفظ و نگهداری در برابر گناه و اشتباه اطلاق می‌شود که نتیجه آن ترک گناه و خطاست.» (۲)

فاضل مقداد از متکلمین برجسته شیعه در تعریف عصمت می‌گوید: «عصمت، لطفی است که خداوند در حق مکلف به جای می‌آورد، به گونه‌ای که انگیزه‌ای برای ترک اطاعت و یا انجام معصیت در او باقی نمی‌ماند، هر چند این لطف، توان انجام گناه را از وی نمی‌ستاند» (۳)

هشام بن حکم در تعریف عصمت چنین فرموده است: «امام باید دارای نیرویی باشد که در مرحله‌ی اعتقاد و فکر و بیان احکام و فتوا مصون از خطا و اشتباه و سهو و نسیان باشد. به‌علاوه در اخلاق و اعمال چنان باشد که به اختیار خود مصون از انحراف باشد تا اعتماد مردم را به خود جلب کند و مردم با اطمینان خاطر اطاعتش را بپذیرند. با این جهت دامن امام باید در تمام مدت حیات، چه قبل از امامت و چه در مدت امامت، از لوث معاصی اعم از کبیره و صغیره پاک باشد.» (۴)

مرحوم علامه طباطبایی در تعریف عصمت چنین فرموده‌اند: «از ظاهر آیه ۱۱۳ سوره نساء برمی‌آید، آن چیزی که عصمت به وسیله آن تحقق می‌یابد و شخص معصوم به وسیله‌ی آن معصوم می‌شود نوعی از علم است. علمی است که نمی‌گذارد صاحبش مرتکب معصیت و خطا گردد و به عبارتی دیگر علمی است که مانع از ضلالت می‌شود.» (۵)

ریشه و سرچشمه عصمت

از تعاریف فوق معلوم شد که عصمت نیرویی عظیم در نفس انسان معصوم است که او را از هرگونه گناه و خطا و سهو و نسیان و مانند آن باز می‌دارد. حال باید دید سرچشمه و منشا این نیروی محافظ و مدافع چیست و از کجا پدید آمده است؟

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این خصوص چنین فرموده‌اند:

عصمت خاصی که در انبیا و ائمه علیهم‌السلام وجود دارد، جز با تأیید ویژه‌ی الهی ممکن نیست. در برخی روایات از این تأیید ویژه به "روح‌القدس" تعبیر شده است. توضیح این‌که اگرچه رهبران الهی همانند سایر انسان‌ها هستند و از ویژگی‌های زندگی انسانی برخوردارند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (۵) - لیکن از خصوصیت‌هایی نیز برخوردارند که به کمک آن وظیفه سنگین رسالت و هدایت جامعه را تحمّل می‌کنند. از این‌رو در ادامه‌ی آیه‌ی مزبور فرمود: «يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (۶). در آیه‌ای دیگر با اشاره به حالت بشری و طبع اولی و انسانی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ - نزدیک بود که آن‌ها با تلاش‌ها و وسوسه‌های خود، تو را از آن‌چه به سویت وحی کردیم، فریب دهند تا غیر آن را به ما نسبت بدهی» (۷)؛ آن‌گاه به تشبیت و توفیق الهی اشاره کرده، فرمود: «وَلَوْ لَا أَنْ تَشْتَاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرَكُنَّ إِلَهُهُمْ شَيْئًا قَلِيلًا - اگر ما گام‌هایت را استوار نمی‌کردیم نزدیک بود که به آن‌ها تمایل پیدا کنی (لیکن تشبیت و توفیق ما مانع از این انعطاف شد.» (۸) این بیان قرآنی با تفصیل بیشتری در روایات آمده است:

مفضل نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام به من فرمودند: « يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ صَ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهْضٌ وَ جَاهِدٌ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَ شَرْبٌ وَ أُتِيَ النَّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ أَمْرٌ وَ عَدَلٌ وَ رُوحَ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ الثُّبُوتِ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ صَ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ فِي الْإِمَامِ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَ لَا يَعْطَلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَسْهُو وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ تَنَامُ وَ تَلْهُو وَ تَعْطَلُ وَ تَسْهُو وَ رُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهٍ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ يَتَنَاوَلُ الْإِمَامُ مَا بَعْدَادَ بِيَدِهِ. قَالَ: نَعَمْ وَ مَا دُونَ الْعَرْشِ »

« ای مفضل! خداوند تعالی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پنج روح قرار داده است:

- ۱- روح حیات که سبب راه رفتن و حرکت کردن است.
 - ۲- روح قوت که موجب فعالیت و تلاش می‌گردد.
 - ۳- روح شهوت که سبب خوردن، آشامیدن و همسر گزیدن می‌شود.
 - ۴- روح ایمان که سبب عدالت و ورزیدن می‌گردد.
 - ۵- روح‌القدس که سبب تحمّل مشکلات پیامبری می‌گردد.
- هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، روح‌القدس به امام منتقل می‌شود. روح‌القدس نمی‌خوابد، گرفتار غفلت، لهو و اشتباه نمی‌شود؛ در حالی که چهار روح دیگر مبتلا به خواب، لهو، غفلت و اشتباه می‌گردند. روح‌القدس نیروی ثابتی است که به کمک آن شرق و غرب زمین، خشکی و دریای آن دیده می‌شود.

به امام علیه‌السلام عرض کردم: فدایت کردم! آیا امام می‌تواند آن‌چه را در بغداد است با دست خود بگیرد؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: بله، و حتی آن‌چه را پایین‌تر از عرش وجود دارد می‌تواند با دست خود بگیرد. (۹).

بر این اساس شیخ صدوق گفته است: « اعتقاد ما درباره‌ی انبیا، رسولان و امامان این است که پنج روح در آن‌ها وجود دارد: روح‌القدس، روح‌الایمان، روح‌القوة، روح‌الشهوة، روح‌المدرج (این روح در روایت به‌عنوان روح‌الحیة آمده است). در مؤمنان چهار روح وجود دارد: روح‌الایمان، روح‌القوة، روح‌الشهوة و روح‌المدرج و در کافران و چهارپایان سه روح وجود دارد: روح‌قوت، روح‌شهوت و روح‌مدرج. (۱۰)

بدین ترتیب کافر تنها از روح حیوانی برخوردار است، اما مؤمن، افزون بر آن از روح ایمانی نیز برخوردار است، در حالی که روح‌القدس به انبیا و ائمه‌علیهم‌السلام اختصاص دارد.

پایان فرمایش آیت‌الله جوادی آملی (۱۱)

مرحوم علامه‌ی طباطبایی بعد از آن که عصمت را نوعی علم که صاحب خود را از آلوده شدن به معاصی و آلودگی‌ها حفظ می‌کند، تعریف می‌نماید؛ درباره‌ی منشأ آن چنین می‌فرماید:

در این جا این سؤال پیش می‌آید که اگر علم نافع و حکمت بالغه باعث می‌شود که صاحبش از وقوع در مهلکه‌ها و رذایل، مصون و از آلوده شدن به پلیدی‌های معاصی محفوظ باشد، باید همه‌ی علما این چنین معصوم باشند و حال آن که این طور نیستند.

در پاسخ می‌گوئیم: بله، علم نافع و حکمت بالغه چنین اثری دارد، همچنان که در بین رجال علم و حکمت و فضیلت از اهل تقوا و دین مشاهده می‌کنیم، ولیکن این سببیت مانند سایر اسباب موجود در این عالم مادی و طبیعی، سبب غالبی است نه دائمی. به شهادت این که هیچ دارنده‌ی کمالی را نمی‌بینی که کمال او به‌طور دائم او را از نواقص حفظ کند و هیچ‌گاه تخلف نکند. بلکه هر قدر هم آن کمال قوی باشد جلوگیری‌اش از نقص غالبی است نه دائمی و این خود سنتی است جاری در همه‌ی اسبابی که می‌بینیم دست درکارند. و علت این دائمی نبودن اثر این است که قوای شعوری مختلفی که در انسان هست، بعضی باعث می‌شوند آدمی از حکم بعضی دیگر غفلت کند، و یا حداقل توجهش به آن ضعیف گردد. به‌عنوان مثال کسی که دارای ملکه‌ی تقوا است مادام که به فضیلت تقوای خود توجه دارد هرگز به شهوات ناپسند و حرام میل نمی‌کند، بلکه به مقتضای تقوای خود رفتار می‌کند. اما گاه می‌شود که آتش شهوت آن چنان شعله‌ور می‌شود و هوای نفس آن قدر تحت جاذبه‌ی شهوت قرار می‌گیرد که چه بسا مانع آن می‌شود که آن شخص متوجه فضیلت تقوای خود شود و یا حداقل توجه و شعورش نسبت به تقوایش ضعیف می‌شود و معلوم است که در چنین فرضی بدون درنگ عملی که نباید انجام دهد، می‌دهد، و ننگ شهوت‌رانی را به‌خود می‌خرد. سایر اسباب شعوری که در انسان هست نیز همین حکم را دارند و اگر این غفلت نبود و سبب سببیت خود را از دست نمی‌داد، آدمی هرگز از حکم هیچ‌یک از این اسباب منحرف نمی‌شد و هیچ چیزی از تاثیر آن سبب جلوگیری نمی‌شد.

پس هر چه تخلف می‌بینیم ریشه و علتش برخورد و نبرد اسباب با یکدیگرند و غالب شدن یک سبب بر سبب دیگر است. از این جا روشن می‌شود که آن نیرویی که نامش نیروی عصمت است، یک سبب علمی و معمولی نیست بلکه سببی است علمی و شعوری که به‌هیچ‌وجه مغلوب هیچ سبب دیگر نمی‌شود و اگر از این قبیل سبب‌های شعوری معمولی بود به‌طور یقین تخلف در آن راه می‌یافت و احیاناً بی‌اثر می‌شد.

پس معلوم می‌شود این علم از غیر سنخ سایر علوم و ادراکات متعارفه است که از راه اکتساب و تعلم عاید می‌شود و در آیه‌ی مورد بحث می‌بینیم که خدای تعالی در خطابش به شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ - کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و علمی به تو تعلیم داد که خودت از راه اکتساب هرگز آن را نمی‌آموختی» (۱۲) و گو این که معنای این جمله را بدان جهت که خطابی است خاص، آن‌طور که باید نمی‌فهمیم، زیرا ما انسان‌های معمولی آن ذوقی که حقیقت این علم را درک کند نداریم.

از این جا روشن می شود که مراد از انزال و تعلیم در جمله‌ی: «وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» دو نوع علم است: یکی علمی که به وسیله وحی و با نزول جبرئیل امین تعلیم آن جناب داده می شده و دوم به وسیله نوعی القاء در قلب و الهام خفی الهی و بدون نازل شدن فرشته‌ی وحی تعلیمش داده می شده و این دو نوع بودن تعلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی است که روایات وارده در علم النبی صلی الله علیه و آله و سلم آن را تایید می کند و بنابراین مراد از جمله‌ی: «وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» این است که خدای تعالی نوعی علم به تو داد که اگر نمی داد، اسباب عادی که در تعلم هر انسانی دست در کارند و علوم عادی را به انسان‌ها تعلیم می دهند در به دست آوردن آن علم برایت کافی نبود.

در روایات نیز آمده که رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین روحی داشته اند به نام روح القدس که آنان را تشدید می کرده و از معصیت و خطا حفظ می نموده است.

پایان فرمایش علامه طباطبایی (۱۳)

پرچمدار علم کلام، شیخ مفید در این باره می فرماید: «العصمه تفضل من الله تعالى على من علم انه يتمسك بعصمته» یعنی عصمت بخششی است از جانب خداوند درباره‌ی کسی که به عصمت او تمسک جوید. (۱۴)

هم چنین مرحوم سید مرتضی و علامه حلی و فاضل مقداد رحمه الله علیهم عصمت را موهبتی دانسته اند، نه اکتسابی.

برای موهبتی و بخششی بودن عصمت به آیاتی از قرآن مجید نیز تمسک شده است. از جمله آیاتی که مورد استشهاد قرار گرفته است آیه‌ی شریفه تطهیر است که در آن خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً - خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» (۱۵) از آن جایی که اراده تکوینی خداوند بر زدودن پلیدی از اهل بیت تعلق گرفته است فهمیده می شود که عصمت امر تفضلی است.

عصمت و تبعیض ناروا

ممکن است این شبهه پیش آید که اعطای روح القدس به بعضی انسان‌ها بر چه مبنا و اساسی است؟ آیا این تبعیض نیست؟ اگر چنین روحی به دیگران هم داده می شد آنان نیز می توانستند به مقام عصمت و ترک معصیت برسند. برای پاسخ به این شبهه از بیانات حکیم الهی حضرت آیت الله جوادی آملی مدد می گیریم. ایشان در این باره می فرمایند:

باید گفت خداوند متعال همه‌ی انسان‌ها را بر اساس فطرت توحیدی خلق کرده است: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۱۶) و تشخیص فجور و تقوا را به همگان الهام فرموده است: «فَأَلَّهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (۱۷)، لیکن برخی از انسان‌ها همین فطرت را در میان گل و لای شهوت و غضب دفن می کنند: «وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱۸) و راه ضلالت و گمراهی را پیش

می‌گیرند، اما برخی دیگر به ندای فطرت پاسخ مثبت می‌دهند و به تزکیه نفس می‌پردازند: «فَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۱۹) خداوند متعال نیز بر اساس قانون کلی «لَسْنُ شُكْرُهُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَسْنُ كُفْرُهُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۲۰) به پاسخ مثبت این گروه، اجر مضاعف داده و آن گروه را به حال خودشان واگذار می‌کند. این اجر با میزان صداقت در پاسخ‌گویی به ندای فطرت هماهنگ است. بدین معنا که هر کس در پاسخ گفتن صادق‌تر باشد اجر بیشتری خواهد یافت؛ تا جایی که اجر برخی به صورت "روح‌القدس" بروز می‌کند.

نکته قابل توجه در این مسأله آن است که خداوند متعال چون با علم بی‌انتهای خود، به نحوه‌ی پاسخ‌گویی انسان‌ها آگاهی داشت و می‌دانست که هرکس با اراده‌ی خود چه پاسخی خواهد داد و میزان صداقت او در پاسخ مثبت چیست، این اجر را در ابتدای خلقت و در حقیقت، پیش از عمل، به انبیا و ائمه علیهم‌السلام عنایت کرده است، در حالی که نسبت به دیگران چنین عنایتی نکرده است. این مطلب در دعای ندبه این‌گونه مورد اشاره قرار گرفته است: «الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ إِذِ احْتَرَّتْ لَهُمْ حَزَبِلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ التَّعْيِيمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا اَضْمَحَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَةِ وَ زُحْرُفَهَا وَ زُبُرْجَهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الشَّاءَ الْجَلِيلِيَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرَائِعَ إِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ

«اولیایی که آنان را برای خودت و دینت برگزیدی و برای آنان نعمت فراوان بی‌زوال در نظر گرفتی. لیکن زمانی این نعمت بی‌زوال را برای آنان در نظر گرفتی که با آنان شرط کردی که در این دنیای پست و در مقابل زیورها و نمایش‌های آن، زهد و پارسایی پیش گیرند. آن‌ها نیز این شرط و پیمان را پذیرفتند و تو از قبل می‌دانستی که آن‌ها به پیمان وفا خواهند کرد. از این‌رو آنان را قبول کردی و به خویش نزدیک گرداندی، نامی بلند و ستایشی ارجمند به آنان تقدیم داشتی. فرشتگان را بر آنان فرو فرستادی، با وحی خود گرمی‌شان داشتی، با بذل دانش ویژه‌ی خود، از آنان پذیرایی کردی، آنان را وسیله‌ی رسیدن به خودت و ابزار دستیابی به بهشت قرار دادی»

لازم به تذکر است که همواره حفظ و نگهداری نعمت، دشوارتر از به‌دست آوردن آن است؛ به‌ویژه نعمتی که میزان خطرپذیری آن زیاد باشد. عصمت، نعمتی است که با اندک غفلتی آسیب می‌بیند؛ از این جهت حفظ و نگهداری آن بیشتر از اصل به‌دست آوردنش نیاز به مجاهده، تلاش و جدیت دارد. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَكُنْ إِلَى أَنْفُسِنَا وَ لَوْ وَكَلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا لَكُنَّا كَبَعْضِ النَّاسِ وَ لَكِنْ نَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (۲۱)۔ خداوند متعال ما را به خودمان واگذار نکرد و اگر به خودمان واگذار می‌کرد، همانند برخی مردم بودیم، لیکن ما از کسانی هستیم که خدای عزوجل به ما فرمود: مرا بخوانید تا اجابتان کنم. (۲۲)

ذیل حدیث نشان می‌دهد که آن‌ها برای حفظ این مقام دائماً در حال تضرع، زاری، الحاح و استغاثه به درگاه خدا هستند. بنابراین نمی‌توان گفت: اگر ما نیز از روح‌القدس برخوردار می‌بودیم، به مقام عصمت می‌رسیدیم؛ زیرا ابزار دستیابی به "عدالت" که مرحله نازل‌تری عصمت و حداقل آن است در اختیار همگان هست، در حالی که بسیاری از انسان‌ها به آن نمی‌رسند. با این وصف، چگونه می‌توان ادعا کرد که اگر از ابزار مراحل بالاتر برخوردار می‌بودیم از آن استفاده‌ی صحیح می‌کردیم؟ پس اعطای مقام عصمت و ابزار دستیابی به آن، تبعیض ناروا نیست، بلکه اعطایی بر اساس استعداد و صداقت است.»

پایان فرمایش آیت‌الله جوادی آملی (۲۳)

علامه شهید آیت‌الله مطهری نیز درباره‌ی عصمت و رد شبهه‌ی تبعیض چنین فرموده‌اند:

این که پیغمبران یا ائمه معصومند یعنی چه؟ می‌گویید این‌ها هرگز گناه نمی‌کنند. درست است، معنایش همین است. ولی بعد، از شما می‌پرسند چرا گناه نمی‌کنند؟ این چرا را دو جور ممکن است جواب بدهید. یکی این که پیغمبران و ائمه از آن جهت معصومند و گناه نمی‌کنند که خداوند به قهر و قصد مانع گناه کردنشان است، یعنی هر وقت می‌خواهند گناه کنند خداوند مانع می‌شود و جلویشان را می‌گیرد. اگر معنی عصمت این باشد، فضیلت و کمالی نیست. بنده و شما هم اگر این جور باشد که هر وقت بخواهیم معصیت کنیم یک قوه‌ای از خارج جلوی ما را بگیرد، مانع و مزاحم بشود و حائل میان ما و گناه گردد، قهراً معصیت نمی‌کنیم. پس آن‌ها چه فضیلتی بر ما دارند؟! در چنین صورتی فرقی با ما فقط این خواهد بود که آن‌ها بندگان هستند که خدا نسبت به آنان تبعیض قائل شده است؛ وقتی که آن‌ها می‌خواهند معصیت کنند جلویشان را می‌گیرد، ولی ما که می‌خواهیم معصیت کنیم جلوی ما را نمی‌گیرد. نه، اشتباه است. این که آن‌ها معصومند به این معنی نیست که آن‌ها می‌خواهند معصیت کنند ولی خدا مانع می‌شود! معنی عصمت، آن نهایت درجه‌ی ایمان است. ایمان به هر اندازه که زیادتر باشد، خدا بیشتر به یاد انسان است. به‌عنوان مثال: فرد بی‌ایمان یک روز تمام می‌گذرد، یک هفته می‌گذرد، یک ماه می‌گذرد، چیزی که به یادش نمی‌افتد خداست. این شخص، غافل مطلق است. بعضی از افراد این جور هستند که گاهی از اوقات به یاد خدا می‌افتند، فکر می‌کنند که ما خدایی داریم، این خدا بالای سر ماست، خدا می‌بیند، ولی همین یک لحظه خدا در ذهنش می‌آید، بعد دو مرتبه فراموش می‌کند، گویی اساساً خدایی نیست. ولی بعضی از افراد که ایمانشان بیشتر است، گاهی در حال غفلتند و گاهی در حال حضور. وقتی که در حال غفلتند، معصیت از آن‌ها صادر می‌شود اما وقتی که در حال حضور هستند قهراً معصیت از آن‌ها صادر نمی‌شود، چون در حالی که توجه به خدا دارند امکان ندارد معصیت کنند «لَا يَزِنِي الرَّائِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ - شخص مؤمن در آن حال که ایمان داشته باشد دست به زنا نمی‌زند» (۲۴). در حالی که ایمان واقعاً در روح انسان هست و حضور دارد، انسان معصیت نمی‌کند. حال اگر ایمان انسان به حد کمال

رسید به طوری که انسان دائم الحضور شد یعنی همیشه خدا در دل او حاضر بود، اصلاً غفلت به او دست نمی‌دهد، هر کاری را که می‌کند در عین حال به یاد خداست. قرآن می‌گوید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» (۲۵)؛ مردانی که معامله، خرید و فروش، تجارت، آن‌ها را از یاد خدا هرگز باز نمی‌دارد. نمی‌گوید مردانی که تجارت نمی‌کنند. اسلام نیامده است که به مردم بگوید معامله نکنید، تجارت نکنید؛ برعکس تشویق کرده است که کار کنید، کسب کنید، معامله کنید، تجارت کنید. می‌فرماید مردانی که خرید و فروش می‌کنند، تجارت می‌کنند، کسب می‌کنند، مشاغل زندگی دارند ولی در حالی که همه‌ی این‌ها را دارند، آنی هم از خدا غافل نیستند؛ پشت ترازوی عطاری و بقالی خودش است و دائماً هم مشغول حرف زدن و مکالمه و جنس تحویل دادن و پول گرفتن است، اما چیزی را که هرگز فراموش نمی‌کند خداست، خدا همیشه در ذهنش هست. اگر کسی دائم الحضور باشد، همیشه خدا در نظرش باشد، طبعاً هیچ‌وقت گناه نمی‌کند. البته ما یک چنین دائم الحضوری غیر از معصومین علیهم‌السلام نداریم. معصومین یعنی کسانی که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنند که خدایی دارند.

مثالی برایتان عرض کنم: آیا هیچ برای شما اتفاق افتاده است که دستتان را در آتش ببرید یا بروید در آتش؟ در تمام عمر یک‌بار هم اتفاق نمی‌افتد که ما و شما اراده کنیم که خودمان را در آتش بیندازیم مگر وقتی که بخواهیم خودکشی کنیم. چرا؟ برای این که علم ما به سوزندگی آتش، علم ما به این که اگر در آتش بیفتیم قطعاً خواهیم مرد، یک علم قطعی یقینی است و تا آتش را می‌بینیم، آن علم در ذهن ما حاضر می‌شود و لحظه‌ای غفلت نمی‌کنیم. لهذا ما از این که خودمان را در آتش بیندازیم معصومیم؛ یعنی آن علم و یقین و ایمانی که ما به سوزندگی آتش داریم، همیشه جلوی ما را از این که خودمان را در آتش بیندازیم می‌گیرد. اولیای حق به همان اندازه که ما به سوزندگی آتش ایمان داریم، به سوزندگی گناه ایمان دارند و لهذا آن‌ها معصومند.»

پایان فرمایش آیت‌الله مرتضی‌مطهری (۲۶)

عصمت ائمه و تعارض آن با بعضی روایات وارده

همان‌گونه که تاکنون بیان شد، حضرات ائمه علیهم‌السلام دارای مقام عصمت بوده و از ارتکاب هرگونه معصیتی پاک و مبرا هستند. با این وجود، چگونه است که آن وجودهای مقدس، در دعاها و مناجات‌ها در پیشگاه خداوند، اعتراف به گناه می‌نمایند و از خدا آمرزش گناهان خویش را طلب می‌کنند؟

یکی از وجوهی که در حل اشکال فوق از سوی بعضی از علما مطرح شده آن است که: اعتراف حضرات معصومین به گناه در درگاه الهی و گریه و زاری و طلب بخشش نمودن از خدای متعال، به جهت ارائه‌ی سرمشق به بندگان و مؤمنین می‌باشد و خود آن ذوات مقدسه از این گونه امور برتر و منزّه هستند.

مفسر گران قدر قرآن حضرت آیت الله جوادی آملی پس از ذکر وجه فوق، آن را جواب قانع کننده‌ای ندانسته، و خود این گونه می‌فرمایند:

«بهتر است در پاسخ شبهه بگوئیم: استغفاری که در این دعاها آمده، استغفار دفعی است؛ یعنی استغفاری که مانع عروض غفلت و گناه می‌شود، نه استغفار رفعی که برای آمرزش گناه و خطای موجود است. مَثَلُ آنان مَثَلُ کسی است که پارچه‌ای بر روی آیینی شفاف آویزان می‌کند تا غبار بر آن ننشیند، نه مانند کسی که بر روی آیینی غبار گرفته‌اش دستمال می‌کشد تا غبار آن را بزدايد.» (۲۷)

پاسخ دیگری که صاحب کشف الغمه نیز بدان اشاره کرده این است:

«گناه دارای اقسامی است:

الف: گناهی که از ارتکاب منهیات یا ترک واجبات ناشی می‌شود. بی‌گمان انسان‌های معصوم از این قسم گناه، مصون هستند.

ب: کارهایی که گناه اصطلاحی نیست، لیکن با عزّت و جلال خدای سبحان منافات دارد، هر چند که ناچار از انجام آن کارها باشد یا خود خداوند به آن‌ها فرمان داده باشد؛ مانند خوردن و آشامیدن در محضر پروردگار، فرمان دادن به فرزند یا شخص زیردست خود در حضور او، چنان که معجزات و خوارق عاداتی که به فرمان الهی و برای اثبات ارتباط با او از انسان‌های کامل سر می‌زند، در نظر خودشان گناه شمرده می‌شود؛ زیرا نوعی خودنمایی و دخالت در شئون ربوبیت است.

ذوات مقدس انبیا و ائمه علیهم‌السلام همیشه و با همه‌ی وجود، متوجه باری تعالی بوده، قلبشان مالا مال از عشق به اوست و پیوسته مراقب این توجه و عشق هستند. عبادت و توجه آن‌ها به گونه‌ای است که گویا خدا را می‌بینند و متوجه این نکته هستند که خدای سبحان ناظر اعمال آن‌هاست: «اعْبُدِ اللّٰهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ - آن‌گونه خدا را عبادت کن که گویا او را می‌بینی؛ زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.» (۲۸)؛ بزرگان اهل معرفت از این مقام به احسان تعبیر می‌کنند. با توجه به این مرتبه و موقعیت است که حشر و نشر خود با مردم، انجام کارهای خارق‌العاده، ارتباط خود با عالم کثرت و مانند آن را مایه‌ی غبارگرفتگی دل می‌دانند و هرگاه از آن مرتبت رفیع پائین آمدند و به ماسوای خدا توجه کردند، خود را گناهکار به حساب می‌آورند؛ هر چند که این حشر و نشر با بندگان خدا برای دیگران امری مباح و پسندیده و مطلوب است. از این رو برای خلاصی از این گرفتگی و نجات از این بند، استغفار می‌کنند... در حدیثی معروف از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده است: «إِنَّهُ لَيَعَانُ عَلَيَّ قَلْبِي حَتَّى أَسْتَغْفِرَ اللّٰهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً - بر قلب و روح من غبار می‌نشیند، به گونه‌ای که من روزانه هفتادبار استغفار می‌کنم.» (۲۹)

مراد از غین و غبار در این گونه احادیث، غین و غبار اصطلاحی نیست، بلکه آن حضرت و سایر انسان‌های کامل در آن مقامات عالی چیزهایی را غبار روح و مانع مشاهده جمال الهی و رهن توجّه به او می‌دانند که آن امور نه تنها برای دیگران حالت رهنی ندارد، حتی ممکن است مایه‌ی تقرّبشان به خدا نیز گردد. از این جهت گفته‌اند: «حسنات ابرار و نیکان، سیئه و گناه برای مقربان محسوب می‌شود - حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» (۳۰)

هرگاه فرزندی به‌ویژه اگر خردسال باشد یا از جهت عقلی رشد کافی نداشته باشد، مرتکب خلافی شود یا زبانی به دیگران وارد کند، پدر و مادر او شرمنده و خجالت زده شده، خود را ملزم به پوزش خواستن و جبران خسارت می‌دانند؛ به گونه‌ای که گویا آن عمل ناروا از خودشان سرزده است. گاهی نیز احساس شرمندگی آن‌ها بیشتر است، زیرا زشتی کار را بیشتر ادراک می‌کنند و اگر فرزندشان بی‌ادب و بی‌بندوبار باشد و اصلاً به این امور توجه نکند، احساس شرمندگی آنان بسیار بیشتر خواهد بود.

در بسیاری از روایات از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام به‌عنوان دو پدر برای امت اسلامی یاد شده است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَحَقْنَا عَلَيْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبِي وَ لِوَالِدَتِهِمْ فَإِنَّا نُنْقِدُهُمْ إِنْ أَطَاعُونَا مِنَ النَّارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ وَ نُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ بِخِيَارِ الْأَحْرَارِ - من و علی دو پدر برای این امت هستیم. بی‌گمان حق ما بر آن‌ها بزرگ‌تر از حق پدر و مادر جسمی بر آنان است؛ زیرا اگر اطاعتمان کنند، از عذاب نجاتشان می‌دهیم، از بردگی رهایشان کرده، به آزادمدان نیک‌کردار ملحق می‌کنیم.» (۳۱)

... بدین ترتیب، گناهی که از امت اسلامی سر می‌زند، مایه‌ی شرمندگی پدران معنوی امت خواهد شد که در شناخت خدا در بالاترین رتبه هستند. به‌ویژه آن‌که بسیاری از این گناهان با طغیان و گردنکشی همراه است، با توبه و امثال آن جبران نمی‌شود، با تکرار و اصرار، حریم اقدس الهی هتک می‌شود و... مؤید این توجیه، پاسخ امام صادق علیه‌السلام است که وقتی از آیه‌ی «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (۳۲) سؤال شد، فرمود: «وَ اللَّهُ مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ ضَمِنَ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَ مَا تَأَخَّرَ - بخدا قسم پیغمبر کوچکترین گناهی نداشت ولی خداوند ضامن شده که گناهان گذشته و آینده شیعه علی را ببخشد» (۳۳)، «فَإِنَّ مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَ لَا هُمْ بِذَنْبٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ - پیامبر نه گناهی داشت و نه هرگز تصمیم بگناهی گرفت ولی خداوند گناهان شیعه را بحضرت تحمیل و بعداً همه را به احترام حضرتش بخشید.» (۳۴).

پایان فرمایش علی بن عیسیٰ اربلی صاحب کشف‌الغمه (۳۵)

حضرت امام خمینی (ره) نیز در توضیح این آیه‌ی شریفه مطالبی بیان نموده‌اند که به‌طور خلاصه و با تغییر ادبیات متن در زیر آمده است.

بدان که علما، رضوان‌الله علیهم، توجیهاتی در آیه شریفه فرموده‌اند که محملاً بیان می‌نماییم. یکی آن که مقصود از گناه، گناه امت است که به شفاعت حضرت آمرزیده شود. و نسبت گناهان امت به آن حضرت برای اتصالی است که بین آن حضرت و امت است. (که در قسمت‌های قبل نیز به همین موضوع اشاره شده است).

در حدیثی است که رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به منزله‌ی ساقه درخت است، و ائمه هدی، علیهم‌السلام، به منزله‌ی شاخه‌های آن، و شیعیان به منزله‌ی برگ آن درخت هستند. (۳۶) پس زینت شجره‌ی طیبه ولایت به مظاهر است، و هر یک از مظاهر که نقصانی یابد، در شجره‌ی طیبه نقصانی واقع گردد. پس، گناه جمیع موجودات گناه ولیّ مطلق است، و حق تعالی به رحمت تامه خود رحمت بر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فرموده؛ می‌فرماید: آن چه گناه است از پیشینیان و آن چه پس از این گناهی واقع شود، در تحت مغفرت کامل واقع گردد، و به شفاعت تو تمام دایره تحقق به سعادت کامله‌ی خود رسند.

توجیه دوم آن است که سید مرتضی ذکر فرمودند که «ذنب» مصدر است، و جایز است اضافه آن به فاعل و به مفعول، و در این جا اضافه به مفعول شده و مراد گناه آن‌ها است در منع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ورود به مکه و مسجدالحرام

و معنی "مغفرت" بنابر این تأویل باطل شدن دستوراتی است که دشمنان آن سرور صادر کرده‌اند، یعنی خدا آن دستورات را با فتح مکه باطل می‌فرماید پس زود است که داخل مکه شوی بعد از این. و از این جهت قرار داده است غفران را جزای جهاد و فایده فتح.

سوم آن که معنی چنین است که اگر گناهی برای تو باشد در گذشته یا پس از این، هر آینه آمرزیدم تو را. و قضیه‌ی شرطیه مستلزم صدق و وقوع طرفین نیست. یعنی این جمله که «اگر گناهی کرده‌ای» به معنی وقوع حتمی گناه نیست.

چهارم آن که مراد به گناه ترک مستحب باشد، زیرا که واجبات از آن حضرت ترک نشده. و جایز است که به واسطه‌ی علو قدر و رفعت مقام آن حضرت آن چه از دیگران گناه نیست نسبت به آن حضرت گناه شمرده شود. (که در قسمت‌های قبل نیز توضیح داده شد)

پنجم آن که این آیه برای تعظیم آن حضرت وارد است و در مقام حسن خطاب است، چنان چه گویی به‌عنوان مثال: غفر الله لك.

ششم توجیهی است که در حدیث شریف زیر از آیه مبارکه شده است. و حاصلش آن است که مراد، گناه آن بزرگوار است در نظر اهل شرک و به زعم فاسد آن‌ها.

«مامون به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کرد: آیا شما نظرتان این نیست که پیامبران معصوم از گناه هستند؟ حضرت فرمود: همین‌طور است. مامون گفت: پس آیه شریفه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ... چه معنایی دارد؟ حضرت فرمود: از نظر مشرکین احدی گناهکارتر و مجرم‌تر از رسول خدا نبود چون آنان ۳۶۰ بت و معبود داشتند که آن‌ها را پرستش می‌کردند و چون حضرت مبعوث به رسالت شد و آنان را به توحید دعوت نمود این عمل شگفت‌انگیز در نظر آنان بس بزرگ و

غیرقابل تحمل بود و آنان با تعجب می گفتند: أ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِهَاءً وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ - آیا این شخص آمده و می خواهد به جای این همه خدایان یک خدا را به ما بقبولاند؟ راستی عجیب است. (ص/۵) تا آن جا که گفتند: إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ - این عمل جز جعل و افترا چیزی بیش نیست. (ص/۷) و هنگامی که حضرت با یاری و نصرت خداوند مکه را فتح نمود خداوند به حضرت خطاب کرد: یا محمد إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ - ای پیامبر عزیز تو که به جرم دعوت به توحید در نظر مشرکان مکه مقصر و در تحت تعقیب بودی اکنون که مکه فتح شده آنان دیگر تو را مجرم نمی دانند چون گروهی مسلمان شده و گروهی فراری هستند و اگر معدودی هم باقی مانده اند قدرت انکار توحید و دعوت تو را ندارند پس به خاطر این پیروزی، گناهان حضرت و مجرم بودنش منتفی شده است. (۳۷)

پایان فرمایش حضرت امام خمینی (ره) (۳۸)

چه کسانی معصوم هستند؟

به جز ائمه‌ی معصومین علیهم السلام کسی در تاریخ اسلام معصوم نبوده و حتی سایر خلفا و کسانی که در صف مخالف ائمه اطهار علیهم السلام بوده اند هیچ یک برای خود ادعای عصمت نکرده اند. از این طرف ائمه‌ی معصوم علیهم السلام، هم خود ادعای عصمت کرده اند و هم عموم پیروان و شیعیان و دوستانشان در طول زمان معتقد به عصمت ائمه اطهار بوده و هستند. اما نه تنها هیچ یک از خلفا و اصحاب پیامبر اکرم ادعای عصمت نداشته اند، بلکه به کرات اعتراف به خطا و اشتباهات خود نموده اند. به عنوان نمونه: خلیفه اول و دوم در موارد متعددی از پاسخ دادن به سؤالات مراجعین درمانده شدند و یا پاسخ اشتباه دادند که در این موارد امیرمؤمنان علی علیه السلام به فریاد آنان رسیده است. لذا خلیفه دوم بارها جملاتی مانند: «لا أَبْقَانِي اللَّهُ بَأْرَضٍ لَسْتُ بِهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ! - خداوند مرا بر زمینی که شما (علی علیه السلام) در آن حضور ندارید باقی نگذارد» (۳۹) و «لولا عليٌّ لهلك العمر - اگر علی نبود عمر هلاک می شد» (۴۰) را بیان نموده است.

در سنن ابن ماجه از کتب معتبر اهل سنت آمده است: بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیر زنی به مسجد آمد و گفت: «خلیفه‌ی مسلمانان کیست؟» او را نزد خلیفه‌ی اول راهنمایی کردند. او گفت: «جده (مادر بزرگ) چه مقدار ارث می برد؟» خلیفه‌ی اول که در پاسخ درمانده شده بود، گفت: «در قرآن و سنت چیزی نیافته‌ام.» خلیفه دوم و سوم هم نتوانستند پاسخ دهند. مغیره بن شعبه که در آن جا حضور داشت گفت: «جناب خلیفه! ارث جده فلان مقدار است.» (۴۱)

از آن طرف احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و خود حضرات معصومین علیهم السلام وارد شده که علی علیه السلام و یازده فرزند او را معصوم معرفی نموده اند. ابن عباس می گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ - من و علی و حسن و حسین و نه نفر دیگر از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.» (۴۲) (در بخش ادله‌ی نقلی روایات دیگری نیز آمده است)

بعضی از ادله‌ی عقلی بر عصمت ائمه علیهم‌السلام

(۱) انکار عصمت موجب تسلسل

اگر امام علیه‌السلام از خطا و اشتباه مصون نباشد، طبعاً او کسی است که در اندیشه و عمل دچار خطا، اشتباه، انحراف و لغزش می‌شود و در نتیجه او نیز به امام و پیشوای دیگری محتاج است که او را راهنمایی و هدایت کند؛ زیرا انسان کور و نابینا نمی‌تواند عصاکش کور و نابینای دیگری شود و فقط انسان عالم، آگاه و پاک است که می‌تواند انسان‌ها را از سقوط در وادی گناهان و لغزش‌ها نجات دهد. حال اگر مدّعی امامت بعدی هم معصوم نباشد، این سخن به شخص بعدی سرایت می‌کند و به همین صورت باید برویم تا به انسان پاک و معصوم دست یابیم و این تسلسل است که در علم منطق و فلسفه، ممتنع و محال بودن آن اثبات شده است. بنابراین، طبق حکم عقل، الزاماً باید کسی که مدّعی امامت است دارای ویژگی عصمت و مصونیت علمی و عملی باشد تا هیچ‌گاه در وادی گناهان و لغزش‌ها سقوط نکند.

(۲) قاعده‌ی نقض غرض

غرض از وجود امام، حفظ شریعت و احکام آن و تکامل بشر به وسیله‌ی تخلق به فضائل اخلاقی و ملکات انسانی و راهنمایی آنان به طریق صواب و راه معرفت و خدانشناسی و آنچه لازمه‌ی سعادت دنیا و آخرت اوست می‌باشد. اگر امام معصوم نباشد و احتمال فراموشی، اشتباه و معصیت درباره‌ی او برود، اطمینان به‌طور کامل از او سلب شده، باعث آلودگی دیگران نیز می‌شود؛ زیرا اگر بزرگ قومی مرتکب گناه و معصیت شود، جرأت زیردستان در انجام معاصی زیاد شده و آن را عذر خود می‌شمارند. بنابراین مقصود خداوند عالم از نصب امام حاصل نمی‌شود و نقض غرض خواهد شد. از طرفی چون جهل و عجز در خدای متعال راه ندارد، نقض غرض نیز درباره‌ی او محال است، زیرا کسی به غرض و مقصود خود نمی‌رسد که یا جاهل باشد و اشتباه کند، و یا عاجز و ناتوان باشد؛ که هر دو مورد از ذات اقدس او دور است. بنابراین عقلاً لازم و واجب است که امام، معصوم از گناه و خطا و نسیان باشد.

(۳) انکار عصمت، سقوط از انسانیت

طبق حکم عقل و نقل، امام و پیشوای قوم باید کسی باشد که از نظر عقل و معرفت نسبت به خدا و همه‌ی شئون آفرینش اعلم و آگاه‌تر باشد؛ یعنی باید با دیگران قابل مقایسه نباشد. حال اگر شخصی که مدّعی امامت و پیشوایی است دارای ویژگی عصمت و مصونیت نباشد، به پایین‌ترین مرتبه و درجه از انسانیت نزول می‌کند و در حد مردم عادی و بلکه پائین‌تر از آنان می‌شود. زیرا امام و پیشوای دین طبق فرض، عقل و معرفتی بیشتر از دیگران دارد و گرنه به امامت نمی‌رسید، حال اگر گناهی از او سرزند، درجه و مرتبه‌ی او از همه‌ی مردم پست‌تر می‌شود، چون با معرفت و آگاهی کامل از خطر معصیت، تن به آلودگی داده است.

ادله‌ی نقلی بر عصمت ائمه علیهم‌السلام

در قرآن کریم آیات متعددی آمده که ناظر به عصمت اهل بیت هستند که در این جا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) آیه‌ی امامت

«وَ إِذْ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِيْنَ - به یادآور زمانی که ابراهیم را خدا به اموری آزمایش نمود و ابراهیم از عهده‌ی آزمون خداوند برآمد، خدا به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: از ذریه و نسل من چه‌طور؟ خداوند فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد.» (۴۳)

درباره‌ی این آیه‌ی مبارکه در اول، باید گفت که از نظر شیعه‌ی امامیه، امامت همانند رسالت و نبوت عهد و منصب الهی است و تنها خداوند می‌داند که چه کسی این سمت (امامت) را می‌تواند به عهده بگیرد.

دوم این‌که، بر اساس حصر عقلی، مردم از چهار قسم بیرون نیستند. یا در همه‌ی عمر ظالم و ستم‌گرند، یا در هیچ مرحله‌ای از عمر ظالم نیستند، یا در اول عمر ستم‌کارند و در پایان زندگی از ستم توبه می‌کنند، یا در آغاز عمر صالح‌اند، ولی در پایان عمر ستم می‌کنند، شأن حضرت ابراهیم بالاتر از آن است که از خداوند درخواست کند که مقام امامت را به گروه اول و چهارم بدهد، پس به یقین، دعای ابراهیم شامل حال این دو دسته نمی‌شود، اما گروه دوم و سوم، یعنی کسانی که در همه‌ی عمر هیچ‌گاه اهل ستم نبودند، و افرادی که در ابتدای عمر ستم کرده و در پایان توبه نمودند، خداوند از میان این دو گروه در این آیه فرمود: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِيْنَ)، یعنی گروه دوم را نفی کرده و فرموده است: کسی که اهل ظلم و ستم باشد، عهد و منصب من به او نمی‌رسد. در نتیجه، تنها گروه سوم باقی می‌ماند که هیچ‌گاه اهل ستم نبوده‌اند، پس آنان معصومند، لذا عهد الهی، یعنی منصب امامت مربوط به آن‌هاست.

ب) آیه‌ی تطهیر

یکی از آیاتی که دلالتش بر عصمت اهل بیت علیهم‌السلام، شهرت عمومی دارد، به گونه‌ای که بعد از شنیدن یا تلاوت آن، عصمت اهل بیت در ذهن همگان تداعی می‌شود و بزرگان اهل تفسیر و کلام نیز برای اثبات عصمت اهل بیت به آن استدلال می‌کنند، آیه تطهیر است که می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۴۴)

بر اساس روایات فراوانی که اکثر آن‌ها در منابع اهل سنت نیز آمده، آیه‌ی تطهیر در شأن پیامبر و اهل بیت مکرم ایشان یعنی حضرت علی، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نازل شده است.

به‌طور خلاصه، مضمون آیه این است که اراده تخلف‌ناپذیر خداوند بر آن تعلق گرفته است که اهل بیت از هرگونه ناپاکی و آلودگی ظاهری و معنوی پاکیزه بوده و در هر دو بعد

عقل نظری و عملی از مصونیت الهی و عصمت برخوردار باشند. بنابراین، از این آیه به آسانی معلوم می‌شود که گناه و اشتباه در ساحت قدسی اهل بیت علیهم‌السلام هرگز راه ندارد و آن‌ها از عصمت کامل الهی برخوردار هستند.

ج) دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگام نزول این آیه

«ام سلمه همسر پیامبر می‌گوید: رسول خدا در خانه‌ی من بود و جامه‌ای بر خود انداخته بود، فاطمه دختر پیامبر وارد شد، حضرت به او فرمود: همسر و دو فرزندت حسن و حسین را فرا بخوان، فاطمه آنان را فرا خواند، آن‌ها در حال صرف غذا بودند که آیه‌ی تطهیر نازل شد، بعد رسول خدا آن جامه را بر آنان انداخت و با دست خود به سوی آسمان اشاره کرد و فرمود: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ حَاصَّتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا - خداوند این‌ها اهل بیت و خاصان من هستند، هر گونه آلودگی را از آنان دور بدار و آن‌ها را پاکیزه گردان.» (۴۵)

د) حدیث ثقلین

در این حدیث که به‌طور متواتر از طریق شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده است، حضرت فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - دو چیز گران‌بها، در میان شما به جای می‌گذارم و می‌روم، مادامی که شما به آن دو چنگ بزنید و در پناه آن‌ها قرار گیرید، هرگز گمراه نمی‌شوید. آن دو یکی کتاب خدا [قرآن] و دیگری عترت من، اهل بیت من می‌باشند که از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.» (۴۶)

این روایت از چند نظر بر عصمت اهل بیت دلالت می‌کند:

اول این که فرمود: «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا» معلوم می‌شود که عترت پیامبر معصومند، زیرا اگر معصوم نباشند و گناه و سهو و اشتباه از آنان سر بزنند، به عنوان مثال حکمی از احکام خدا را از قرآن اشتباه بفهمند یا اشتباه به مردم تفهیم کنند، موجب گمراهی مردم می‌شود، در صورتی که پیامبر فرمود: اگر از قرآن و عترت پیروی کنید گمراه نمی‌شوید. پس پیام این حدیث تنها در سایه‌ی عصمت عترت و عمل مردم به دستورات آن‌ها تحقق پیدا می‌کند.

دوم، این فراز کلام حضرت که فرمود: «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا» نیز دلیل بر عصمت عترت است، زیرا صدور گناه و سهو و یا کار ناشایسته از عترت موجب جدایی آن‌ها از قرآن می‌شود، پس اگر حضرت فرمود: عترت هرگز از قرآن جدا نمی‌شود، معلوم می‌گردد که عترت همواره معصومند و هیچ‌گاه دچار معصیت و اشتباه نمی‌شوند.

سوم، به طور یقین، قرآن از هرگونه خطا مصون و محفوظ است، چنان‌که خداوند درباره‌ی آن فرمود: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ - هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش‌رو و نه از پشت‌سر، به سراغ آن نمی‌آید» (۴۷) و از آن‌جا که در حدیث ثقلین عترت به‌عنوان عدل قرآن معرفی شده، معلوم می‌شود که عترت باید همانند قرآن معصوم باشند و گرنه عدل قرآن نخواهند بود.

هـ) روایات متعدد

در این خصوص روایات متعدد و بسیار زیادی به صورت متواتر نقل شده است که به یکی از آن‌ها در بخش‌های قبلی اشاره شد و سه حدیث دیگر در این جا نقل می‌گردد.

۱) حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درباره‌ی امامی که شایسته مقام امامت است می‌فرماید: «کسی که شایسته‌ی مقام امامت است نشانه‌هایی دارد؛ از جمله این که مأمومین خود را آگاه کند که او، از تمام گناهان کوچک و بزرگ معصوم است، لغزشی در فتوا ندارد و در جواب دادن اشتباه نمی‌کند، سهو و نسیان و لهو و بازی در امور دنیا ندارد... پنجم: عصمت از تمام گناهان داشته باشد، که با همین امتیاز از سایر مردم که معصوم نیستند مشخص می‌شود، زیرا چنانچه معصوم نباشد ممکن است مانند سایر مردم مرتکب گناهان هلاکت‌بار، شهوات و لذات دنیوی شود. وقتی چنین کارهایی را کرد، باید شخص دیگری بر او حد جاری نماید؛ در چنین صورتی او، هم امام است و هم مأموم در حالی که جایز نیست امام دارای چنین خصوصیتی باشد.» (۴۸) (توجه داشته باشید این بیان حضرت یکی از دلایل عقلی نیز می‌باشد).

۲) پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌ی امام علی علیه‌السلام و سایر ائمه چنین فرموده‌اند: «... فَإِنَّهُمْ خَيْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَفْوَتُهُ وَ هُمُ الْمُعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ - أَنَانِ بَرَكَزِيدِ الْغَانِ خَدَاوَنَد هَسْتَنَد وَ اَز هَر گناه و خطایی معصوم می‌باشند.» (۴۹)

۳) امام رضا علیه‌السلام در یک حدیث طولانی این‌گونه فرموده‌اند: (... أَلِإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْأَمْبِرُ عَنِ الْعُيُوبِ ... - امام کسی است که از گناهان پاک و از عیوب مژه است.) (۵۰)

عصمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها

برای اثبات عصمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها ادله‌ی گوناگون و روایات فراوانی وجود دارد ولی به دلیل محدودیت‌های ویژه نشریه تنها یکی از آن‌ها را که محدثین شیعه و سنی روایت نموده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

درباره‌ی آیه‌ی تطهیر در مطالب قبلی نکاتی بیان شد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روایتی که در کتاب‌های اهل سنت نقل گردیده است، پس از قرائت آیه‌ی تطهیر فرمودند: «فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ - پس من و اهل بیتم از گناه پیراسته‌ایم.» (۵۱)

بی‌تردید، فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها جزء اهل بیت پیامبر است. پیامبر در احادیث مشهوری که به موضوع جمع شدن اهل‌بیت در زیر کساء و نزول این آیه مربوط می‌شود آمده است که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت زهرا را جزو اهل بیت در زیر کساء آورد ولی در پاسخ به ام‌سلمه که یکی از شایسته‌ترین همسران پیامبر بود و پیوستن به اصحاب کساء را درخواست می‌نمود، فرمودند: «رحمت خدا بر تو باد. تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده‌ای و چه قدر من از تو راضی‌ام! لیکن این فضیلت ویژه‌ی من و این چند نفر است.» (۵۲)

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) المائده/۶۷
- (۲) ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۴۸
- (۳) ارشاد الطالبین، ص ۳۰۱ - ۳۰۲
- (۴) خصال صدوق، باب چهارم
- (۵) الکهف/۱۱۰ - فصلت/۶
- (۶) همان (۷) الإسراء/۷۳ (۸) الإسراء/۷۴
- (۹) بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۶، حدیث ۶
- (۱۰) بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷۹ و ج ۶، ص ۲۵۰
- (۱۱) کتاب ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۵۲ تا ۲۵۴
- (۱۲) النساء/۱۱۳
- (۱۳) ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۱۲۴ تا ۱۲۷
- (۱۴) کتاب منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۲
- (۱۵) الاحزاب/۳۳ (۱۶) الروم/۳۰ (۱۷) الشمس/۸
- (۱۸) الشمس/۱۰ (۱۹) الشمس/۹
- (۲۰) ابراهیم/۷ (۲۱) غافر/۶۰
- (۲۲) تأویل الآیات الظاهره ص ۵۱۹
- (۲۳) ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۵۵ تا ۲۵۷
- (۲۴) امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «لَا يَزْنِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ - شخص مؤمن در آن حال که ایمان داشته باشد دست به زنا و دزدی و میگساری نمی‌زند.» (أمالی المفید ص ۲۲) (۲۵) النور/۳۷
- (۲۶) مجموعه‌ی آثار ج ۲۳، ص ۵۱۹ تا ۵۲۱
- (۲۷) ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۵۵ تا ۲۵۷
- (۲۸) مصباح الشریعه ص ۷
- (۲۹) مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۳۷۵
- (۳۰) بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۰۵
- (۳۱) تفسیر الإمام العسکری ص ۳۳۰
- (۳۲) الفتح/۲ (۳۳) بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۲۴
- (۳۴) بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۷۶
- (۳۵) ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۶۳ تا ۲۶۶
- (۳۶) ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم از تفسیر این آیه که می‌فرماید: درختی که اصل ساقه‌ی آن برقرار است و شاخه‌ی آن به آسمان بر شود. (كَشَحْرَةً طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - ابراهیم/۲۴) فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: من اصل ساقه‌ی
- آن درختم و علی علیه السلام شاخه‌ی آن و امامان علیه السلام جوانه‌های آن هستند و دانش ما میوه‌ی آن و شیعیان ما برگ‌های آن می‌باشند، ای ابو حمزه آیا در درخت غیر از آن چه گفتیم چیز دیگری هست؟ گفتم به خدا سوگند غیر از این چیز دیگری نیست سپس فرمود: ای ابو حمزه هر فرزندی که از شیعیان ما متولد شود در آن درخت برگی تازه و هر کس بمیرد یک برگ از آن درخت می‌افتد. (بصائر الدرجات ص ۵۸)
- (۳۷) عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۰۲ - بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۲۵
- (۳۸) چهل حدیث ص ۳۳۸ تا ۳۴۰
- (۳۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۲ ص ۱۰۱
- (۴۰) در کتاب الفین ص ۹۳۲ آمده است: عمر بیش از هفتاد مرتبه در موضوعات احکام اسلامی و فقه گفته است: لولا علی لهلک العمر و این قضیه را عده بسیاری از اهل سنت نوشته‌اند من جمله: در کفایه الطالب باب ۵۷ طرق الحکمیة ص ۴۱ و ۵۳ و شرح تجرید ص ۴۰۷ و نور الابصار ص ۷۳ و استیعاب جلد دوم ص ۴۷۴ و هدایت المرتاب ص ۱۴۶ و ۱۵۲ و ینابیع الموده باب ۱۴ و اسد الغابه ج ۴ ص ۲۲ و تاریخ خلفاء ص ۶۶ و مناقب خوارزمی ص ۶۴۸ و فصول المهمه ص ۱۸ و اسعاف الراغبین ص ۱۵۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶ و تذکره ابن جوزی ص ۸۵ و ۸۸ و تهذیب التهذیب ص ۲۳۷ چاپ حیدرآباد و اصابه ج ۲ ص ۵۰۹ چاپ مصر و تأویل مختلف الحدیث ص ۲۰۱ و ۲۰۲ و صواعق محرقه ص ۷۸ و نیز آیت الله امینی در الغدیر ج ۶ ص ۳۲۸ به این موضوع اشاره فرموده‌اند، بنا بر نوشته منشور مقدس در ص ۸۵.
- (۴۱) سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۹۱۰
- (۴۲) عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۶۴
- (۴۳) البقره/۱۲۴ (۴۴) الاحزاب/۳۳
- (۴۵) بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۳
- (۴۶) وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۳۳
- (۴۷) فصلت/۴۲ (۴۸) بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۶۵
- (۴۹) عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۵۷
- (۵۰) اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۸
- (۵۱) الدر المنثور ج ۵ ص ۱۹۹ (۵۲) همان ص ۱۹۸

نگاهی اجمالی به مسیحیت

این کتاب آسمانی نیست

تیمه و تدوین: سید روح‌الله طباطبائی

بعضی از تناقضات این کتب
مطالب متناقض در یک کتاب
تهمت به حضرت مسیح علیه‌السلام
خرافات و احکام غیر عملی
نمونه احکام انجیل
وارد شدن تثلیث در آئین مسیح
نظر قرآن درباره‌ی تثلیث
دلایل الوهیت عیسی در آیین مسیحی
مسیح علیه‌السلام پسر انسان و پیامبر الهی

انجیل چیست؟
انجیل از دیدگاه مسیحیت
(۱) انجیل مَرَقَس
(۲) انجیل مَتّی
(۳) انجیل لُوقا
(۴) انجیل یُوحَنَّا
انجیل بِرِنابا
انجیل در منابع اسلامی

نگاهی اجمالی به مسیحیت

این کتاب آسمانی نیست

اشاره:

مسیحیت بعد از اسلام فراگیرترین مذهب در سراسر جهان است. نگاهی به تاریخ این دین نشان می‌دهد که مدتی بعد از غایب شدن حضرت عیسی علیه‌السلام دنیای غرب (امپراطوری روم) به دلیل گرایش مردم به آیین الهی به جای مقابله با این دین درصدد برآمد تا با تحریف مفاهیم اصیل و توحیدی آن، از آیین مسیح در جهت سرکوب و استثمار توده‌ها بهره‌گیرد.

بعد از آن نیز کشورهای غربی برای توسعه فرهنگ غربی (نه توسعه آیین توحیدی) اقدام به اعزام مبلغین به سرتاسر جهان نمودند. در ایران نیز از حدود ۲۵۰ سال پیش این فعالیت‌ها آغاز شد و به مرور زمان شدت گرفت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و جلوه‌گر شدن اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گسترش فرهنگ غنی شیعی در سراسر جهان باعث شد تا استکبار جهانی از مکتب اهل بیت احساس خطر جدی نموده و با توجه به گرایش مردم جهان به معنویت و دین درصدد برآید تا با ارائه‌ی مذاهب جعلی و انحرافی و تحریف شده نگذارند معارف حقیقی به مردم جهان برسد.

از طرفی مرکز جهان اسلام و تشیع را مورد هجمه‌ی این تبلیغات قرار دادند تا بتوانند از درون به فرهنگ ناب اسلامی ضربه بزنند. از این‌رو مدتی است که با تبلیغات شدید در مذاهبی مانند زرتشتی، بهایی‌گری، وهابیت و مسیحیت روبرو هستیم. در این میان ظاهراً مسیحیت از توجیه بیشتری برخوردار بوده و با رواج داستان‌های جعلی درباره اسلام و نوع پیدایش آن سعی در فریب جوانان و سوق دادن آن‌ها به سوی این دین تحریف شده که عاری از مبارزه با ظالمان و مفسدان و مقابله با مفساد است، نمایند.

به همین جهت بر آن شدیم تا در این شماره به بررسی اجمالی مسیحیت و عقاید آنان و بعضی خرافات وارد شده در این مذهب جعلی بپردازیم.

برای شروع کتاب انجیل را مورد کنکاش قرار داده و تناقضات آن و عدم اعتماد به آن به دلیل وجود نسخه‌های مختلف را بررسی می‌کنیم.

انجیل چیست؟

کتاب دینی مسیحیان انجیل نامیده می‌شود. واژه‌ی انجیل در لغت مغرب واژه‌ای یونانی (enangelion) به معنای مژده و بشارت است.^۱

در قرآن کریم و احادیث اسلامی انجیل نام کتاب حضرت مسیح است که از جانب خداوند به او وحی شده است اما در کتاب‌های تاریخ ادیان و به‌ویژه نزد مسیحیان کتاب‌هایی که در سده‌های نخستین مسیحیت برای ثبت گفتار و اعمال حضرت مسیح نگارش یافتند انجیل نامیده می‌شود. نویسندگان انجیل‌ها در نگارش شرح زندگانی حضرت عیسی مسیح از مطالبی استفاده کرده‌اند که از طریق شاگردان او و شاهدان عینی وقایع در دسترس آن‌ها قرار گرفته بود.^۲

انجیل از دیدگاه مسیحیت

مسیحیان عقیده ندارند که عیسی کتابی به نام انجیل آورد^۳ بلکه آنان معتقدند، بعد از عروج عیسی علیه‌السلام، پیروان وی، گفتار، اعمال و حوادثی را که برای آن حضرت اتفاق افتاده بود به صورت روایت‌هایی شفاهی، نقل می‌کردند و یک سنت شفاهی در بین آن‌ها، رایج بود.^۴ تنها در نیمه‌ی دوم قرن اول میلادی بود که فکر کتابت این سنت شفاهی در میان پیروان مسیحیت، قوت گرفت و عده‌ای به نوشتن گفتار و اعمال عیسی علیه‌السلام، که در آن زمان، رایج بود و از سوی حواریان و شاگردان آن‌ها نقل می‌شد، پرداختند. و این نوشته‌ها را «انجیل» نامیدند.^۵

نوشته شدن این انجیل‌ها زمانی شروع شد که مسیحیت توسط پولس polus که سال‌ها

بعد از حضرت عیسی به این دین ایمان آورد^۶ در مناطق مختلفی از اروپا و آسیای صغیر پراکنده شده بود و عده‌ی زیادی از غیر یهودیان ساکن در مناطق نامبرده بدون این که شریعت موسی علیه‌السلام را که مورد تأیید عیسی علیه‌السلام^۷ و حواریان ساکن در فلسطین بود قبول کنند به آیین مسیحیت گرویده بودند و کلیساهای متعددی در انطاکیه، ایکونیوم، لیسترا، پرگا، کورنت و... تشکیل شده بود.^۸ به همین دلیل هنگامی که نهضت کتابت سنت شفاهی مسیحیت، آغاز شد، هر کس، به تشخیص خود و سبک خاصی که داشت به تدوین اعمال، گفتار و حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه‌السلام پرداخت.^۹ و بدین ترتیب نوشته‌های متعددی به نام «انجیل»، به وجود آمد.^{۱۰} که با محیط‌های مختلف، قابل انطباق بوده و نیازهای کلیساها را رفع می‌کردند.^{۱۱} تعدد متون فوق، باعث شد تا کلیسا معین کند که کدام یک از نوشته‌های مسیحی را معتبر و معیار می‌داند و البته این کار آسانی نبود؛ زیرا همه، نوشته‌های خود را اصیل و معتبر می‌دانستند. افزون بر انجیل‌های چهارگانه، کتاب «اعمال رسولان»، «نامه‌های رسولان» و هم چنین کتاب «مکاشفه» که امروزه عهد جدید را تشکیل می‌دهند، متن‌های دیگری نیز تداول عام داشتند. انجیل توما، انجیل حقیقت، انجیل دوم متی، اعمال پطرس، اعمال یوحنا^{۱۲} و هم چنین انجیل برنابا، انجیل ناصریان، انجیل عبرانیان، انجیل مصریان و... از جمله این انجیل‌ها بودند.^{۱۳} با این حال در اواسط قرن دوم میلادی «مارسیون» مقامات کلیسا را سخت تحت فشار قرار داد که موضع خود را تعیین کنند. وی، مخالف سرسخت یهودیان بود و در آن موقع تمام عهد عتیق و آنچه را که از نوشته‌های پس از عیسی علیه‌السلام که خیلی مرتبط با عهد عتیق بود یا از اخبار و احادیث یهودی، نشأت می‌گرفت طرد می‌کرد. مارسیون، فقط انجیل لوقا و نوشته‌های پولس را معتبر می‌دانست؛ زیرا فکر می‌کرد، که لوقا سخن‌گوی پولس بوده است.^{۱۴}

کلیسا در واکنش به رفتار مارسیون، وی را کافر اعلام کرد و رساله‌های پولس را کنار گذاشت؛ اما بار دیگر انجیل‌های متی، مرقس، لوقا و یوحنا را معتبر شناخته و چند اثر دیگر مانند «اعمال رسولان» را بر آنها افزود؛ با این همه در قرن‌های نخستین میلادی، فهرست کتاب‌های عهد جدید، نهایی نشد و فهرست رسمی این کتاب‌ها با زمان تغییر می‌کرد و کم و زیاد می‌شد. به‌عنوان مثال نوشته‌هایی که بعدها غیر معتبر، شناخته شدند، در مجموعه‌ی قبلی درج شده بود و حال آن‌که نوشته‌های دیگری که در عهد جدید کنونی، قرار گرفته‌اند، در آن زمان، حذف شده بودند. شک و تردید در این موضوع تا مجمع روحانی «هیپون» در

سال (۳۹۳ میلادی) و مجمع روحانی «کارتاز» در سال (۳۹۷ میلادی) طول کشید.^{۱۵} و در مجمع اخیر بود که حذف‌های نهایی به عمل آمد و بیش از صد انجیل از بین برده شد و تنها چهار انجیل نگهداری شد تا در فهرست نوشته‌های عهد جدید که «کانن» نامیده می‌شود، وارد شوند.^{۱۶} بدین ترتیب در اوایل قرن پنجم میلادی تنها چهار انجیل یاد شده در زیر توانستند به عنوان انجیل‌های رسمی جایگاه ثابتی را در عهد جدید، پیدا کنند.^{۱۷}

(۱) انجیل مَرْقُس

این انجیل در حوالی سال ۷۰ میلادی توسط شخصی به نام «مَرْقُس» Marcus تألیف شده است.^{۱۸}

مرقس جنبه‌های بشری عیسی را به گونه‌ای برجسته، نشان می‌دهد و بدین وسیله بر انسان بودن او تأکید می‌ورزد. انجیل مرقس مزده عیسی را به شکل اساسی و نزدیک به صورت ابتدایی آن می‌آورد و اصول آن چنین است:

از گناه دور شوید و به درگاه الهی توبه کنید؛ زندگی خود را با شریعت خدا هماهنگ سازید و ملکوت همین است.^{۱۹}

رنج‌های عیسی علیه‌السلام جایگاه بسیار مهمی در این انجیل به خود اختصاص داده است.

(۲) انجیل مَتّی

این انجیل توسط شخصی به نام «مَتّی» Matthew نوشته شده است. عده‌ای معتقدند که متّی حواری در اواخر سده‌ی اول میلادی مجموعه‌ای از سخنان عیسی علیه‌السلام را که احتمال دارد خودش گردآوری کرده و به زبان آرامی نوشته بود منبع اطلاعات خویش قرار داده و سپس آن را با انجیل مَرْقُس درهم آمیخته و انجیلی دیگر خطاب به یهودیان و برای ردّ انتقادات آنان نگاشت.^{۲۰} برخی زمان تألیف این انجیل را سال‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی و مکان تألیف آن را سوریه و فلسطین می‌دانند. این کتاب، چون برای یهودیان نوشته شده از شواهد عهد عتیق، بسیار استفاده کرده است.^{۲۱}

این انجیل، عیسی علیه‌السلام را به‌عنوان متمم دین یهود، معلم اعظم، موسای جدید و صاحب شریعت عهد جدید، معرفی می‌کند. شیوه‌ی ادبی نویسنده این انجیل بر گردآوری گفتارها و کارهای عیسی بر اساس ترتیب اهمیت موضوعی، استوار است و نه ترتیب تاریخی آن‌ها.^{۲۲}

۳) انجیل لوقا

این انجیل در سال‌های (۸۰ و ۹۰ میلادی) توسط شخصی به نام «لوقا» Luke در انطاکیه و خطاب به مشرکین تألیف شده است.^{۲۳} لوقا را به‌عنوان یار غیر یهودی‌الاصل «پولس رسول» معرفی می‌کنند، پس وی یکی از دوازده شاگرد عیسی علیه‌السلام نبوده است. وی، با آن‌که بسیار به انجیل مرقس تکیه می‌کند، در نوشته‌ی خود برخی از اندیشه‌های کلامی را وارد کرده که در دو انجیل قبل وجود ندارد. یعنی حوادث زندگی عیسی علیه‌السلام و تعالیم وی در این انجیل در پرتو مرگ و رستاخیز وی تفسیر می‌شود.^{۲۴} مهم‌ترین اندیشه‌های انجیل لوقا را می‌توان چنین خلاصه کرد: عمومیت رسالت عیسی و این که وی نه تنها به سوی یهود، بلکه به سوی همه‌ی امت‌ها فرستاده شده است. عیسی دوست گناه‌کاران و غم‌خوار رنج دیدگان... و مرد دعا است.^{۲۵}

۴) انجیل یوحنا

این انجیل در بین سال‌های ۹۵ تا ۱۰۰ میلادی توسط شخصی به نام «یوحنا» yuhanna و در آسیای صغیر، تألیف شده است.^{۲۶} یک دقت کامل در انجیل مذکور روشن می‌کند که خوانندگان انجیل یوحنا از وقایعی که در انجیل‌های سه‌گانه (همنوا)، نقل شده، اطلاع داشته‌اند. از این جهت معلوم است که انجیل یوحنا قدری عقب‌تر از انجیل‌های دیگر، نوشته شده است.^{۲۷} این انجیل مدعی شرح حال‌نویسی حضرت عیسی علیه‌السلام نیست و مسیح را از لحاظ خداشناسی به‌عنوان «لوگوس» (کلمه) خداوند، آفریدگار جهان و رهاننده بشر، معرفی می‌کند و با انجیل‌های همنوا در بسیاری از جزئیات و هم‌چنین در توصیف کلی مسیح مغایرت دارد.^{۲۸} از دیدگاه انجیل یوحنا، حوادث زندگی عیسی مسیح از تأثیر زندگی و کارهایش بر جامعه مسیحی حکایت می‌کند. انجیل یوحنا می‌گوید: عیسی نور، حقیقت، حیات و کسی است که راه رسیدن به خدا را به ما نشان می‌دهد.^{۲۹} همه‌ی این تعالیم در سخنان طولانی عیسی علیه‌السلام در شام آخری که با شاگردان صرف کرد، یافت می‌شود.^{۳۰} با آن‌که انجیل‌های مرقس، متی و لوقا به دلیل ساختار و نحوه‌ی نقل کارها و سخنان عیسی علیه‌السلام، «انجیل همنوا و نظیر»، نامیده می‌شوند.^{۳۱} و اصل همه آن‌ها به زبان یونانی نوشته شده است.^{۳۲} با این همه میان یک انجیل با انجیل دیگر تناقضات فراوان، وجود دارد و در آن‌ها اطلاعات تاریخی مبهم، شباهت با افسانه‌های خدایان مشرکان، حوادث ساختگی برای اثبات تحقق یافتن پیش‌گویی‌های عهد قدیم و... موجود است.^{۳۳}

انجیل برنابا

نام اصلی نویسنده‌ی این انجیل «یوسف» می‌باشد. وی از پدر و مادری یهودی در جزیره‌ی قبرس به دنیا آمد. نژاد او به «سبط لاوی» از اسباط خاندان اسرائیل می‌رسد و لقب «برنابا» Barnaba که مرکب از «بر» و «نابا» یعنی فرزند «اندرز» یا فرزند «تسلیت»، می‌باشد، توسط حواریان عیسی علیه‌السلام به وی عطا شده است.^{۳۴} نسخه‌ی اصلی انجیل برنابا که به زبان ایتالیایی در ۲۲۲ فصل کوچک و بزرگ و ۲۲۵ صفحه‌ی ضخیم در کتابخانه‌ای، در باروین، نگهداری می‌شود، برای اولین بار توسط راهب ایتالیایی «فرامارینو» در اواخر قرن شانزدهم میلادی از کتابخانه پاپ بیرون آورده شد و در معرض استفاده همگان قرار گرفت.^{۳۵} یکی از اهداف اصلی برنابا در نوشتن انجیل به گونه‌ای که خودش در اوّل کتاب گفته است، برافروختن چراغ توحید، می‌باشد و عیسی علیه‌السلام نیز مانند پیامبران دیگر، همان را ترویج می‌کرده است.

جالب است که برنابا می‌نویسد: «چون آدم و حوا از بهشت بیرون شدند، مشاهده کردند که بالای دروازه‌ی بهشت نوشته‌اند: لاله إلاّ الله محمد رسول الله»^{۳۶} در این انجیل بارها به نماز خواندن مسیح، اشاره شده است.^{۳۷} برنابا، اظهار می‌دارد که عیسی علیه‌السلام چندین بار مردم را جمع کرد و به آنان فرمود که او را پسر خدا نخوانند و حتی نیروی اعجاز خود را به دیگران داده که مردم از این خیال زشت، برگردند.^{۳۸} وی، به صلیب کشیده شدن عیسی علیه‌السلام را انکار می‌کند^{۳۹} در این انجیل بیش از ده مرتبه نام پیامبر اسلام به لفظ «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» آمده است.^{۴۰}

هر چند دانشمندان مسلمان، انجیل برنابا را انجیل نازل شده بر حضرت عیسی، نمی‌دانند؛ ولی از دیدگاه آنان این انجیل بیشتر از سایر انجیل‌ها با واقعیت‌های تاریخی، تطابق دارد. البته برخی از دانشمندان مسیحی به دلیل این که «فرامارینو» معرفی‌کننده‌ی «انجیل برنابا» به حاکم مسیحیت، بعد از خواندن این انجیل مسلمان شد، ارزش تاریخی این انجیل را زیر سوءال برده‌اند و آن را جعل شده از سوی وی، معرفی کرده‌اند.^{۴۱} ولی دلیلی بر گفتار خود ارائه نداده‌اند.

انجیل در منابع اسلامی

قرآن کریم که نخستین منبع معارف اسلامی است عیسی علیه السلام را یکی از پیامبران الهی می‌شمارد.^{۴۲} «انجیل» به عنوان کتاب آسمانی بر آن حضرت نازل شده است.^{۴۳} کلمه‌ی انجیل دوازده بار در قرآن، تکرار شده، ولی هیچ‌گاه به صورت جمع (اناجیل)، وارد نشده است و این یکی از ادله‌ای است که نشان می‌دهد، انجیل مورد نظر قرآن غیر از انجیل‌هایی است که مسیحیان آن‌ها را از جمله کتاب‌های مقدس خود می‌دانند. از دیدگاه قرآن، انجیل کتابی است آسمانی که از سوی خداوند نازل شده و هم‌چون قرآن و تورات اصلی، نور، هدایت و موعظه برای تقوا پیشه‌گان بود.^{۴۴}؛ نه تنها شریعت تورات اصلی را نفی نمی‌کند، بلکه آن‌چه در تورات ذکر شده بود را تصدیق و تأیید می‌نماید^{۴۵} و تنها برخی از احکام آن را نسخ می‌کند^{۴۶} و به صراحت آمدن پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بشارت می‌دهد.^{۴۷}

در احادیث ائمه معصوم علیهم‌السلام، آمده است که انجیل در ماه رمضان بر عیسی علیه‌السلام نازل گردیده^{۴۸} و بر خلاف قرآن که آیات آن به صورت تدریجی و در غیر الواح و صحف نازل شده و به همین دلیل فرقان نامیده می‌شود، انجیل یک‌باره و در ورق نازل شده است.^{۴۹} از دیدگاه احادیث در کتاب انجیل به مسائلی چون اقامه‌ی نماز، امر به معروف، نهی از منکر، تحریم حرام و تحلیل حلال، امر شده و موعظه‌ها و امثال متعددی آمده است؛ با این همه به حکم قصاص، حدود و ارث، اشاره‌ای نشده است.^{۵۰} و در عوض به پیروان عیسی علیه‌السلام امر شده که به شریعت تورات عمل کنند.^{۵۱} مگر قسمت‌هایی که توسط آن حضرت، نسخ شده است.^{۵۲} این احکام نسخ شده، عبارتند از: حرمت کار کردن در روز شنبه، خوردن پیه حیوانات و پرندگان که در دین عیسی علیه‌السلام حلال شده‌اند.^{۵۳}

بر اساس احادیث اسلامی، انجیل در اختیار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و پس از او در اختیار ائمه معصوم علیهم‌السلام قرار گرفت.^{۵۴} و به هنگام ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظاهر خواهد شد.^{۵۵}

با این که از دیدگاه احادیث، انجیلی که بر عیسی علیه‌السلام، نازل شده، غیر از انجیل‌های موجود در عهد جدید و مورد استناد مسیحیان می‌باشد؛^{۵۶} ولی در برخی اوقات ائمه معصوم علیهم‌السلام در مناظرات‌شان با مسیحیان به همین انجیل‌های موجود، استناد

کرده و آنان را محکوم کرده‌اند.^{۵۷}

دانشمندان اسلامی ضمن تأکید بر این که انجیل اصلی یکی بوده و آن همان است که از جانب خداوند بر حضرت عیسی علیه‌السلام نازل شده است^{۵۸} در مورد انجیل‌های موجود دو احتمال داده‌اند:

احتمال اول این است که: بسیاری از قسمت‌های انجیل اصلی توسط نویسندگان بعدی اناجیل حذف شده و خرافات زیادی بر آن افزوده شده و همین امر سبب شده تا ارزش خود را از دست بدهد^{۵۹} و اوصافی چون نور، موعظه و هدایت بودن را نداشته باشد.

احتمال دوم این است که: انجیل اصلی به کلی به فراموشی سپرده شده و به جای آن کتاب‌های دیگری توسط پیروان کلیسا نوشته شده است.^{۶۰}

از میان دو احتمال بالا، احتمال دوم به دلیل مطابقت با وقایع تاریخی بیشتر مورد قبول واقع شده است.^{۶۱}

با این همه، در استناد این انجیل‌ها به حواری‌ها و یا شاگردان آن‌ها، شک و تردید، وجود دارد؛ زیرا:

(۱) این اناجیل در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم رسمیت یافته‌اند^{۶۲} و آثار خطی باقی مانده از آن‌ها مربوط به قرن سوم میلادی است و قبل از این دوره اثری از این انجیل‌ها به دست ما نرسیده است، بنابراین مدت دو قرن در معرض اشتباهات استنساخ و تغییرات احتمالی برای وفق دادن متن با نظریات بانیان و اصول خداشناسی فرقه و... بوده است^{۶۳} و نمی‌توانند سند صحیحی داشته باشند.

(۲) نام بیشتر کتاب‌های یونانی با صراحت به نویسندگی آن‌ها اضافه می‌شود، به‌عنوان مثال می‌گویند: ایلیاد هومر و جمهوری افلاطون؛ این در حالی است که برای انجیل‌ها از این شیوه استفاده نمی‌کنند، بلکه حرف اضافه (Kata) که در زبان یونانی «به روایت متی یا به روایت لوقا و یا... معنی می‌دهد» را به کار می‌برند و گویا بدین شیوه از نسبت دادن این کتاب‌ها به نویسندگان سنتی آن‌ها می‌پرهیزند.^{۶۴}

(۳) انجیل‌های دیگری مانند انجیل برنابا وجود دارد که با انجیل‌های چهارگانه، تعارض دارند و ترجیح این انجیل‌ها بر انجیل‌های غیر رسمی هیچ مرجحی ندارد.^{۶۵}

بعضی از تناقضات این کتب

نکته مهم در خصوص انجیل این است که، طبق نظر مسیحیان، انجیل بر خلاف قرآن سخن خدا نیست و کتابی که تمامی آن وحی الهی باشد در جهان مسیحیت وجود ندارد. شاید بتوان از نظر جمع آوری، انجیل را با کتب حدیث مقایسه کرد. البته خرافات وارد شده در آن به قدری زیاد است که این مقایسه هم صحیح نیست.

بررسی و تحقیق در عهدین، نشان می‌دهد که اختلاف و تضاد در میان کتاب‌ها و رساله‌های آن، به قدری زیاد و روشن است که حتی تصور آن برای بسیاری از مردم مشکل به نظر می‌رسد. در زیر به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

۱- در سفر خروج از کتاب عهد عتیق آمده است: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن و بر همسایه‌ی خود شهادت دروغ مده...»^{۶۶} این سخن که به صراحت از ارتکاب عمل زشت و ناپسند زنا نهی می‌کند، با آن چه که در کتاب زکریا، پیرامون فرمان هجوم و یورش از جانب آن پیامبر به شهر «اورشلیم» وارد شده، تناقض و ضدیت آشکاری دارد. در این کتاب می‌خوانیم: «اینک روز خداوند می‌آید و غنیمت تو در میانت تقسیم خواهد شد و جمیع امت‌ها را بر ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهیم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه را تاراج خواهند کرد و زنان را "بی‌عصمت" خواهند نمود...»^{۶۷}

در این جا می‌گویید به فرمان «زکریای نبی» سربازان و مجاهدان راه خدا! نخست شهر «اورشلیم» را به تصرف خود درمی‌آورند و سپس به غارت خانه‌ها و تاراج اموال عمومی و تجاوز به زنان مردم می‌پردازند! این مطلب علاوه بر تضاد و اختلافی که با سفر خروج - که زنا را به صراحت حرام می‌شمرد - دارد، دلیل واضحی است بر تحریف این کتاب. زیرا جنگ در دنیای امروز با همه‌ی ابعاد وسیعی که از نقطه نظر سلاح‌های مخرب و آتش‌زا و کشتارهای دسته‌جمعی پیدا کرده است در عین حال، این گونه رفتار را با افراد بی‌گناه، بی‌دفاع و به‌ویژه زنان تقبیح می‌کند. و چنین رفتاری جز از انسان‌های محروم از عواطف انسانی و دور از تعالیم عالیه انبیا سر نمی‌زند و نسبت انجام چنین عملی به سرپرستی کسی که رهبری آسمانی و پشتیبان تقوی و عفت در جوامع انسانی است، توهین به مقام انبیا است.

اگر تاریخ کشورهای غربی در گذشته را بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که به احتمال زیاد این گونه داستان‌ها برای توجیه عمل حکمرانان و قتل و غارت آنان جعل شده است.

۲) در کتاب حزقیل نبی بندهای ۲۰-۲۲ باب ۱۸ می‌خوانیم: «هر که گناه کند او خواهد مرد، پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود، عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود و اگر مرد شریر از همه ی گناهایی که انجام داده باشد بازگشت نماید و جمیع فرایض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را به‌جا آورده، او البته زنده مانده، نخواهد مرد...» این جمله‌ها به روشنی می‌گویند که سنگینی وزر و گناه آدمی تنها به دوش خود او است و کسی را برخلاف عقل و ادیان راستین، به جرم گناه دیگری مجازات نخواهند کرد. در حالی که سفر خروج می‌گوید: «لکن گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران، تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت»^{۶۸}

بنابراین، حزقیل نبی نه تنها جرم و گناه انسانی را به گردن انسان دیگری نمی‌اندازد بلکه آشکارا می‌گوید: اگر گنه‌کار در پرتو توبه و بازگشت به خدا از لوث و آلودگی گناه بیرون آید، حیات جاودانه پیدا خواهد کرد ولی سفر خروج می‌گوید: تا چهار پشت انسان گنه‌کار باید سزای گناه او را بچشند، و این دو کتاب در این مورد باهم به طور کامل اختلاف دارند. ضمن آن که مجازات پسر تا نسل سوم به جرم گناه پدر را هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد.

۳) در سفر تکوین آن‌جا که سخن از قدرت خداوند به‌میان می‌آورد (به هنگامی که فرشتگان الهی به حضرت ابراهیم و همسرش بشارت می‌دهند که صاحب فرزند خواهند شد) چنین آمده است: «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟...»^{۶۹} این مطلب با سخنانی که در سفر داوران باب اول بندهای ۱۸-۱۹ آمده تضادی روشن دارد، زیرا در سفر داوران می‌گوید با وجودی که خداوند به «یهودا» کمک می‌داد در عین حال، نتوانستند دشمنان را از «وادی» برانند چون آنان دارای «عرابه‌های آهنین» بودند!

۴) جمله ۳ باب ۱۵ از کتاب امثال سلیمان با جمله ۹ باب ۳ از سفر تکوین که در مورد علم خداوند است باهم تباین و تناقض دارند. در کتاب امثال سلیمان می‌گوید: «چشمان خداوند در هر جا به بدان و نیکان نگران است» ولی در سفر تکوین (پیدایش) آن‌جا که از داستان خلقت حضرت «آدم و حوا» و سرگذشت بهشتشان سخن به‌میان می‌آید، می‌گوید: «و آواز خداوند خدا را شنیدند (یعنی آدم و حوا) که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت کجا هستی؟!»

۵) در کتاب اول ۷۰ «سموئیل» نیز مطلبی است درباره‌ی تغییر اراده‌ی خداوند و پشیمانی او در مورد اعطاء پادشاهی به «شاؤل» که با جمله‌ی ۱۹ باب ۲۳ از سفر اعداد تناقض آشکار دارد زیرا در این سفر می‌خوانیم «خدا انسان نیست که دروغ بگوید و بنی آدم نیست که اراده‌اش را تغییر دهد.»

مطالب متناقض در یک کتاب

آنچه آمد نمونه‌ی تناقضاتی در کتب مختلف بود اما تناقضاتی نیز که جای شگفتی بسیار دارد، مواردی است که در باب‌های مختلف یک کتاب وجود دارد. که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌گردد.

در یک باب موسی را در سال‌های آخر عمر آن‌طور می‌شناساند که به حکم «عقل و فطرت» هیچ پیامبری دچار چنین سرنوشت شومی نگشته بود. (زیرا پیامبر نباید به گونه‌ای باشد که محتاج دیگران باشد) و در باب دیگری از همان کتاب می‌گوید موسی تا هنگام وفات از نیروی جسمانی برخوردار بود و حتی دیدگانش از قدرت بینائی نیفتاده و قوتش کاهش نیافته بود.

در سفر تثبیه باب ۳۱ می‌خوانیم: «و موسی رفته این سخنان را به تمامی بنی‌اسرائیل بیان کرد و به ایشان گفت من امروز صدوبیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم و خداوند به من گفته است که از این "اردن" عبور نخواهی کرد»^{۷۱}
ملاحظه می‌کنید که در این باب «موسی کلیم» در سن یکصدوبیست سالگی آن‌چنان پیر و از کار افتاده معرفی می‌شود که نه تنها از انجام هرگونه وظائف پیامبری عاجز است! بلکه قدرت دخول و خروج هم از او سلب شده.

ولی در همین کتاب در باب ۳۴ آمده است: «و موسی چون وفات یافت صدوبیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود»^{۷۲}

تهمت به حضرت مسیح علیه‌السلام

در انجیل تحریف شده به حضرت مسیح نسبت‌های ناروایی داده شده که نه تنها با نبوت منافات دارد بلکه هیچ انسانی به چنین تبهکاری‌هایی دست نمی‌زند.

۱- عیسی می‌گساری می‌کرد!!!

عیسی پیاله را گرفته و به دست ایشان داده گفت بنوشید زیرا که این است خون من

در عهد جدید^{۷۳}

چون با مادر و شاگردانش و رقانای جلیل به عروسی رفت و شراب تمام شد هفت خم آب را به معجزه به شراب مبدل کرد^{۷۴}

حرمت نوشیدن شراب و ضررهای جسمانی و روحانی و اجتماعی بی‌شماری که دارد از نظر علم ثابت شده و محتاج به توضیح نیست، ضمن آن که در کتب عهد قدیم نیز به صراحت حکم به حرمت شراب شده است^{۷۵}

۲- عیسی نسبت به مادر و برادرهای خود سخت نامهربان بوده^{۷۶} در صورتی که دستوره‌های اکید نسبت به مهربانی با مادر می‌دهد.^{۷۷}

۳- عیسی تسلیم کارهای شهوت‌آلود فضا گناه‌کار شد و در جواب اعتراض، عذرهای بدتر از گناه آورد^{۷۸}

۴- عیسی ملعون شد که امتش را از لعنت ترک شریعت نجات بخشد و سه روزهم به کفاره‌ی گناهان امت به جهنم رفت.^{۷۹}

کارهای ناروای دیگری به عیسی علیه‌السلام نسبت داده شد که برای نمونه همین‌قدر کافی است.

خرافات و احکام غیر عملی

در انجیل خرافات بسیار است و همین امر سبب شد که بسیاری از دانشمندان اروپا روی از دین گردانند و دین را مخالف علم دانستند از جمله جریان دیو بیرون کردن عیسی است که در بسیاری آیات انجیل ذکر شده و به عنوان مثال از مریم مجدلیه هفت دیو بیرون کرده است.^{۸۰}

نمونه احکام انجیل

۱. هرکس به غیر علت زنا، زن خود را طلاق دهد زانی است؛ هر که زن مطلقه را بگیرد زنا کرده است.^{۸۱}

۲. با شریب مقاومت مکن بلکه هرکس به رخسار راست تو سیلی زند رخسار دیگر را به‌سوی او برگردان و اگر کسی خواست پیراهنت را به زور از تو بگیرد قبایت را هم به او بده و هر که به رفتن یک میل مجبورت کند دو میل با او برو^{۸۲}

راستی اگر ملل مسیحی به این دستور عمل کرده بودند امروز اثری از آن‌ها باقی بود؟! به عنوان مثال اگر کسی «لندن» را می‌خواست می‌بایست «منچستر» را هم به او بدهند و اگر واشنگتن را می‌خواست بایستی نیویورک را هم به او واگذار نمایند.

ترویج سکوت در برابر ظالم نکته‌ی بسیار تأمل برانگیزی است که نشان می‌دهد، این دین از گذشته ابزار دست حاکمان ظالم شده تا هر طور که می‌خواهند از توده‌ی مردم سواری بگیرند.

۳. اگر کسی از روی خواهش به زنی نظر کند در قلب خود با او زنا کرده بنابراین اگر چشم راست تو، تو را بلغزاند بیرونش بیاور و اگر دست راست تو را بلغزاند قطعش کن، اگر یک عضو تباه شود بهتر است که همه‌ی بدنت به جهنم افتد.^{۸۳}

**ترویج سکوت در برابر ظالم
نکته‌ی بسیار تأمل برانگیزی
است که نشان می‌دهد، این
دین از گذشته ابزار دست
حاکمان ظالم شده تا هر طور
که می‌خواهند از توده‌ی
مردم سواری بگیرند.**

اگر به این دستور عمل شده بود کشورهای مسیحی را مردم کور و بی‌دست تشکیل می‌داد!!!

وارد شدن تثلیث در آئین مسیح

تاریخ نشان می‌دهد که پس از درگذشت پیامبران راستین یا در دوران غیبت آنان، گروهی از پیروان وی بر اثر اغوای ضلالت‌گران، به بت‌پرستی روی آورده و توحید و یگانه‌پرستی را که هدف اساسی بر اعزام پیامبران است ترک می‌گفتند. گرایش بنی‌اسرائیل به پرستش گوساله و ترک آیین یکتاپرستی از نمونه‌های بارز این موضوع است که تاریخ و قرآن^{۸۴} آن را برای آیندگان ضبط نموده است.

بنابراین تعجب نخواهیم کرد که پس از رفتن حضرت مسیح از میان پیروان خویش، موضوع سه‌گانگی به محافل دینی مسیحیان راه یابد و با خون و گوشت آنان آمیخته شود.

«به طور مسلم شاگردان نخستین مسیح که از نزدیک او را شناخته بودند از این عقیده که مسیح یکی از ارکان تشکیل دهنده‌ی ذات آفریدگار است دور بودند. به‌عنوان مثال پطرس حواری، مسیح را فقط مردی می‌دانست که به او وحی می‌شده است ولی پولس با عقیده‌ی شاگردان نخستین مخالفت کرد و گفت: مسیح از انسان بالاتر است او نمونه‌ای از انسان تازه‌ای است که از خداوند متولد شده است.»^{۸۵}

مرور زمان آن‌چنان موضوع تثلیث را در قلوب مسیحیان راسخ و استوار نموده است که بزرگ‌ترین «رפורمیست» آنان «لوتر» که آیین مسیح را از بسیاری از خرافات و افسانه‌ها پاک ساخت و فرقه‌ای را به‌نام «پروتستان» پایه‌گذاری کرد نتوانست آیین مسیح را از چنگال سه‌گانگی آزاد سازد.

نظر قرآن درباره‌ی تثلیث

قرآن مجید موضوع تثلیث را مربوط به ادیان پیشین می‌داند و معتقد است که مسیح به خدای یکتا دعوت می‌کرده است چنان که می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ - آنها که گفتند: «خداوند همان مسیح بن مریم است، به یقین کافر شدند، (با اینکه خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شمامست، پرستش کنید! زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران، یار و یاورى ندارند.»^{۸۶}

این مسیحیان هستند که به تقلید از ادیان دیگر، آن را به آیین مسیح وارد ساختند.

چنان که می‌فرماید:

(... وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ - مسیحیان می‌گویند: مسیح فرزند خداست، این سخنی است که آن را در زبان می‌گویند (و در باطن به آن ایمان ندارند) آنان تظاهر به گفتار کسانی می‌کنند که پیش از آنان (با داشتن چنین عقیده‌ای) کفر ورزیدند، از رحمت خدا دور باشند چگونه با دیدن دلایل یگانگی خدا، از راه حق منحرف می‌شوند.»^{۸۷}

بررسی‌های اخیر دانشمندان، نظریه‌ی قرآن را به روشنی ثابت کرده است زیرا در قرن ششم پیش از میلاد مسیح، اصلاحاتی در آیین «برهمن»ها انجام شد و در نتیجه آیینی به نام «هندو» به وجود آمد. در این آئین خدای ازلی و ابدی در سه مظهر و سه خدا تجلی نمود، به نام‌های:

۱. برهما (پدید آورنده) ۲. ویشنو (نگهدارنده) ۳. سیفا (کشنده)

و هم اکنون ثالث مقدس (هندوها) به صورت سه مجموعه‌ی به هم چسبیده در نمایشگاه هند موجود است. آنان در کتب مذهبی این سه اصل را چنین توضیح می‌دهند. «برهمن» پدید آورنده و آغازگر پیدایش است و همیشه آفریدگار لاهوتی است و آن را پدر می‌گویند.

«ویشنو» نگهدارنده‌ایست که آن را پسر خدا می‌دانند که از سوی خدای پدر آمده است.

«سیفا» پدید آورنده و نابود کننده و برگرداننده جهان است.

مؤلف کتاب «العقائد الوثنية فى الديانة النصرانية» با بررسی همه جانبه در دیگر خرافات

مسیحیت، ثابت کرده است که ثلوت مقدس صدها سال پیش از میلاد مسیح در آیین برهمن‌ها و هندوها و دیگر آیین‌های خرافی وجود داشته است و در این باره به کتاب‌های ارزنده و تصاویر زنده‌ای استناد جسته که هم اکنون در پرستش‌گاه‌ها و معبد‌ها و موزه‌ها موجود است و این خود سند زنده‌ای بر گفتار قرآن می‌باشد.

گستاخولبون می‌نویسد: «مسیحیت در پنج قرن اول، با جذب عوامل فلسفی و مذهبی و یونانی و شرقی به حیات خود ادامه داد و به همین ترتیب مخلوطی گردید از معتقدات شرقی به خصوص معتقدات مصری و ایرانی که در اوایل قرن اول میلادی در سرزمین‌های اروپایی انتشار یافته بود و در نتیجه مردم، تثلیث تازه‌ای به نام پدر، پسر و روح‌القدس را به جای تثلیث قدیمی «نروپی‌تر» و «ژنون» و «نرو» پذیرفتند.^{۸۸}

دلایل الوهیت عیسی در آیین مسیحی

مسیحیان به الوهیت حضرت عیسی علیه‌السلام اعتقاد دارند. عنوان کتاب مقدس آن‌ها چنین است: «کتاب عهد جدید یعنی انجیل مقدس خداوند و نجات دهنده‌ی ما عیسی مسیح». کتاب‌هایی نیز تحت این عنوان - «خداوند ما، عیسی مسیح» - نوشته‌اند.^{۸۹} اولین بار «پولس رسول» این نظریه را مطرح و سپس بر آن تأکید کرد. او یک یهودی متعصب بود که مسیحیان را شکنجه می‌داد. لوقا در کتاب اعمال رسولان، از کتاب‌های عهد جدید، چنین می‌نویسد: «اما پولس کلیسا را معذب می‌ساخت و خانه به خانه گشته مردان و زنان را برکشیده به زندان می‌افکند»^{۹۰} «در میان راهی که می‌رفت تا اهل طریقت، خواه مرد و خواه زن، را بیابد و بر آن‌ها بند نهاده به اورشلیم بیاورد... مدعی شد که عیسی مسیح علیه‌السلام را در هیئت نوری دیده است و پس از آن نه تنها ایمان آورد، بلکه برای او مقام الوهیت قایل شد.»^{۹۱}

پولس را دومین مؤسس مسیحیت لقب داده‌اند^{۹۲} اهمیت او بدان جهت است که وی «اصول لاهوت و مبادی الوهی - تئولوژیک خاصی به وجود آورد که آثار روحانی مبادی عیسی را در ضمیر و روح پیروان او ثابت و مستقر ساخت و همین اصول سبب شد که نصرانیت عالمگیر شود و در ممالک جهان انتشار یابد.»^{۹۳} نظریه الوهیت حضرت عیسی علیه‌السلام بعدها مورد توجه و عنایت ارباب کلیسا واقع شد و در سال ۳۲۵ میلادی در شورای نیقیه به طور رسمی، پذیرفته شد^{۹۴} امروزه مسیحیت به شکل تجزیه‌ناپذیر و لاینفکی معتقد است که حضرت عیسی علیه‌السلام هم خدا و هم انسان است.^{۹۵}

مسیحیت معتقد است که هم در مورد «انسانیت» و هم در مورد «الوهیت» حضرت عیسی علیه السلام شواهد کافی و وافی در عهد عتیق وجود دارد. بنابراین، می‌گویند: «مسیح موعود وقتی بیاید در یک شخصیت واحد، هم خدا و هم انسان خواهد بود.^{۹۶} از سفر پیدایش (۳:۱۵)، که در آن حضرت مسیح علیه السلام به عنوان ذریه زن معرفی شده تا پیش گویی‌های انبیای متأخر عهد عتیق، در همه جا، به انسان بودن حضرت مسیح علیه السلام اذعان گردیده است. شهادت مربوط به تبار او، پیوندش با اسرائیل، تولد پیشگویی شده‌اش در بیت اللحم و برخورداریش از عنوان «پسر انسان»، در مورد این که حضرت عیسی علیه السلام انسان بوده است جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد. مسیحیان از این مطلب به مکاشفه انسانی حضرت عیسی علیه السلام تعبیر می‌کنند. انتظار همگانی یهود هم بر این بود که رهاننده موعود باید یک انسان باشد که از این مادر یهودی، زاده شده است.^{۹۷} اما جنبه الوهیت حضرت مسیح علیه السلام در بین خود مسیحیان مورد اختلاف است.^{۹۸} اثبات‌کنندگان الوهیت حضرت عیسی علیه السلام به آیاتی از عهد عتیق استناد می‌کنند که خود اذعان دارند «زبان و طرز بیان نبوت‌های مسیحیایی غالباً مبهم می‌باشد»^{۹۹} در این جا به مواردی از آن‌ها، که مهم‌ترند، اشاره می‌گردد:

۱) «خداوند به شما آیتی خواهد داد؛ اینک باکره حامله شده پسری خواهد زایید و نام

او را عمانوئیل خواهید خواند.»^{۱۰۰}

باید گفت که علمای مسیحی خواسته‌اند از خلقت خارق‌العاده حضرت عیسی علیه السلام نتیجه بگیرند که وی موجودی فوق بشری است، در حالی که این مطلب بر الوهیت حضرت عیسی علیه السلام دلالت ندارد؛ زیرا خلقت خارق‌العاده یک موجود دلیل بر الوهیت او نیست. علاوه بر آن، خلقت خارق‌العاده منحصر به حضرت عیسی علیه السلام نیست. حضرت آدم علیه السلام نیز خلقتی خارق‌العاده داشته، ولی کسی برای او الوهیت قایل نشده است.

۲) «یهوه، خدایت، نبی‌ای را از میان تو، از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید. او را بشنوید.» و «نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهیم کرد و کلام خود را به دهانش خواهیم گذاشت و هر آنچه به او امر فرماییم به ایشان خواهد گفت.»^{۱۰۱}

۳) «اینک رسول خود را خواهیم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می‌باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد؛ یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید او می‌آید. قول یهوه، صباوت، این است.»^{۱۰۲}

در این آیات بشارت داده شده است که پیامبری خواهد آمد. مسیحیان این بشارت را تولد حضرت عیسی علیه السلام می دانند. در این آیات، تصریح شده است که شخص موعود «نبی» یا «رسول» خواهد بود بنابراین، آیات مزبور در نهایت، تنها نبوت ایشان را اثبات می کنند.

۴) «یهوه به خداوند من گفت: بر دست راست من بنشین تا دشمنان را پای انداز تو سازم.»^{۱۰۳}

۵) «متبارک باد او که به نام خداوند می آید.»^{۱۰۴}

۶) «نهالی از تنه یسیء بیرون آمده، شاخه از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت.»^{۱۰۵}

۷) «زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.»^{۱۰۶}

۸) «و در آن روز خواهند گفت: اینک این خدای ماست که منتظر او بوده ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده ایم. پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.»^{۱۰۷}

۹) «دست های سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید، به دل های خائف بگوئید: قوی شوید و مترسید، اینک خدای شما با انتقام می آید، او با عقوبت الهی می آید و شما را نجات خواهد داد. آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش های کران مفتوح خواهد گردید، آن گاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سراپید؛ زیرا که آب ها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید.»^{۱۰۸}

۱۰) «در ایام وی، یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می شود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما)»^{۱۰۹}

هر چند ممکن است تصور شود که این عبارات (عبارت هایی که زیرشان خط کشیده شده) دلالتی بر الوهیت حضرت عیسی علیه السلام دارند، اما باید توجه داشت که استعمال واژه «خدا» در دین مبین اسلام اهمیت و محدودیتی دارد که در ادیان دیگر یافت نمی شود.

در عهد عتیق درباره دعوت حضرت موسی علیه‌السلام از فرعون چنین آمده است: «و خداوند به موسی گفت: ببین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود»^{۱۱۰} در این جا، کلمه ی «خدا» بر حضرت موسی علیه‌السلام اطلاق شده ولی هیچکس الوهیت برای او قایل نشده است. استعمال کلمه‌ی «کدخدا» و «ناخدا» به معنای «خدای ناو» و «خداوندگار» در زبان فارسی نیز از این قبیل است.

عهد عتیق به زبان عبری است. کلمه «خدای قدیر» در فراز «اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر»، در واقع، ترجمه‌ی واژه عبری «eza» «ایل» به معنای «قدیر و توانا» است که در مورد حضرت جبرئیل هم استعمال می‌شده است. این کلمه هم برای خالق و هم برای مخلوق استعمال گردیده است؛ مانند سفر خروج (۷:۱). کلمه‌ای که در زبان عبری فقط در مورد «خدا» استعمال می‌شده و در مورد مخلوقات به کار نمی‌رفته کلمه «heza» است. کلمات دیگری نظیر «خداوند»، معادل «رَب» در زبان عربی، «Lord» در زبان انگلیسی و «پروردگار» در زبان فارسی در مورد خالق و مخلوق هر دو، استعمال می‌شود. قرآن کریم نیز کلمه «رَب» هم برای خالق و هم برای مخلوق استعمال شده است. حضرت یوسف علیه‌السلام کلمه «رَب» را در مورد پادشاه مصر به کار برده است:

« يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا... »^{۱۱۱}

« وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ »^{۱۱۲}

« قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ... »^{۱۱۳}

به علاوه در عهد جدید یونانی نیز برای خدا از واژه «وثیوس» استفاده می‌شود که به معنای خدای ازلی، خالق زنده کننده و مولای توانا است. این کلمه به خدای ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی و پیامبران دیگر اشاره می‌کند. ولی عهد جدید هرگز عیسی و روح القدس را «وثیوس» نخوانده است.^{۱۱۴}

عبارت آیه (۳) «خداوند ناگهان به هیکل خود خواهد آمد»، کلمه «هیکل» یعنی معبد و منظور از آن بیت المقدس است. کلمه خداوند نیز چنان که بیان شد، هم بر خالق و هم بر مخلوق اطلاق می‌شود. بنابراین، معنای عبارت چنین است: «پیامبر موعود به معبد خود خواهد آمد.»

عیسی مسیح علیه السلام، پسر انسان و پیامبر الهی

آنچه قابل تأمل توجه است این که حضرت عیسی مسیح علیه السلام خود را «پسر انسان» خطاب کرده است. در انجیل های کنونی، ۸۳ مرتبه کلمه ی «پسر انسان» به عنوان لقبی برای حضرت مسیح علیه السلام استعمال شده است. گویا آن حضرت بر این لقب اصرار داشته اند تا امتی به گمراهی دچار نشوند. با وجود این، مسیحیان کنونی این لقب را به فراموشی سپرده اند و حضرت عیسی علیه السلام را مساوی و متحد با خدا دانسته و به شکل لاینفکی، قایل به یگانگی او با خدا هستند،^{۱۱۵} در حالی که بر اساس اناجیل موجود، حضرت عیسی علیه السلام خدا را عبادت می نموده و به درگاه او دعا می کرده است،^{۱۱۶} خود آن حضرت هم فرموده است که «خداوند از او بزرگ تر است»^{۱۱۷}

برخی از منابع و مآخذ

- (۱) ویلسون، برابان، دین مسیح، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۱ش
- (۲) هاکس. قاموس کتاب مقدس، انتشارات اساطیر، چاپ اول این ناشر، ۱۳۷۷ش
- (۳) میشل، توماس. کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۷۷ش
- (۴) بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه ذبیح الله دبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم ۱۳۶۵ش
- (۵) رابرتسون. آرچیبالد، عیسی اسطوره یا تاریخ، ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول ۱۳۷۸ش
- (۶) جوان آ. مسیحیت و بدعت ها، ترجمه عبد الرحیم سلیمانی، مؤسسه فرهنگی طه، چاپ اول، ۱۳۷۷ش
- (۷) لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آمریان، فرزانه، چاپ اول ۱۳۸۰ش
- (۸) الیسوعی، اروس. تکوین الاناجیل، دار المشرق، چاپ اول، ۱۹۹۰م
- (۹) دوران. ویل. تاریخ تمدن (قیصر و مسیح) ترجمه عنایت و... سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ش
- (۱۰) مجله درس های از ای مکتب اسلام، شماره ۱۷۶ مقاله ای از کامل خیرخواه
- (۱۱) المسکین، متی، الانجیل بحسب القديس متی دراسة وتفسير وشرح، ناشر دين القديس ابنا مقار، چاپ اول ۱۹۹۹م
- (۱۲) بی ناس. جان. تاریخ جامع ادیان، علی اصغر حکمت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰ش
- (۱۳) مجله کلام اسلامی، شماره ۴۹ مقاله ای از رسول رضوی
- (۱۴) رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الکریم الشهیر بتفسیر المنار، دار المعرفه لبنان، چاپ دوم
- (۱۵) کلام اسلامی « شماره ۴۹ (صفحه ۸۹
- (۱۶) شهرستانی، عبدالکریم، الملل والنحل، دار المعرفه، بیروت، بی تا
- (۱۷) مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۱ق
- (۱۸) یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، بی تا
- (۱۹) طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دار الفکر، بیروت ۱۴۱۵ق
- (۲۰) مجله معرفت، شماره ۲۳ مقاله ای از محسن پور محمد
- (۲۱) قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، مؤسسه التاريخ العربی ۱۴۰۵ق
- (۲۲) بلاغی، محمد جواد، الرحلة المدرسية والمدرسة السیارة فی نهج الهدی، دار الزهراء، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق
- (۲۳) بلاغی محمد جواد، الهدی إلى دین المصطفى، دار الزهراء، چاپ سوم، ۱۴۰۵ق
- (۲۴) رحمه الله ابن خلیل الرحمن هندی، اظهار الحق، دار الطباعة العامره، بی تا

پی نوشت‌ها:

- (۱) قاموس کتاب مقدس ۱۱۱/ لوقا/۲
 (۲) لوقا/۴۱
 (۳) کلام مسیحی/۴۹ و ۵۰
 (۴) تکوین الاناجیل/۲۴، کلام مسیحی/۴۳
 (۵) تکوین الاناجیل/۳۰
 (۶) تاریخ جامع ادیان/۶۱۴
 (۷) لوقا/۱۶ و ۱۷
 (۸) تاریخ جامع ادیان/۶۱۶ تا ۶۳
 (۹) لوقا/۴۱ و تکوین الاناجیل/۲۴
 (۱۰) کلام مسیحی/۵۱ و ۵۲ دین مسیح/۴۷
 تکوین الاناجیل/۳۰
 (۱۱) مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم/۸۵
 (۱۲) دین مسیح/۴۷ و ۴۸ تکوین الاناجیل/۳۰
 (۱۳) مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم/۱۱۰ و ۱۱۱
 (۱۴) مسیحیت و بدعت‌ها/۴۹
 (۱۵) مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم/۱۱۱ و ۱۱۲، دین مسیح/۴۷ و ۴۸، عیسی اسطوره یا تاریخ/۳۰ و ۳۱
 (۱۶) دین مسیح/۴۸
 (۱۷) تاریخ تفکر مسیحی/۵
 (۱۸) تاریخ جامع ادیان/۵۷۶، تکوین الاناجیل/۳۱
 (۱۹) کلام مسیحی/۴۶
 (۲۰) قاموس کتاب مقدس/۱۱۲
 (۲۱) تکوین الاناجیل/۳۱
 (۲۲) کلام مسیحی/۴۴
 (۲۳) تاریخ تمدن/۳ و ۶۵۵، تکوین الاناجیل/۳۱
 (۲۴) کلام مسیحی/۴۶
 (۲۵) کلام مسیحی/۴۷
 (۲۶) تکوین الاناجیل/۳۱
 (۲۷) قاموس کتاب مقدس/۱۱۲
 (۲۸) تاریخ تمدن/۳ و ۶۵۵
 (۲۹) کلام مسیحی/۴۹
 (۳۰) انجیل یوحنا/۱۳ و ۱۷
 (۳۱) کلام مسیحی/۴۲
 (۳۲) تاریخ تمدن/۳ و ۶۵۴
 (۳۳) تاریخ تمدن/۳ و ۶۵۵
 (۳۴) سیر تاریخی انجیل برنابا ۱۱ تا ۹
- (۳۵) همان و الرحله المدرسیه ۲۱۲/۱ تا ۲۱۴
 (۳۶) انجیل برنابا ۳۳/۴۱
 (۳۷) انجیل برنابا، باب ۱۱۹
 (۳۸) همان ۱۲۶
 (۳۹) همان ۲۱۵
 (۴۰) انجیل برنابا/۹۷ و ۱۹
 (۴۱) کلام مسیحی/۵۳
 (۴۲) نساء/۱۷۱، مریم/۳۰، مائده/۱۷
 (۴۳) مائده/۴۶، حدید/۲۷
 (۴۴) مائده/۱۵ و ۴۴/۴۵ و ۴۶
 (۴۵) مائده/۴۶
 (۴۶) آل عمران/۵۰
 (۴۷) اعراف/۱۵۷
 (۴۸) کافی/۴ و ۱۵۷، من لایحضره الفقیه/۴ و ۱۹۳
 (۴۹) بحار الأنوار/۱۴ و ۲۸۴
 (۵۰) بحار الأنوار/۱۴ و ۲۳۴
 (۵۱) مائده/۴۶
 (۵۲) آل عمران/۳
 (۵۳) بحار الأنوار/۱۴ و ۲۴۶
 (۵۴) کافی/۱ و ۲۲۴
 (۵۵) علل الشرایع/۱ و ۱۶۱
 (۵۶) الاحتجاج/۲ و ۴۱۲ و ۴۱۳
 (۵۷) الاحتجاج/۲ و ۴۱۱
 (۵۸) الجامع لأحكام القرآن/۴ و ۶؛ المیزان/۳ و ۲۱۵
 (۵۹) الجامع لأحكام القرآن/۴ و ۶، جامع البیان عن تأویل آیات القرآن/۴ و ۲۶۳
 (۶۰) تاریخ یعقوبی/۱ و ۶۸ و ۶۹، مروج الذهب/۱ و ۳۲۰، ملل و نحل: ۲۲۱/۱، کشف الظنون/۱ و ۱۷۶، اظهارالحق/۱ و ۱۲۶ تا ۱۳۹
 (۶۱) تفسیر المیزان/۳ و ۲۱۵، الهدی إلى دین المصطفی/۱ و ۶۷ تا ۷۱ و ۲۶۷
 (۶۲) دین مسیح/۴۷ و ۴۸
 (۶۳) تاریخ تمدن/۳ و ۶۵۴
 (۶۴) عیسی اسطوره یا تاریخ/۱۹ و ۲۰
 (۶۵) المنار/۶ و ۳۵
 (۶۶) سفر خروج باب ۲۰ بندهای ۱۴ تا ۱۷
 (۶۷) زکریای نبی باب ۱۴ بندهای ۱ تا ۲
 (۶۸) سفر خروج بند ۷ باب ۳۴

۹۹) تاریخ تمدن، ویل دورانت ۷۰۸/۳ - ر. ک. به:
Emety H. Bancroft, Chriian Theobgy, p.97

(۱۰۰) جان والورد، همان، ص ۶۴

(۱۰۱) اشعیاء ۷/۱۴

(۱۰۲) تثنیه، ۱۸:۱۵، ۱۸

(۱۰۳) مزامیر، ۳:۸۹ و ۴:۱؛ ۱۱۰:۱؛ ۱۱۸:۲۶

(۱۰۴) همان

(۱۰۵) اشعیاء، ۱:۱۱ و ۲:۶۱؛ ۲:۵۹؛ ۶:۹؛

۶:۲۵؛ ۳:۳۵ و ۹

(۱۰۶) همان

(۱۰۷) همان

(۱۰۸) همان

(۱۰۹) ارمیاء ۵/۲۳ - ۶

(۱۱۰) زکریا، ۱۰/۱۲

(۱۱۱) الاب توماس میشال الیسوعی، المدخل الی

العقیده المسیحیه، ص ۶۳، بیروت 1992

(۱۱۲) یوسف/۴۱

(۱۱۳) یوسف/۴۲

(۱۱۴) یوسف/۵۰

(۱۱۵) متأسفانه حتی برخی از الهیون مسیحی در

کتاب خود آورده‌اند که حضرت عیسی خودش

خبر نداشت که خداست. ر. ک. به

:Thomamas, V. Morrise, The Logic of
God Incarnate, (Newyork: Cornell,
University Press, 1986) P. 99-104.

(۱۱۶) مرقس ۳۲/۱۴

(۱۱۷) یوحنا، ۲۸/۱۴

۹۹) سفر تکوین باب ۱۸ بند ۱۴

۷۰) کتاب اول سموئیل باب ۱۵ جمله‌های ۱ تا ۱۱

۷۱) سفر تثنیه باب ۳۱ جمله‌های ۱ تا ۲

۷۲) سفر تثنیه باب ۳۴ جمله ۷

۷۳) باب ۷ اوقا آیه ۳۳

۷۴) باب ۲۶ متی آیه ۲۷

۷۵) باب ۲/ انجیل یوحنا

۷۶) امثال سلیمان نبی آیه ۲۹ باب ۲۳ و جاهای

دیگر

۷۷) متی باب ۱۲

۷۸) باب ۱۹ متی و ۱۰ مرقس و ۱۸ لوقا

۷۹) باب ۷ لوقا

۸۰) باب ۱۵ اعمال رسولان

۸۱) مرقس باب ۱۶ آیه ۹

۸۲) باب ۱۹ انجیل متی

۸۳) انجیل متی باب ۵

۸۴) انجیل متی باب ۵

۸۵) طه/۸۵ - ۹۹

۸۶) دایره‌المعارف فرید وجدی ماده (ثالوث) به نقل

از دایره‌المعارف «لاروس»

۸۷) مائده/۷۲

۸۸) توبه/۳۰

۸۹) منشور جاوید/۱۹۸/۲ و ۲۰۱

۹۰) ک. به:

John Walwoord, Our lord Jesus Christ

۹۱) عمال رسولان ۸/۳

۹۲) عمال رسولان، ۱/۹ - ۶ و باب‌های بعدی

۹۳) ان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان ص ۶۱۳

۹۴) ان بی. ناس، همان، ص ۶۱۴ / شلیبی،

مقارنه‌الادیان، ۲/۱۰۲ و ۱۰۳

۹۵) ان بی ناس، همان/۶۳۵

۹۶) ک. به:

otechism of The Catholic Church, p. 118 :

این کتاب نزد مسیحیان همانند رساله‌ی عملیه نزد

مسلمانان است.

۹۷) جان والورد، همان/۶۴ همچنین ر. ک. به:

:Robert Cummings Neville, A Theology
primer, p 143 (Incarnation And The Two
Natures of Chirst)

۹۸) جان والورد، همان/۶۴

دلایل دوری از دین

نویسندگان: محمد اصغری نژاد و صادق عبداللہی

مقدمه

عوامل درونی

عوامل بیرونی

(۱) عدم تبیین صحیح و دقیق معتقدات مذهبی

(۲) احساس کاذب بی‌فایده بودن دین و عقاید دینی در زندگی انسان

(۳) عدم توانایی و نارسایی فلسفه‌های غیر اسلامی در ارائه جهان‌بینی صحیح

(۴) تند خوئی و خلأهای روحی و عاطفی

(۵) تحریف و وارونه و ناهنجار نشان دادن معارف دینی

(۶) شبهه‌های واهی در خصوص منشا پیدایش دین و معتقدات دینی

(۷) عدم سعه‌ی وجودی

(۸) انتظارات نامعقول از مذهب و عدم تعیین حد و مرز دین از علم

(۹) شبهه‌ی تعارض مفاهیم دینی با علوم تجربی و پیشرفت‌های علمی

دلایل دوری از دین

مقدمه

خداجویی و تمایل به پرستش خداوند و قبول آیین پاک از هر عیب و خرافه و جهل، در وجود انسان یک امر فطری است. خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند!» (روم/۳۰)

در آیه‌ی دیگری نیز می‌فرماید که در عالمی قبل از این عالم خداوند معرفت خود را به همه‌ی انسان‌ها عرضه کرد و آن‌ها پروردگار متعال را با همه‌ی صفاتش شناختند و به این شناخت اعتراف کردند!

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ - و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): «آیا

من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)» (اعراف/۱۷۲)

حال نکته‌ی قابل تأمل این است که با وجود فطری بودن خداجویی و حتی فطری بودن «قبول دین خالص» و این که تنها دین خالص که مورد قبول خداوند خواهد بود «اسلام» است،^۲ چرا بسیاری از انسان‌ها از قبول دین یا قبول دین خالص و حقیقی سرباز می‌زنند. عوامل این موضوع به دو بخش درونی و بیرونی هر فرد مربوط می‌شود، ولی ما در این جا بنا داریم تا به‌طور اجمال بیشتر به عوامل بیرونی آن بپردازیم.

عوامل درونی

با وجودی که عوامل بسیاری در هدایت و پذیرش دین توسط افراد تاثیر دارد، ولی مهم‌ترین آن خواست خود انسان است که بخواهد هدایت شود یا به دلیل پیروی از هوای نفس، خواستار هدایت نباشد.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.» (بقره/۲۵۶)

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ - کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!» (محمد/۲۵)

قرآن مهم‌ترین دلیل عدم هدایت افراد را «پیروی از هوی و هوس» می‌داند. در تفسیر نمونه در خصوص این مطلب آمده است:^۳

در آیه ۴۲ سوره فرقان سخن مشرکان را نقل می‌کند که گفتند: «اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نمی‌کردیم بیم آن می‌رفت که ما را گمراه سازد و ارتباطمان را با آنها قطع کند - إِنَّ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا»

قرآن در آیه ۴۳ به سخنان آنها این‌گونه پاسخ می‌دهد که: روی سخن را به پیامبر کرده، به عنوان دلداری و تسلی خاطر و هم به‌عنوان بیان دلیل اصلی عدم پذیرش دعوت پیامبر از سوی آنان می‌فرماید: «آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده؟! - أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ.» «آیا با این حالت تو قادر به هدایت او و دفاع از او هستی؟! - أَفَأَنْتَ تُكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا.»

یعنی، اگر آن‌ها در برابر دعوت تو دست به استهزاء و انکار و انواع مخالفت‌ها زدند به خاطر آن نبوده که منطق تو ضعیف و دلائل تو غیر قانع کننده و در آئینت جای شک و تردید است، بلکه به خاطر این است که آن‌ها پیرو فرمان عقل و منطق نیستند، معبود آن‌ها هوای نفسشان است.

در بیان قرآن هوی پرستی سرچشمه‌ی همه‌ی گمراهی‌ها است:

۱) غفلت و بی‌خبری: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ - از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده‌ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن.» (کهف/۲۸)

۲) کفر و بی‌ایمانی: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ - تو را از ایمان به قیامت باز ندارد کسی که ایمان به آن ندارد و پیرو هوای خویش است.» (طه/۱۶)

۳) بدترین گمراهی: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ - چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می‌کند و هدایت الهی نیافته است.» (قصص/۵۰)

۴) نقطه‌ی مقابل حق طلبی: «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ - در میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوی مباش که تو را از راه خدا گمراه می‌کند.» (ص/۲۶)

۵) مانع عدالت: «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا - پیروی هوی مانع اجرای عدالت شما نگردد.» (نساء/۱۳۵)

۶) گسترش فساد در سرتاسر هستی: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ - اگر حق از هوی و هوس آن‌ها پیروی کند آسمان‌ها و زمین و تمام کسانی که در آن‌ها هستند فاسد می‌شوند.» (مؤمنون/۷۱)

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده‌ای در این زمینه به چشم می‌خورد:

در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «الهُوى عدو العقل - هواپرستی دشمن عقل است»

و همان حضرت می‌فرماید: «لا دين مع هوى * و لا عقل مع هوى - هرگز نه دین با هواپرستی جمع می‌شود و نه عقل»

عوامل بیرونی

(۱) عدم تبیین صحیح و دقیق معتقدات مذهبی

اگر تبیین دقیق و روشنی از جهان‌بینی مذهبی و جایگاه خداوند و انسان و ارتباط میان آن دو به دست ندهیم و به تشریح زوایای وحی و وساطت آن در راستای تکامل انسان و نقش امام در هدایت انسان و معاد و مباحث مربوط به آن نپردازیم و سطحی‌نگری کنیم، تصویری عامیانه و مبهم از اسلام ارائه می‌شود. چنین تصویری از دین، موجب گریز بسیاری از مردم، به‌ویژه دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها از دین خواهد شد. چنین مباحثی که ارکان مذهب را تشکیل می‌دهد، از صدر اسلام تاکنون با بهترین و مناسب‌ترین برهان‌ها در قرآن، روایات و کتب کلامی و فلسفی و عرفانی مطرح شده است. کافی است در این زمینه بعد از تفقه در قرآن مجید و تفاسیر و کتب روایی، به کتاب‌های متقنی که درباره‌ی اصول دین و مباحث مبدا و معاد مطرح شده است، مراجعه شود.

عدم اطلاع درست از معارف ناب اسلامی و براهینی که درباره اصول عقاید عنوان شده است، ویژه عوام نیست. بسیاری از دانش‌آموزان و دانش‌جویان و حتی مربیان هم دچار این ضعف هستند.

شهید مطهری فرموده است: «مرتبان دین باید اول بکوشند خودشان عالم و محقق و دین‌شناس بشوند و به نام دین مفاهیم و معانی نامعقولی در اذهان مردم وارد نکنند که همان معانی نامعقول منشأ حرکت‌های ضدّ دینی می‌شوند، ثانیاً در اصلاح محیط بکوشند و از آلودگی‌های محیط تا حدود امکان بکاهند، ثالثاً از همه مهم‌تر و بالاتر این که به نام دین و به اسم دین با فطریّات مردم معارضه و مبارزه نکنند؛ آن وقت است که خواهند دید مردم «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا - گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند.»^۴ (نصر/۲)

متأسفانه در دنیایی که تمام رشته‌های علوم تخصصی شده است «علوم دینی» مظلوم‌ترین علوم است، زیرا همه‌ی اشخاص در هر گروه اجتماعی به خود حق می‌دهند با کم‌ترین اطلاعات دینی، در خصوص دین اظهار نظر کنند. این امر موجب گمراهی‌های بسیار و دوری مردم و شنوندگان مفاهیم از اسلام می‌گردد. حال ممکن است حتی فردی در علوم دیگر متبحر باشد ولی در خصوص مسائل دین مطالعه نداشته باشد، در این مورد باید اظهار نظر و تبیین مطالب دینی را به کارشناسان امر واگذار نماید. به عنوان مثال هیچ‌کس برای جراحی مغز و اعصاب نزد علمای علم فیزیک نمی‌رود، اگر چه بزرگ‌ترین فیزیکیان عالم باشد!

استاد مطهری قدس سره در این زمینه می‌فرماید:^۵

برای بنده بسیار روشن است که افرادی که تصور صحیح از این مسائل داشته باشند به خصوص از جنبه‌ی الهیات اسلامی، بسیار بسیار کم‌اند. مرحوم دکتر محمد اقبال پاکستانی به حق مردی است متفکر و اندیشمند، ولی این مرد بزرگ با فلسفه‌ی اسلامی آشنا نبوده است، (وی) کتابی تألیف کرده به نام سیر فلسفه در ایران که به هر چیزی دیگر از «سیر فلسفه در ایران» شبیه‌تر است.

این مرد بزرگ در مجموعه‌ای که از او به نام احیای فکر دینی در اسلام ترجمه و چاپ شده است مقاله‌ای دارد تحت عنوان «محک فلسفی تجلیات تجربه دینی». در آن مقاله برخی براهین فلسفی بر اثبات خدا از آن جمله برهان معروف و خوب و امکان - و به تعبیر آن کتاب «برهان جهان شناختی» - و دیگر برهان اتقان صنع - و به تعبیر آن کتاب «برهان هدف شناختی» - را انتقاد می‌کند.

تأمل در بیانات اقبال می‌رساند که وی تصور صحیحی از این مسائل نداشته است و به خصوص از مفهوم اسلامی این‌ها هیچ‌گونه آگاه نبوده است.

پایان فرمایش علامه‌ی شهید آیت‌الله مطهری

۲) احساس کاذب بی‌فایده بودن دین و عقاید دینی در زندگی انسان

برخی می‌پندارند دین کاربردی در زندگی بشر امروزی ندارد و می‌گویند:
 «در گذشته، زندگی مواجه با هزاران مصائب و مشکلات از یک طرف و هزاران مسائل و مجهولات از طرف دیگر بود، بشر خود را عاجز و محتاج و متواضع می‌دید. رفع مشکلات و بی‌چارگی‌ها و حل مجهولات و ابهام‌ها را از خدایان و موجودات فوق طبیعی و روحانیون می‌خواست... در زمین نیز اداره و نظام امور، کم و بیش با دستگاه‌های دینی بود. بنابراین به این مطالب، احتیاج و انس خاص داشت. ولی بعدها که ترقیات صنعت و پیشرفت وسایل مبارزه با عوامل طبیعت و دفاع انسان، توسعه و تکامل یافت و زندگی به نسبت مرفه و مطمئنی نصیب بشر گشت و اکتشافات علمی به نوبه خود، پرده از بسیاری از اسرار و مجهولات برداشت... و از طرف دیگر امورات اجتماعی و مدنی از دستگاه‌های دینی منفک شد، رفته رفته یک حالت بی‌نیازی، بلکه بی‌اعتنایی در مردم نسبت به خدا و دین و آداب دینی شیوع یافت.»^۶

درست است که پیشرفت‌های علمی سبب تسلط فراوان انسان بر طبیعت و منابع آن شده

است، اما انسان هنوز نتوانسته است بر مشکلات روحی خویش فائق آید و علم و صنعت به تنهایی قادر به تأمین آرامش روحی و معنوی انسان نیست. به‌طور خلاصه، به هیچ‌وجه، نگرانی و ناراحتی از صحنه کشورهای پیشرفته و متمدن رخت نبسته است. به هیچ‌وجه، علم و صنعت و نظامات حقوقی و قضایی و اقتصادی و سیاسی بشری آن اعتماد و امنیت و ارتباطی را که مطلوب بشر و مورد احتیاج و ضرورت گردش سالم امور و پیشرفت آنان می‌باشد، پیش نیاورده بلکه آن‌چه از این بابت هست، میراث گذشته است.

با نگاهی به وضعیت کنونی جهان به‌طور محسوس دیده می‌شود که نه تنها در التیام و ارتباط سالم تشکیل دهنده کاخ اجتماع بشر، سستی و از هم گسیختگی پدید آمده، بلکه از درون نیز روز به روز تهی و خالی می‌گردد. با از بین رفتن یا تضعیف مبانی و آرمان‌ها و سنت‌های اخلاقی، یک سلسله خلأهای روانی و فکری در عواطف و مغزها و اعمال ملت‌های متمدن پدیدار شده و می‌شود.

منحنی تغییرات تکامل علم و عقل بشر از قرن نوزدهم نسبت به قرون گذشته با سرعت تصاعدی سرسام‌آوری بالا می‌رود. «آرتور کستلر»^۷ در مقابل این منحنی صعودی عقل انسانی، یک منحنی نزولی را که آن هم در این قرون به‌طور سرسام‌آور تنزل می‌کند و سجایا و اخلاق انسان این دو قرن را نشان داده، قرار می‌دهد. جانشین شدن علم به‌جای مذهب و اخلاق، هر چند سطح زندگی را بالا برده و انسان را بر طبیعت غالب ساخته است اما به‌عکس، غلبه‌ی انسان را بر خودش و بر شهوات و امیالش تأمین نکرده است. بحران عصر ما ناشی از این است که از قرار معلوم، علم که جای مذهب و اخلاق را گرفته، قادر به انجام تمام وظایف نمی‌باشد.

۳) عدم توانایی و نارسایی فلسفه‌های غیر اسلامی در ارائه جهان‌بینی صحیح

آیت‌الله شهید مطهری درباره نارسایی فلسفه غرب در ارائه جهان‌بینی صحیح می‌گوید: «بسیاری از مفاهیم فلسفی که در اروپا سر و صدای زیادی به پا می‌کند، از جمله مسائل پیش پا افتاده فلسفه اسلامی است. در ترجمه‌های فلسفه‌ی غربی به مطالب مضحکی برمی‌خوریم که به‌عنوان مطالب فلسفی از فیلسوفان بسیار بزرگ اروپا نقل شده است و هم به مطالبی برمی‌خوریم که می‌بینیم فیلسوفان (غربی) دچار برخی مشکلات در مسائل الهی بوده‌اند و نتوانسته‌اند آنها را حل کنند. یعنی معیارهای فلسفی‌شان نارسا بوده است. بدیهی است که این نارسایی‌ها زمینه‌ی فکری را به نفع ماتریالیسم آماده می‌کرده است.»^۸

شهید مطهری پاره‌ای از مهم‌ترین مباحث فلسفی را که فلاسفه‌ی غرب به خوبی نتوانسته‌اند به تبیین آن‌ها پردازند، مطرح کرده است.

شبهاتی که درباره عدم استحکام ادله‌ی اثبات وجود خداوند، به‌خصوص برهان نظم ارائه شده است و مکاتب الهی غربی توانایی پاسخ به آن‌ها را نداشته‌اند نیز از جمله علل گرایش به مادیگری است.^۹

در جامعه‌ی ما این مشکل وقتی رخ می‌نماید که به جای رجوع به متون اصیل دینی به جهت غرب‌زدگی و از خودبیگانگی به سراغ فلسفه‌ی غربی می‌رویم.

۴) تند خویی و خلأهای روحی و عاطفی

یکی از عوامل گرایش به مادیگری، خلأهایی است که از لحاظ عاطفی گریبانگیرانسان شده است. عوامل بسیاری در ایجاد و رشد این خلأها نقش دارند. یکی از آن‌ها تندخویی است. اگر پدر فردی، مذهبی ولی تندخو و بی‌احساس باشد، فرزندانش به‌طور معمول کم‌عاطفه بار می‌آیند و این‌گونه به آنان القا می‌گردد که باورهای مذهبی منشأ واکنش‌های تندخویانه‌ی پدر است.

قرآن درباره‌ی جاذبه و اخلاق نیکوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در گرایش مردم به مذهب می‌فرماید: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأُنْفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ - اگر خشن و تندخو بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند.» (ال عمران/ ۱۵۹)

۵) تحریف و وارونه و ناهنجار نشان دادن معارف دینی

ارائه‌ی تصویر ناصحیح و مکدر و آمیخته با تحریف، کاستی و خرافه از مذهب و عقاید مذهبی - به‌طور عمدی از سوی دشمنان داخلی و خارجی و به‌طور سهوی از سوی جاهلان و غیر اهل فن - تاثیر مستقیمی در عدم پذیرش معارف دینی از سوی مردم، به‌خصوص قشر تحصیل کرده دارد. این مسأله ریشه‌ی تاریخی دارد. نمونه‌ای از آن‌را در روش یهود و تحریفاتی که در تورات برای عدم تصدیق پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمودند، می‌توان دید.

آیت‌الله مطهری درباره‌ی ارائه‌ی تصویر نادرستی که برخی از مبلغان کژاندیش از مذهب ارائه نموده‌اند، می‌فرماید:^{۱۰}

یکی دیگر از موجبات اعراض و روگرداندن از دین، جنگ و ستیزی است که برخی از داعیان و مبلغان دینی بی‌خرد میان دین و سایر غرایز فطری و طبیعی بشر ایجاد می‌کنند و دین را به جای این‌که مصلح و تعدیل‌کننده‌ی غرایز دیگر معرفی کنند آن‌را ضد و منافی و دشمن سایر فطریات بشر معرفی می‌کنند.

بشر فطریّات زیادی دارد. در سرشت بشر تمایل به بسیار چیزها نهاده شده است. همه‌ی این تمایلات مربوط به اموری است که بشر در سیر تکاملی خود به آن‌ها احتیاج دارد؛ یعنی هیچ تمایل بیهوده و لغوی که احتیاج به کشتن و میراندن داشته باشد در وجود بشر نهاده نشده است، همچنان‌که هیچ عضو لغو و بیهوده‌ای در بدن بشر خلق نشده است. در سرشت انسان تمایلات زیادی هست، از آن جمله است تمایل به ثروت، تمایل به محبوبیت اجتماعی، تمایل به علم و حقیقت‌جویی، تمایل به تشکیل خانواده و انتخاب همسر و امثال این‌ها. تمایل دینی نیز یکی از تمایلات طبیعی انسان است. هیچ‌یک از این تمایلات با یکدیگر سر جنگ ندارند. بین آن‌ها تضاد و تناقض واقعی نیست. هر کدام از آن‌ها سهمی و حظی و بهره‌ای دارد. اگر سهم و حظّ و بهره‌ی هر یک از آن‌ها به عدالت داده شود هماهنگی کامل میان آن‌ها برقرار می‌شود. ناهماهنگی و ناراحتی و جنگ و ستیز آن‌گاه بر می‌خیزد که انسان بخواهد سهم بعضی از آن‌ها را به دیگری بدهد، یکی را گرسنه نگهدارد و دیگری را بیش از حدّ لازم اشباع نماید. یکی از مختصّات دین اسلام این است که همه‌ی تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته، هیچ‌کدام را از قلم نینداخته و برای هیچ‌کدام سهم بیشتری از حقّ طبیعی آن‌ها نداده است. معنی فطری بودن قوانین اسلامی هماهنگی آن قوانین و عدم ضدّیت آن‌ها با فطریّات بشر است؛ یعنی اسلام گذشته از این‌که از نظر ایمان و پرستش خدا پرورش دهنده یک احساس فطری است، از نظر قوانین و مقرّرات نیز با فطرت و طبیعت و احتیاجات واقعی بشر هماهنگ است.

بعضی از مقدّس‌مآبان و مدّعیان تبلیغ دین، به نام دین با همه‌چیز به جنگ برمی‌خیزند؛ شعارشان این است: «گر می‌خواهی دین داشته باشی پشت پا بزن به همه چیز، گرد مال و ثروت نگرد، ترک حیثیت و مقام کن، زن و فرزند را رها کن، از علم بگریز که حجاب اکبر است و مایه‌ی گمراهی است، شاد مباش و شادی نکن، از خلق بگریز و به انزوا پناه ببر، و امثال این‌ها.» بنابراین اگر کسی بخواهد به غریزه‌ی دینی خود پاسخ مثبت بدهد باید با همه‌چیز در حال جنگ باشد. بدیهی است وقتی که مفهوم زهد، ترک وسائل معاش و ترک موقعیت اجتماعی و انزوا و اعراض از انسان‌های دیگر باشد؛ وقتی که غریزه‌ی جنسی پلید شناخته شود و منزّه‌ترین افراد کسی باشد که در همه‌ی عمر مجرد زیسته است؛ وقتی که علم دشمن دین معرفی شود و علما و دانشمندان به نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهانشان زیر گیوتین برود مسلماً و قطعاً مردم به دین بدبین خواهند شد.

پایان فرمایش علامه‌ی شهید آیت‌الله مطهری

۶) شبهه‌های واهی در خصوص منشا پیدایش دین و معتقدات دینی

در میان متفکران غربی درباره‌ی منشأ پیدایش دین، نظریاتی ارائه شده است. برخی دین را ناشی از جهل انسان به حقایق هستی و برخی آن را ناشی از ترس انسان از خدایان و گروهی عکس‌العملی درمقابل بی‌نظمی‌ها و عده‌ای عاملی در راه کسب امتیازات طبقاتی ذکر کرده‌اند.^{۱۱}

بیان شهید مطهری در این خصوص این است که:^{۱۲}

از نقل این فرضیه‌های گوناگون حداقل این قدر می‌توانید استنباط کنید که در مغرب زمین در میان مخالفین دین، وحدت نظری وجود ندارد، هر یک از مخالفین چیزی مخصوص به خود گفته است.

فروید گفت: «دین نه ناشی از ترس است، نه از جهل است، نه عکس‌العمل در مقابل بی‌نظمی‌هاست و نه عاملی است در راه کسب امتیازات طبقاتی.»

او همان طوری که همه‌ی حوادث اجتماع را با غریزه‌ی جنسی تحلیل و توجیه می‌کرد، خواست دین را هم از این راه توجیه کند و در نتیجه گفت: «بشر در اجتماع از نظر جنسی محرومیت‌هایی پیدا می‌کند که موجب می‌شود غریزه عقب رانده شده و به شعور ناخودآگاه برود. وقتی که آن‌جا رفت قیود اجتماعی جلوی او را می‌گیرد که بیرون نیاید، اما در آن صورت این محرومیت‌ها از راه‌ها و به شکل‌های دیگری بروز می‌کند که یکی از آن‌ها دین است. دین ریشه‌اش تمایل جنسی است و نه چیز دیگر.»

او همچنین می‌گفت که: «ریشه‌ی اخلاق هم تمایلات جنسی است، علم هم ریشه‌اش جنسی است.»

اگر از او می‌پرسیدیم: «آیا به عقیده‌ی شما دین چه موقعی از میان مردم خواهد رفت؟» می‌گفت: «آزادی جنسی مطلق بدهید به طوری که هیچ محرومیت جنسی وجود نداشته باشد، در آن صورت دین هم وجود نخواهد داشت.»

اما طولی نکشید که فروید خودش هم از حرف خودش پشیمان شد. شاگردهایش نیز از او نپذیرفتند. در همین جاست که نظریه‌ی فطری بودن دین و این که دین جزو نهاد بشر است پیدا می‌شود.

پایان فرمایش علامه‌ی شهید آیت‌الله مطهری

۷) عدم سعه‌ی وجودی

هر فردی سعه‌ی وجودی و ظرفیت محدودی دارد و توانایی و تحمل بیش از آن را ندارد. البته این سعه در پرتو کسب علم و عمل صالح قابل توسعه و افزایش است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «روزی نزد علی بن‌الحسین علیهما‌السلام سخن از تقیه پیش آمد آن حضرت فرمود: به‌خدا اگر ابوذر می‌دانست آن‌چه در دل سلمان بود. او را می‌کشت، در صورتی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم میان آن دو برادری برقرار کرد، پس درباره‌ی مردم دیگر چه گمان دارید؟ همانا علم علماء صعب و مستصعب است، جز پیغمبر مرسل یا فرشته‌ی مقرب یا بنده‌ی مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده طاقت تحمل آن را ندارد، سپس فرمود: و سلمان از این رو از جمله‌ی علماء شد که او مردیست از ما خانواده و از این جهت او را در ردیف علماء آوردم.»^{۱۳}

در کتاب اصول کافی در شرح این روایت آمده است: «مقصود از آن‌چه در دل سلمان است، مراتب معرفت خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مسائل غامض قضاء و قدر و امثال آنست که اگر آن‌ها را به ابوذر می‌گفت، ابوذر او را به دروغ و ارتداد نسبت می‌داد و محکوم به قتلش می‌دانست و یا آن مطالب را به دیگران می‌گفت و آن‌ها سلمان را می‌کشتند. چنان‌چه خود سلمان رضی‌الله‌عنه در خطبه‌ی خود گوید: علم زیادی به من عطا شده، اگر همه‌ی آن‌چه را می‌دانم به شما بگویم، دسته‌ای گویند: سلمان دیوانه شده و دسته‌ای گویند: خدایا کشنده‌ی سلمان را بیامرز.»^{۱۴}

همچنین آن حضرت فرمود: « مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ - هیچ‌گاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می‌فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه‌ی عقل خودشان سخن گوئیم.»^{۱۵}

محدوده فکری و وجودی انسانی می‌تواند از جمله عوامل کفر و انکار حقایقی باشد، که در ورای آن محدوده وجود دارد.

به همین جهت باید دقت کرد که با هر کس به اندازه‌ی فهم او صحبت کرد و بیان بعضی مطالب ممکن است نه تنها باعث هدایت نشود، بلکه باعث گمراهی گردد، به‌ویژه وقتی که ما توان تشریح و تبیین دقیق و همه فهم مطلب را نداشته باشیم.

۸) انتظارات نامعقول از مذهب و عدم تعیین حد و مرز دین از علم

برخی به سبب اطلاعات ناقص و غلط از معارف دینی، انتظارات نامعقول از خداوند دارند و چون به آرزوها و امیالشان دست نمی‌یابند، به انکار حقایق می‌پردازند. برخی چون از حد و مرز دین آگاهی ندارند، پاسخ تمام پرسش‌های خویش را از آیات و روایات انتظار دارند، غافل از این که هر علمی، حتی علوم دینی و معارف الهی حد و مرز خاصی دارد. دین بر سه محور: اصول عقاید، اخلاق و احکام، استوار است و به فراتر از آن نظری ندارد. علوم دیگر نیز بر پایه‌ی محور خاصی می‌چرخد. همان‌گونه که از دانش فیزیک نمی‌توان انتظار داشت که نیازهای شیمی را حل کند، از معارف الهی نیز نباید توقع داشت که به‌عنوان مثال درباره‌ی مثلثات و تاثیر آن در مهندسی ساختمان سخن بگوید.

البته در ورای ایات قرآن و روایات مطالب علمی گفته شده، ولی این مطلب هم عمومیت ندارد و هم بسیاری از آن‌ها بعد از کشف‌های علمی بشر مشخص شده است.

۹) شبهه‌ی تعارض مفاهیم دینی با علوم تجربی و پیشرفت‌های علمی

عده‌ای گمان می‌کنند که دین اسلام همانند مسیحیت قرون وسطایی با علوم تجربی و پیشرفت‌های علمی مخالف است. غافل از این که قرآن به مناسبت‌هایی به مطالبی که امروزه از آن‌ها تحت عنوان کلی علوم تجربی یاد می‌شود، اشاره کرده است:

«طنطاوی» در تفسیر خود، ذیل آیه ۴ سوره‌ی قیامت، «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ - آری ما تواناییم سرانگشتان انسان را به‌طور کامل بسازیم.» می‌گوید: «حکمت ذکر سرانگشتان فقط در عصر ما معلوم می‌شود و کسی تا این اواخر نمی‌دانست که خطوط سر انگشت هر فردی، منحصر به خود اوست. و در این جهت، میان دو نفر هیچ‌گاه شباهتی نیست و انگشت‌نگاری به همین علت مرسوم و متداول شده است... پس عجبی نیست اگر دوست من، "محمود بک سالم" از اروپا خبر می‌دهد که این آیه یک نفر آلمانی را مسلمان و معتقد به قرآن نمود.»^{۱۶}

همچنین در قرآن مجید درباره‌ی آسمان و زمین و نحوه‌ی خلقت آن‌ها و این که آسمان‌ها در آغاز به صورت توده‌ی گاز به هم پیوسته بودند و سپس به قدرت الهی از هم جدا شدند، و نیز گردش هر یک از کرات در مداری معین و با رعایت فواصلی که با یکدیگر تصادم نکنند و این که نور خورشید از خود اوست و نور ماه از خورشید است و این که نور خورشید از انوار متعددی ترکیب شده^{۱۷} و نظیر آن یاد شده است.^{۱۸}

در بسیاری از روایات نیز درباره‌ی نظام خلقت و آفرینش جالب و عجیب موجودات سخن گفته شده است. شاید خواندنی‌ترین آن‌ها روایت مفصلی است که «مفضل» آن‌را از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که به «توحید مفضل» معروف است.

نباید از یاد برد که علل دیگری نیز وجود دارد که عامل گریز از مذهب است که به علت طولانی شدن از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱) در شماره ۲۴ فصلنامه شمیم معرفت در مقاله‌ای تحت عنوان «معرفت شهودی و علم حضوری نسبت به خداوند» درباره‌ی این موضوع مطالبی نگاشته شده است.
- ۲) مراجعه کنید به آیات: آل عمران/۱۹ و ۸۵ - مائده/۳ - انعام/۱۲۵ - زمر/۲۲
- ۳) تفسیر نمونه ج ۱۵، خلاصه صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۶
- ۴) مجموعه آثار ج ۳ ص ۴۰۵
- ۵) اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۳۷ - مجموعه آثار ج ۶ ص ۸۹۹
- ۶) بعثت ج ۲ ص ۲۳
- ۷) Arthur Koestler داستان‌نویس، وقایع‌نگار و روزنامه‌نگاری از یهودیان مجارستان بود که در سال ۱۹۴۵ تابعیت انگلیس را به‌دست آورد.
- ۸) علل گرایش به مادیگری، ص ۹۵
- ۹) تفکر فلسفی غرب از منظر استاد مطهری، علی دژاکام، ص ۱۶۶ به بعد
- ۱۰) امدادهای غیبی ص ۴۵
- ۱۱) مجموعه‌ی آثار استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۳۸۹ تا ۳۹۳ نظریه‌های مختلف را بررسی کرده است.
- ۱۲) مجموعه آثار ج ۳ ص ۳۹۲
- ۱۳) اصول کافی، ج ۱ ص ۴۰۱
- ۱۴) اصول کافی، ج ۱ ص ۲۳
- ۱۵) همان
- ۱۶) تاریخ و علوم قرآن، علی حجتی کرمانی، ص ۱۴۵ و ۱۴۶
- ۱۷) همان، ص ۱۴۶ و ۱۴۷
- ۱۸) به عنوان نمونه: فصلت/۱۱ - انبیاء/۳۰ و ۳۳ - یس/۴۰

شش سرآمد گناه شرحی کوتاه از حضرت آیت الله مجتبی تهرانى

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ سِتُّ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبِّ الطَّعَامِ وَ حُبِّ النِّسَاءِ وَ حُبِّ النَّوْمِ وَ حُبِّ الرَّاحَةِ. (المحاسن ج ۱ ص ۲۹۵)

روایت از امام صادق (صلوات الله علیه) منقول است که حضرت به نقل از پیامبر گران قدر اسلام، فرمودند: سرآمد اموری که موجب می شود انسان از فرمان الهی سرپیچی کند و نسبت به خداوند گناه و عصیان کند، شش مورد است. یعنی این شش مورد سرآمد هستند؛ نه این که موارد دیگر موجب گناه نمی شود. اینها در غالب موارد سرآمد هستند. گناهایی که از انسان سر می زند، منشأش یکی از اینها است.

۱) حُبُّ الدُّنْيَا؛ پول دوستی: این موجب می شود که نه حرام سرش بشود نه حلال. لذا موجب عصیان می شود.

دو نوع گناه داریم که یکی از آنها ترک واجب است؛ خود ترک واجب هم گناه است. پول دوستی منشأ گناه می شود. (مانند عدم پرداخت حقوق واجب، نفقه، خمس، زکات و...)

۲) حُبُّ الرِّئَاسَةِ؛ جاه طلبی، ریاست طلبی: این هم منشأ گناهان و معاصی دیگر می شود.
 ۳) حُبُّ الطَّعَامِ؛ «ابن البطن»، یعنی کسانی که به اسارت شکم می روند. این هم منشأ گناهان بعدی می شود.

۴) حُبُّ النِّسَاءِ؛ منظور «ابن الفرج» است. مراد از حب النساء شهوت جنسی است. از آن طرف، حب الطعام به تعبیر ما شهوت بطنی و شکم پرستی است، از این طرف هم شهوت جنسی را مطرح می فرماید که از این دو تعبیر می شود به «ابن البطن و الفرج». اینها اسیرند و به اسارت شکم و شهوت جنسی شان درآمده اند. این منشأ می شود برای گناه.

۵) حُبُّ النَّوْمِ؛ یعنی کسانی که خیلی مقیدند به خوابیدن. اینها هم به معصیت می افتند. یک سنخ معاصی هست که منشأش حب نوم و خواب است. صبح، نماز صبحش قضا می شود، برای چه؟ چون می خواهد بخوابد.

۶) حُبُّ الرَّاحَةِ؛ یعنی راحت طلبی. این هم منشأ یک سنخ از معاصی است. یک رشته هست که همه ی این شش مورد را به هم پیوسته می کند و آن «حُبُّ» است. «حُبُّ الدُّنْيَا»، «حُبُّ الرِّئَاسَةِ»، «حُبُّ الطَّعَامِ»، «حُبُّ النِّسَاءِ»، «حُبُّ النَّوْمِ»، «حُبُّ الرَّاحَةِ». همه ی اینها مثل دانه های تسبیحی در یک نخ هستند و آن نخ تسبیح، همین «حُبُّ دُنْيَا و امور مادی» است. لذا همه ی اینها مربوط به هم هستند. تعلق به این عالم ماده است که انسان را به گناه می کشاند. این اگر نباشد، هیچ وقت گناه سر نمی زند و واجب هم ترک نمی شود.

عوامل عزت و محبوبیت

از دیدگاه اسلام

نویسنده: رضا اخوی

۶- بی نیازی از دیگران

۷- کار و تلاش

۸- کردار نیک

۹- زمینه‌های خانوادگی

۱۰- پیروی از رهبران الهی

دیگر عوامل

یک حدیث قدسی

سخن آخر

معنای عزت

رابطه ایمان و عزت

اصلی‌ترین عوامل عزتمندی و

محبوبیت حقیقی

۱- پروا پیشگی

۲- فرمانبرداری از خدا

۳- اتصال به عزیز

۴- تواضع و فروتنی

۵- کنترل و مهار خشم

عوامل عزت و محبوبیت

از دیدگاه اسلام

بدون شک همه‌ی مردم دنیا دوست دارند مورد عشق و علاقه دیگران واقع شده و محبت و احترام آنان را نسبت خود جلب نمایند و به اصطلاح عزیز و محبوب باشند. این دوست داشتن به گونه‌ای است که حتی برخی به کارهای غیرمعمول و گاه غیرمعقول دست می‌یازند تا از این راه کسب شهرت و محبوبیت کنند. آن‌ها گاه مجبور می‌شوند از خود شخصی بگذرند تا بتوانند آن‌چنان باشند که دیگران دوست دارند.

برخی دیگر نیز برای پاسخ دادن به این تمایل فطری، دست به دامن روش‌های نادرستی همچون مباحثات نمودن به مال و ثروت، مدرک و تخصص، چهره و لباس و مانند آن می‌شوند که البته بدان دست نخواهند یافت؛ برخی نیز با اهرم‌ها و روش‌هایی همچون ورزش، سیاست‌بازی، هنر و رسانه‌های تصویری به‌ویژه سینما و تلویزیون و... تلاش می‌نمایند تا به هر قیمت ممکن خود را محبوب و مشهور جلوه داده و در دل‌ها نفوذ پیدا کنند، غافل از این‌که راهکارهای اساسی محبوبیت در جایی دیگر نهفته است و قلب‌ها و دل‌ها دست خالق مهربانی است که به هر سو بخواهد آن را می‌کشاند و چنین افرادی اگرچه ممکن است مدت کوتاهی مشهور باشند، ولی هرگز به عزت واقعی که همراه با پایداری و دوام باشد دست نخواهند یافت. چرا که بین شهرت و محبوبیت و عزت تفاوت‌های اساسی وجود دارد و بسیاری کسانی که ممکن است مشهور باشند ولی محبوب نیستند، مانند صدام‌ها و هیتلرها و دیگر جنایتکارانی که شهرت تاریخی دارند ولی عزت و جایگاهی در دل‌ها نداشته و همواره با شنیدن یاد آنان، لعن و نفرین و تأسف نثارشان می‌شود.

دین مقدس اسلام بالاترین ارج و ارزش را برای مقام انسان واقعی منظور داشته است و تاج «و لقد کرمنا بنی آدم...» بر سر او نهاده است. ولی متأسفانه برخی افراد با بروز رفتارهای سخیف و پاسخ مثبت دادن به هوای نفس و خواهش‌های درون، عزت و کرامت خود را با بهایی اندک معاوضه می‌نمایند. در این نوشتار برآنیم تا عوامل عزت را در دیدگاه اسلام بررسی نموده و این مسئله را با دستورات الهی که از طریق وحی و اهل بیت به ما رسیده است مورد کنکاش قرار دهیم.

معنای عزت

عزت را به معنای عظمت، ارجمندی، سرافرازی، گرامی‌شدن و گران‌قدر بودن تفسیر کرده‌اند.^۲ در زبان عرب به زمین غیرقابل نفوذ و سخت "ارض‌عزاز" می‌گویند که هیچ‌گونه ابزاری در آن اثر نمی‌کند. واژه‌ی عزت نیز از همین ریشه گرفته شده است و به معنای حالتی است که نمی‌گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب دیگران واقع شود.^۳ از دیگر معانی عزت، «قدرت، غلبه و اقتدار» است.^۴ عزت و عزیز، یکی از اسمای الهی است که در قرآن بیش از ۸۸ بار از آن یاد شده است.^۵ در معنایی دقیق‌تر، عزت، همان شناخت انسان به حقیقت نقش خود و قرار دادن آن در مقام و منزلت خود است.^۶

بنابراین می‌توان گفت که عزت در حوزه‌های گسترده‌ای مانند جامعه به معنای اقتدار و عظمت و در حوزه‌های شخصی به مفهوم ارجمندی، سربلندی و عظمت است. یکی از بزرگان^۷ در معنای عزت می‌نویسد: «عزت آن است که انسان حقیقت وجود خود و امتیازاتش را بشناسد و وجود خود را در راه امور زودگذر مادی مصرف ننماید.»^۸

رابطه ایمان و عزت

انسان مؤمن دارای جایگاه والا و ارزشمندی است که اسلام بر عزیز و ارجمند بودن آن پافشاری نموده و هرگونه عمل، سخن و رفتاری را که با این عزت‌مندی ناسازگار باشد، برنمی‌تابد و با آن به مقابله برمی‌خیزد.

منطق اسلام می‌گوید: انسان باید در دنیا و آخرت سرفراز و عزت‌مند زندگی کند و زندگی به همراه‌خواری و زبونی، سزاوار و شایسته‌ی انسان‌های با ایمان نیست.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا - مؤمن، پیوسته عزیز و سرافراز است و خوار و زبون نیست.»^۹

همچنین فرمودند: «خداوند اختیار همه‌ی امور را به انسان واگذار کرده، جز آن که اجازه نداده است خود را خوار و ذلیل کند.»^{۱۰}

و نیز فرمودند: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُدَلَّ نَفْسَهُ - بر هیچ فرد با ایمانی جایز نیست که خود را خوار و ذلیل کند.»^{۱۱}

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌ی جایگاه و اهمیت وجود عزت نفس در مسلمانان می‌فرماید: «هر کس ذلت را بپذیرد از خاندان ما نیست.»^{۱۲}

و امام باقر علیه‌السلام فرمود: «خداوند سه ویژگی به مؤمنان عطا کرده است: عزت در دنیا و آخرت، رستگاری در دو دنیا و هیبت و بزرگی در مقابل ستمگران.»^{۱۳}

اصلی‌ترین عوامل عزتمندی و محبوبیت حقیقی

۱- پروا پیشگی

بدون تردید یکی از دستاوردهای ایمان و تقوا، جاهت و شخصیت اجتماعی است. انسان با تقوا در نظر افراد خوب و بد جامعه، دارای عظمت و عزت است. چنین شخصی در نظر مردم، آبرومند و با فضیلت است و در دل‌های آنان نفوذ پیدا می‌کند. خداوند متعال در وعده‌های عمومی به تمامی کسانی که خواهان عزت و ارجمندی هستند، می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا - به‌طور حتم کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد.»^{۱۴}

به عبارت دیگر، محبت افراد با ایمان در سرشت پاک انسان‌ها جای دارد و انسان‌های با تقوا، مورد علاقه و محبت خواهند بود و انسان نسبت به آن‌ها نوعی احساس انس و الفت داشته، به برقراری ارتباط و هم‌صحبتی با آنان علاقه‌مند می‌شود. از داستان حضرت یوسف علیه‌السلام در زندان چنین بر می‌آید که آن دو نفری که آمدند تا حضرت یوسف علیه‌السلام خوابشان را تعبیر کند، آثار ایمان و تقوای حضرت بود که آن‌ها را به سمت ایشان کشاند؛ از این‌رو پس از بیان درخواست خود مبنی بر تعبیر خوابشان گفتند: «إِنَّا نُرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ - ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.»^{۱۵}

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «ما أَقْبَلَ عَبْدٌ إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ حَتَّى يَرُوفَهُمْ مَوَدَّتَهُمْ وَ رَحْمَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ - هیچ بنده‌ای قلب و دلش متوجه خدا نمی‌شود؛ مگر این که خدا دل‌های مؤمنان را متوجه او می‌کند تا دوستی، رحمت و محبت آن‌ها را روزی او کند.»^{۱۶}

و در روایت دیگری فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ - هر کس می‌خواهد عزیزترین مردم باشد، باید از خدای عز و جل پروا داشته باشد.»^{۱۷}

و حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم ...، به حقایق آن چنگ زنید تا شما را به پناهگاه‌های آسایش و جایگاه‌های رفاه و حصارهای محافظ و منزل‌های عزت برساند.»^{۱۸}

امام صادق علیه‌السلام نیز با اشاره به اثرات مثبت خویشتنداری و رعایت تقوا فرمودند: «مَنْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَيْ عِزِّ التَّقْوَى أَغْنَاهُ اللَّهُ بِلَا مَالٍ وَ أَعَزَّهُ بِلَا عَشِيرَةٍ وَ أَنَسَهُ بِلَا بَشَرٍ - کسی که خداوند او را از خواری گناهان به عزت پرهیزگاری در آورد، او را بی‌نیاز می‌گرداند، بی‌آن که ثروتی داشته باشد و عزیز و قدرتمندش می‌کند بی‌آن که ایل و تباری داشته باشد و از تنهایی به درش می‌آورد بی‌آن که کسی با او همدم شود.»^{۱۹}

به راستی اگر انسان دل به خدا ببندد و خداوند را محور زندگی مادی و معنوی خود قرار دهد، از هیچ قدرتی جز خداوند نخواهد ترسید و اگر به این مقام برسد که فقط از خدا پروا نماید، ضمن رفع تمامی گرفتاری‌ها و مشکلاتش، خداوند نیز ابهت و عظمت او را در دل دیگران قرار می‌دهد و در چشم دیگران عزت و بزرگی خواهد یافت. در کلام نورانی امام ششم آمده است:

«مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ - هر کس از خدا بترسد، خدا چنان ابهتی به او می‌دهد که همه از او هراس داشته باشند و کسی که از خدا نترسد، خداوند او را از هر چیزی می‌ترساند.»^{۲۰}

حضرت در روایتی دیگر به مُعَلَّى بنِ خُنَيْس فرمودند: «ای معلی! از خداوند عزت و قدرت بخواه تا تو را قدرتمند کند. عرض کرد: چگونه یابن رسول الله؟! فرمود: ای معلی! از خدا بترس، همه چیز از تو می‌ترسد.»^{۲۱}

در این راستا بررسی زندگی شخصیت‌های معنوی همانند علما و عرفا و بزرگان و شیوه‌ی تعامل مردم با آنان گواه خوبی در این زمینه است. بد نیست در این باره به کلام شخصیتی اشاره کنیم که دل‌های زیادی در سراسر جهان مجذوب و شیفته‌ی او شدند و بر اثر پروا پیشگی عده‌ی فراوانی مجذوب او شدند. ایشان می‌نویسد: «پس ای عزیز! نام نیک را از خداوند بخواه، قلوب مردم را از صاحب قلب خواهش کن که با تو باشد، تو کار را برای خدا بکن، خداوند علاوه بر کرامت‌های اخروی و نعمت‌های آن عالم، در همین عالم هم به تو کرامت‌ها می‌کند، تو را محبوب می‌نماید، موقعیت تو را در قلوب زیاد می‌کند، تو را در دو دنیا سر بلند می‌فرماید.»^{۲۲}

۲- فرمانبرداری از خدا

اطاعت و فرمانبرداری از خداوند - که ثمره‌ی ایمان به او است - از مهم‌ترین عوامل عزیز شدن است. و خداوند در اعلانی عمومی و جاودان، جاده عزت‌مندی و کرامت را به همگان نشان داده است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: خدای تعالی هر روز می‌فرماید:

«أَنَا الْعَزِيزُ فَمَنْ أَرَادَ عَزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيَطِيعِ الْعَزِيزَ - من پروردگار عزتمند شما هستم، پس هر کس در دو جهان عزت می‌خواهد باید از خدای عزیز فرمان برد.»^{۲۳}

و در روایتی دیگر فرمود: «عَزَّ أَمْرَ اللَّهِ يُعَزِّكَ اللَّهُ - فرامین پروردگارت را بزرگ دار تا تو را عزت بخشد.»^{۲۴}

امام علی علیه‌السلام که مصداق بارز عارفان و بندگان حقیقی خداوند است که در سایه بندگی و اطاعت - علی‌رغم تلاش همه‌ی بدخواهانش - مدال عزت و کرامت ابدی گرفت، نیز خطاب به ره پویان عزت می‌فرماید: «اگر می‌خواهید بدون داشتن مال و ثروت بی‌نیاز باشید و بدون داشتن ایل و تبار عزتمند گردید و بدون برخوردارگی از قدرت، از شما فرمان ببرند، باید از خوارگی معصیت خدا به عزت طاعت او در آید که در این صورت همه‌ی آن‌ها را خواهید یافت.»^{۲۵}

همچنین فرمود: «إِذَا طَلَبْتَ الْعِزَّ فَاطْلُبْهُ بِالطَّاعَةِ - اگر جویای عزت و بزرگی هستی، آن را در طاعت و بندگی خداوند بجوی.»^{۲۶}

با کمال تأسف برخی از مردم به جای آن که به منبع حقیقی عزت و کمال متصل گردند، دنبال برخی بزرگان و رؤسا که دارای قدرت و مقام ظاهری هستند راه می‌افتند تا بلکه از این طریق به بزرگی و مقام و قدرتی برسند. خداوند در مورد این گروه از مردم می‌فرماید: «ای داوود من عزت را در طاعت از خود قرار دادم؛ ولی مردم آن را در خدمت به سلطان (دارای مقام و منصبی بودن) جست‌وجو می‌کنند؛ از این رو آن را نمی‌یابند.»^{۲۷}

بندگی کن تا که سلطانت کنند تن (ها) کن تا همه بیانت کنند

فوی میوانی سزاوار تو نیست ترک این فو کن که انسانت کنند»^{۲۸}

بنابراین عبادت و بندگی انسان، زمینه‌ساز عزت و عظمت او خواهد بود و در نقطه‌ی مقابل گناه و معصیت، زمینه‌ساز ذلت و زبونی.

امام کاظم علیه‌السلام در دعای خودشان می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ أَعِزَّنِي بِطَاعَتِكَ وَ أَذِلَّ أَعْدَائِي بِمَعْصِيَتِكَ - خداوند! مرا در پرتو بندگی و طاعت خودت عزت بخش و دشمنان مرا در سایه گناه و معصیت، به خواری و ذلت مبتلا کن.»^{۲۹}

۳- اتصال به عزیز

انسان با صرف نظر از یاری خداوند، جز فقر و ذلت چیزی ندارد «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ - ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید»^{۳۰}. اتصال به خداوند - که در سایه‌ی توکل و اعتماد به او به دست می‌آید - انسان را از وابستگی‌هایی که سرچشمه‌ی ذلت و بردگی است نجات می‌دهد و به او آزادی و عزت می‌بخشد. انسانی که به خداوند متصل شود و به او اعتماد و توکل کند و امورش را به او واگذارد، عزیز و سربلند خواهد شد. از نظر قرآن همه‌ی عزت‌ها از آن خداوند است «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^{۳۱} و این خداوند است که می‌تواند انسان را به اوج عزت و افتخار یا ذلت و حقارت برساند:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بگو بار الهی، ای مالک حکومت‌ها! به هر کس بخواهی حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را می‌گیری، هر کس را بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌کنی، تمام خوبی‌ها به دست تو است، تو بر هر چیز قادر و توانایی.»^{۳۲}

خداوند خطاب به همه‌ی انسان‌ها و کسانی که در جستجوی عزت و قدرت و محبوبیتند، می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا - هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست.»^{۳۳}

شخصی به امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کرد: «إِنَّ فِيكَ عَظَمَةً - در شما عظمتی است. حضرت فرمود: بَلْ فِيَّ عِزَّةٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ - بلکه در من عزتی وجود دارد. [چنان که] خداوند می فرماید: عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است.»^{۳۴}

آری سرچشمه‌ی عزت اوست و باید به او متصل شد تا عزیز گردید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام چه زیبا خطاب به پروردگار عرض می کند: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا - خدایا! همین عزت مرا بس که بنده تو هستم و همین افتخار مرا بس که تو پروردگار من هستی.»^{۳۵}

۴- تواضع و فروتنی

فطرت و طبع هر انسانی به سوی محبت، نرمی، خوش خویی و مهربانی گرایش دارد و در نقطه‌ی مقابل، از فرد یا عاملی که از او خشونت، بی رحمی، بی عاطفه بودن، عدم رعایت حریم‌های رفتاری و گفتاری و... احساس کند، گریزان است.

به طور حتم نقشی که نرم خویی، مهربانی، ملاحظت و فروتنی افراد در جلب احترام و محبت متقابل و به دنبال آن، عزت و کرامت در پی خواهد داشت، از دیگر عوامل پررنگ تر و بارزتر است؛ زیرا این شاخصه در افراد گوناگون به لحاظ حضور آنان در اجتماع و در تمامی شئون زندگی و برخوردهای روزانه نمود و جلوه‌ی خاصی می یابد و انسان می تواند برای جلب محبت و احترام دیگران از این عامل به نحو شایسته و بایسته بهره بگیرد.

چه فواهی در قدر والا رسی / ز یک شب تواضع به بالا رسی

در این حضرت آنان گرفتند صدر که خود را فروتر نهادند قدر

چه سیل آمد اندر به هول و نهیب / فتاد از بلندی به سر در نشیب

چه شبنم بیفتاد، مسکین و فرد / به مهر آسمانش به عیوق برد^{۳۶}

سفارش به تواضع و فروتنی امری است که در آموزه‌های دینی بر آن تأکید فراوان شده است. در قرآن کریم تواضع و فروتنی مؤمنان در برابر یکدیگر، به عنوان یکی از ویژگی‌های افراد با ایمان مطرح شده است.

خداوند در سوره می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دینش برگردد به زودی خدا قومی را می آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست دارند (و از ویژگی‌های آنان این است که) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سخت گیر و گردنکش هستند.»^{۳۷}

همچنین خداوند در قرآن به پیامبرش صلی الله علیه و آله وسلم دستور می دهد که با افراد با ایمان با نرمی و احترام برخورد کند و جایگاه و منزلت آنان را رعایت نماید:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، بگستر.»^{۳۸} همچنین می فرماید «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^{۳۹}

همچنین درباره ی لزوم رعایت حریم والدین می فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ - بال های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آور.»^{۴۰}

تواضع و فروتنی برخلاف تصور متکبران، نه تنها سبب کوچک شدن انسان نمی شود، بلکه بر قدر و منزلت وی نیز می افزاید و موجب رفعت مقام و عزت انسان می گردد. در واقع نرم خوئی و رفتار متواضعانه نه تنها ذره ای از بزرگی و عظمت انسان نمی کاهد بلکه جامه وقار و ابهت به او می پوشاند و فرد متواضع را در نگاه دیگران بزرگ و با عظمت جلوه می دهد. امیرمؤمنان علیه السلام با اشاره به این واقعیت می فرماید: «التَّوَّاضُعُ يَكْسُوكَ الْمَهَابَةَ - تواضع، جامه بزرگی و عظمت بر تو می پوشاند.»^{۴۱}

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «إِنَّ التَّوَّاضُعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَّاضَعُوا يَرْفَعَكُمُ اللَّهُ - همانا فروتنی بر رفعت صاحب خود می افزاید، پس فروتن و متواضع باشید تا خداوند شما را رفعت بخشد.»^{۴۲}

همچنین فرمودند: «هیچ کس فروتنی نکرد، مگر این که خدا او را بالا برد.»^{۴۳} امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند: «در آسمان دو فرشته بر بندگان گماشته شده اند، پس هرگاه بنده ای برای خدا فروتنی کند، او را بالا برند و هر کس تکبر کند، او را پست گردانند.»^{۴۴} امام موسی کاظم علیه السلام درباره ی ارزش تواضع و مقام فرد متواضع می فرماید: «خداوند افراد فروتن را به اندازه ی فروتنی و تواضع آن ها بالا نمی برد و رفعت نمی بخشد، بلکه آن ها را به اندازه عظمت و بزرگی خود بالا می برد.»^{۴۵}

حضرت امام خمینی رحمت الله علیه در این خصوص چنین فرموده اند: «ممکن است نفس از راه بحث با تو پیش آید و بگوید تو دارای مقامی باید مقام خود را برای ترویج شریعت حفظ کنی، با فقرا نشستن وقع تو را از قلوب می برد، مزاح با زیر دستان تو را کم وزن می کند، پایین نشستن در مجالس از مقام تو کاسته می کند، آن وقت خوب نمی توانی به وظیفه ی شرعی خود اقدام کنی، بدان تمام این ها دام های شیطان و مکاید نفس است. رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، موقعیتش در دنیا از حیث ریاست از تو بیشتر بود، و سیره اش آن بود که دیدی. من خود در علمای زمان خود کسانی را دیدم که ریاست تامه یک مملکت، بلکه قُطر شیعه را، داشتند، و سیره ی آن ها تالی تلو سیره رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، بود. جناب استاد معظم و فقیه مکرم، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، که از

هزار و سیصد و چهل تا پنجاه و پنج ریاست تامه و مرجعیت کامله قَطْر شیعیه را داشت، همه دیدیم که چه سیره‌ای داشت. با نوکر و خادم خود هم سفره و هم غذا بود، روی زمین می‌نشست، با کوچک‌ترین طلاب مزاح‌های عجیب و غریب می‌فرمود. اخیراً که کسالت داشت، بعد از مغرب بدون ردا یک رشته‌ی مختصری دور سرش پیچیده بود و گیوه به پا کرده در کوچه قدم می‌زد. وقعش در قلوب بیشتر می‌شد و به مقام او از این کارها لطمه‌ای وارد نمی‌آمد.»^{۴۶}

۵- کنترل و مهار خشم

کنترل خشم و غضب و تسلط بر هوای نفس و کم‌رنگ نمودن حضور پررنگ شیطان در لحظات خشم و غضب، به مجاهده و ریاضتی فراوان نیاز دارد که از عهده‌ی هر کس بر نمی‌آید؛ ولی در هر صورت اگر کسی به این مقام برسد و بتواند در مواقع قُورَان خشم و غضب، اراده (و کنترل) خود را از دست ندهد و احساس و هوای نفسش بر عقل او چیره نگردد، به عزت و بزرگی خواهد رسید که پاداش دنیوی چنین شخصی شوکت و عظمت در نظر دیگران و برخورداری از ثواب صبر و بردباری در آخرت خواهد بود.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ - هیچ بنده‌ای خشم خود را فرو نمی‌خورد، مگر این‌که خداوند بر عزت او در دنیا و آخرت می‌افزاید.»^{۴۷}

و امام باقر علیه‌السلام نیز سه چیز را عامل عزتمندی انسان می‌داند: «الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَ الصَّلَاةَ لِمَنْ قَطَعَهُ - گذشت کردن از کسی که به او ستم کرده، بخشیدن به کسی که از دادن چیزی به او دریغ کرده و برقراری ارتباط با کسی که از انسان بریده است.»^{۴۸}

داستان شیخ جعفر کاشف‌الغطا (یکی از علمای بزرگ شیعیه)، در این مورد مشهور است که: «روزی مبلغی پول که از وجوهات شرعی نزد او بود، بین فقرای اصفهان تقسیم کرد و سپس به نماز جماعت ایستاد. بین دو نماز که مردم مشغول خواندن تعقیبات بودند، سید فقیری آمد و خود را به شیخ جعفر رسانید و گفت: ای شیخ! مال جدم (خمس) را به من بده!

شیخ جعفر گفت: کمی دیر آمدی، متأسفانه چیزی باقی نمانده است.

آن سید با کمال جسارت و بی‌ادبی آب دهان خود را به ریش او انداخت.

شیخ جعفر نه تنها هیچ‌گونه عکس‌العمل خشونت‌آمیزی از خود نشان نداد، بلکه برخاست و در حالی که دامن لباس خود را به دست گرفته بود، میان صفوف نمازگزاران گردش کرد و گفت: هر کس ریش شیخ را دوست دارد به این سید کمک کند.

مردم که ناظر این صحنه بودند اطاعت کردند و لباس شیخ را پر از پول کردند. شیخ هم

همه‌ی پول‌ها را به آن سید تقدیم کرد و آن‌گاه به نماز عصر ایستاد.»^{۴۹}

۶- بی نیازی از دیگران

یکی دیگر از عواملی که تأثیر شگرفی در عزتمندی و ارتقای محبوبیت انسان دارد، پرهیز از سؤال و درخواست نیاز از دیگران است؛ به واقع کسی که دست حاجت و نیاز به سوی دیگری دراز می‌کند، دست خفت و خواری و زبونی به سوی دیگران درازا کرده و با این کار خواری و ذلت را به سوی خود می‌کشد.

درخواست و سؤال کردن یا نکردن، ریشه در عزت نفس، استغنا، علو طبع و شخصیت انسان دارد و سؤال کردن معیار و ارزش این‌ها را مشخص می‌کند.

از این‌رو در آموزه‌های دینی، مؤمن به بی‌نیازی از دیگران دعوت شده و از عواملی که زمینه‌ساز این نوع درخواست‌ها هستند (مانند طمع، تنبلی، کسالت و...) به شدت نهی شده و بر عوامل مؤثر در ایجاد عزت (مانند قناعت و مناعت طبع)، تأکید شده است.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «عَزُّ الْمُؤْمِنِ إِسْتِعْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ وَ فِي الْقِنَاعَةِ الْحَرِيَّةِ وَالْعِزِّ - عزت افراد با ایمان در بی‌نیازی از دیگران است و آزادی و شرافت در قناعت به دست می‌آید.»^{۵۰}

لقمان حکیم به فرزند خود چنین می‌گوید: «اگر می‌خواهی عزت دنیا را به دست‌آوری، طمع خویش را از آن چه مردم دارند بپُر؛ زیرا پیامبران و صدیقان به سبب برکنندن طمع خود، به آن مقامات رسیدند.»^{۵۱}

امام باقر علیه‌السلام در این‌باره فرمودند: «الْيَأْسُ مَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ - چشم نداشتن به دست مردم موجب عزت دینی مؤمن است.»^{۵۲}

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم

با پادشاه بگوی که روزی مقرر است

ارباب ماچتیم و زبان سؤال نیست

در مضرت کریم تقاضا چه ماچت است^{۵۳}

نقل شده است: روزی علی علیه‌السلام از دکان قصابی گذشت. قصاب گفت: یا امیرالمؤمنین (ظاهراً این جریان در دوران خلافت حضرت بوده است) گوشت‌های بسیار خوبی آورده‌ام، اگر می‌خواهید ببرید. حضرت فرمودند: الان پول ندارم. قصاب گفت: من صبر می‌کنم.

حضرت فرمودند: من به شکم خود می‌گویم صبر کند. اگر نمی‌توانستم به شکم خود بگویم صبر کند از تو می‌خواستم صبر کنی؛ ولی من به شکم خود می‌گویم صبر کند.»^{۵۴}

اهل بیت علیهم السلام در روایات مختلف یکی از صفات شیعه را سؤال (درخواست با عجز یا گدایی) نکردن بر شمرده‌اند.

در روایتی آمده است « وَ لَا يَسْأَلُ عَدُوًّا وَ إِن مَاتَ جُوعًا - شیعه از دشمنان ما درخواست نمی‌کند حتی اگر از گرسنگی بمیرد.»^{۵۵} در روایتی دیگری آمده است: «وَ لَا يَسْأَلُ غَيْرَ إِخْوَانِهِ وَ لَوْ مَاتَ جُوعًا - از غیر برادران دینی خود (دیگر شیعیان) درخواست نمی‌کند حتی اگر بمیرد.»^{۵۶} و در مرحله‌ای بالاتر فرموده‌اند: «وَ لَمْ يَسْأَلِ النَّاسَ وَ لَوْ مَاتَ جُوعًا - از مردم درخواست نمی‌کند حتی اگر بمیرد.»^{۵۷} و در نهایت آمده است: «وَ لَا يَسْأَلُ وَ إِن مَاتَ جُوعًا - (به‌طور کلی هیچ) درخواستی نمی‌کند حتی اگر از گرسنگی بمیرد»^{۵۸}

۷- کار و تلاش

کار و تلاش نمایانگر همت و غیرت افراد برای حفظ عزت، کرامت و ارجمندی خانواده و فرزندان است و افراد مؤمن به خواری و نداری خانواده خود رضایت نمی‌دهند و برای سربلندی آنان تلاش و کار را بر خود واجب می‌دانند تا از این راه، عزت، افتخار، سربلندی و شرف را برای خود و خانواده‌شان به ارمغان بیاورند.

در روایات نیز کار به‌عنوان عاملی برای عزتمندی مطرح شده است و انسان را موظف می‌نماید که نباید به هیچ قیمتی به ذلت و خواری تن بدهد.

شخصی حضور امام صادق علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «من دستم سالم نیست و توان کار کردن ندارم، از طرفی سرمایه‌ی کار نیز ندارم و به کمک شما نیازمند هستم! حضرت نگاهی به او انداخت و فرمود: سرت سالم است، برو کار کن و روی سرت بگذار (مانند هیزم و امثال آن) و خود را از مردم بی‌نیاز کن.»^{۵۹}

مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام مرا دید که سر وقت به بازار نرفته‌ام و دیر به کسب و کار می‌پردازم، به من فرمود: «أُغْدُ إِلَيَّ عَزَّكَ - از فردا صبح زود دنبال عزتت برو؛ (یعنی کار و شغلت).»^{۶۰}

۸- کردار نیک

انجام کارهای شایسته، نقش بنیادی در ایجاد عزت دارد؛ به‌طور کلی عمل، سازنده‌ی شخصیت و وسیله‌ای برای سرفرازی انسان به‌شمار می‌آید؛ البته از نظر قرآن عملی مورد تأیید است که انسان را به سوی شاه‌راه نور، هدایت، کمال و سعادت برساند که به آن «عمل صالح» گفته می‌شود. در قرآن نیز از عمل صالح به‌عنوان عامل عزت یاد شده است:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ - کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد؛ چرا که) تمام عزت برای خدا است؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌روند و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد.»^{۶۱}

۹- زمینه‌های خانوادگی

در یک خانواده عزتمند - که روحیه‌ی عزتمندی بر اساس تعالیم اسلام در آن وجود دارد - به‌طور طبیعی فرزندان نیز با فطرت خدا محور و معنویت‌گرا رشد می‌کنند و در چنین خانواده‌ای عزت‌نفس به اوج خود خواهد رسید.

حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام نمونه‌ی کاملی از این‌گونه فرزندان است که جلوه‌های عزت‌مندی ایشان در واقعه‌ی عاشورا و قبل و بعد از آن به وضوح دیده می‌شود.

درس عزت و کرامتی که حضرت به بشریت آموخت همین بس که در جنگی نابرابر شرکت کرد و مرگ با عزت را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح داد و فرمود:

«مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ - مرگ در عزت بهتر از زندگی در زبونی است.»^{۶۲}

حضرت در روز عاشورا هنگامی که عمرسعد پیشنهاد تسلیم شدن را مطرح کرد، فرمود:

«هَيْهَاتَ مَا أَخَذُ الدِّيَّةَ، أَبِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ جُدُودٌ طَابَتْ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهْرَةٌ وَ أُتُوفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ آيِبَةٌ لَا تُؤْتِرُ مَصَارِعَ اللَّئَامِ عَلَيَّ الْمَصَارِعَ الْكِرَامِ - هیهات که زیر بار ننگ و ذلت رویم! زیرا خداوند و رسول او و مؤمنان و نیاکان پاکیزه و دامن‌های پاک | که مرا پرورده | و دل‌های غیرتمند و جان‌های والا و بزرگ‌منش، خواری را نپذیرند و هلاکت زبوانه را بر کشته شدن شرافتمندانه ترجیح ندهند که افراد پست را اطاعت کنیم.»^{۶۳}

۱۰- پیروی از رهبران الهی

واقعیت این است که رهبران الهی نقشی اساسی در ایجاد جامعه‌ای عزتمند برای پیروان خود داشته‌اند؛ زیرا خود آن‌ها در اوج عزت و عظمت بودند و از آن‌جا که پیروان نیز تابع و پیرو رهبر و مقتدای خود هستند، خواه ناخواه جامعه و مردم به سوی عزت و افتخار سوق داده خواهند شد؛ یعنی رسالت همه‌ی انبیا و امامان علیه‌السلام ایجاد حس اعتماد به نفس، خودباوری و جلوگیری از احساس حقارت، ذلت و خود کم‌بینی بوده است و از آن‌جا که خداوند خواستار عزت و ارجمندی افراد با ایمان است، پیروی از رهبران الهی را بر مردم واجب شمرده و ثمره‌ی این پیروی را هم سر بلندی، عزتمندی، سعادت و رستگاری می‌داند.

در قرآن کریم به گونه‌ای زیبا، از نقش رهبران الهی در عزت بخشی مردم خبر داده شده است:

«وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُمْ لَمَّا لَقْنَا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَحْزَى - اگر ما آنان را (قبل از آن که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می‌کردیم، (در قیامت) می‌گفتند: پروردگارا!

چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم.»^{۶۴}

امام سجاد علیه‌السلام اطاعت از رهبران الهی را موجب عزت دانسته، می‌فرماید:

«طَاعَةٌ وَكَلَاةٌ الْأَمْرِ تَمَامُ الْعِزِّ - پیروی از اولی‌الأمر (و رهبران دینی)، نهایت سربلندی است.»^{۶۵}

دیگر عوامل

البته عوامل عزتمندی منحصر در موارد ذکرشده نیست و در آیات و روایات عوامل دیگری همچون علم و دانش، قناعت، صبر و بردباری، بخشش و انصاف، خواری نفس، راست‌گویی، عقل و درایت، شجاعت، تلاوت برخی سوره‌ها مانند سوره زمر و... برای عزتمندی بیان شده است، همچنین ترک گناهان و اعمال و رفتارهای ناشایستی همچون دروغ‌گویی، طمع‌کاری، چالپوسی و تملق، تکبر و غرور، پیروی از شهوات، بیان مشکلات نزد دیگران، بی‌حیایی، قمار و شراب‌خواری، گفتن سخنان هزل و بیهوده، عیب‌جویی، بدزبانی، همنشینی با بدنامان و... از مواردی است که برای تقویت عزتمندی و محبوبیت و رهایی از ذلت و خواری در روایات و منابع معتبر اسلامی به آن‌ها اشاره شده است.

یک حدیث قدسی

این بحث را با حدیثی قدسی و زیبا، به پایان می‌بریم که خداوند متعال در سخنی با رسول خود حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ضمن برشمردن برخی عوامل مباهات و افتخار، که انسان‌ها آن‌ها را وسیله‌ی عزت و کرامت می‌پندارند، به تخطئه‌ی این‌گونه افکار پرداخته و گذرا و ناپایدار بودن این موارد را گوشزد می‌نماید.

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: افْتَخَارُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا عَلَيَّ سِتَّةَ أَوْجُهٍ: أَوَّلُهُ بِالْوَجْهِ الْحَسَنِ، وَالثَّانِي بِالْفَصَاحَةِ، وَالثَّلَاثُ بِالْمَالِ؛ وَالرَّابِعُ بِالْحَسَبِ وَالنَّسَبِ، وَالْخَامِسُ بِالْقُوَّةِ، وَالسَّادِسُ بِالْمَلِكِ؛ خداوند به رسول خود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: مباهات و افتخار مردم در دنیا به یکی از این شش چیز است:

- (۱) زیبایی چهره
- (۲) بیان شیرین و سخنران خوب بودن
- (۳) دارایی و ثروت
- (۴) حسب و نسب
- (۵) قدرت جسمی
- (۶) پست و مقام

سپس خداوند به تخطئه‌ی این نوع دیدگاه‌های نادرست پیرامون عزتمندی و محبوبیت پرداخته و می‌فرماید:

قُلْ يَا مُحَمَّدُ! لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْوَجْهِ الْحَسَنِ: تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُونِ ۶۶؛ ای محمد! به کسی که به زیبایی صورتش می‌نازد بگو: آتش جهنم صورت‌هایشان را خواهد سوزاند و زشت منظر خواهند شد.

وَ قُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْمَالِ وَ الْوَالِدِ: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَنَى اللَّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ ۶۷ و به کسی که به ثروت و دارایی و فرزند خود افتخار می‌کند و آن‌ها را مایه‌ی عزت خود می‌داند بگو: روز قیامت مال و فرزند انسان به حالش سودی نخواهد بخشید و تنها قلب سلیم است که به حال انسان نفع خواهد داشت.

وَقُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْقُوَّةِ: عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ^{۶۸} و به کسی که به زور بازو و قدرت خود افتخار می کند، بگو: در قیامت فرشتگان قدرتمندی هستند که با شدت و غضب با آن‌ها برخورد خواهند کرد و آنچه را که از ناحیه‌ی پروردگارشان به آن‌ها امر شود، انجام خواهند داد.

وَقُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْحَسَبِ وَ النَّسَبِ: فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَسْأَلُونَ^{۶۹} و به کسی که به حسب و نسب و بزرگ‌زادگی و پدر و مادر خود افتخار می کند، بگو: روزی فرا خواهد رسید که همه‌ی این پیوندها و خویشاوندی‌ها قطع خواهد شد و از حال یکدیگر بی‌خبر خواهند شد.

وَقُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْمُلْكِ: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ^{۷۰} و به کسی که به مقام و ریاست خود فریفته شده و آنرا عزت و کرامت خود می‌پندارد، بگو: روز قیامت پادشاهی و قدرت،

مخصوص خداوند است.^{۷۱} *

سخن آخر

در دعای مکارم‌الاخلاق امام سجاد علیه‌السلام آمده است:

«وَأَعَزَّنِي وَ لَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبْرِ... وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا ، وَ لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا»

مرا عزت بخش و به کبر و غرور مبتلایم مکن... و مرا نزد مردم درجه‌ای بالا مبر، جز این که به همان اندازه نزد خودم فرودم آوری و هیچ عزت آشکاری برایم پدید نیاور؛ مگر این که به همان اندازه ذلتی درونی در نظر خودم پدید آوری.^{۷۲}

* در این روایت به دلایلی که ما نمی‌دانیم برای مورد دوم (بِالْفَصَاحَةِ - بیان شیرین) مانند دیگر موارد نکته‌ای بیان نشده است. البته شاید این مطلب در ذیل یکی دیگر از پاسخ‌ها باشد. (والله‌عالم) اما آیات زیر می‌تواند به این قسمت مربوط باشد.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - امروز بر دهانشان مهر می‌نهمیم، و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می‌دادند شهادت می‌دهند. (یس/۶۵)

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ - امروز روزی است که سخن نمی‌گویند. (مرسلات/۳۵)

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ - (به خاطر بیاورید) روزی را که از هر امتی گواهی بر آنان برمی‌انگیزیم سپس به آنان که کفر ورزیدند، اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود و (نیز) اجازه عذرخواهی و تقاضای عفو به آنان نمی‌دهند. (نحل/۸۴)

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ - روزی که «روح» و «ملائکه» در یک صف می‌ایستند و هیچ‌یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند. (نبا/۳۸)

پی نوشت‌ها:

- (۱) اسراء/ ۷۰
- (۲) فرهنگ معین و لغت‌نامه‌ی دهخدا واژه‌ی عزت - فرهنگ آذرتاش ص ۴۳۵
- (۳) مفردات راغب ص ۳۳۳ - تاج العروس ج ۴ ص ۵۴
- (۴) صحاح جوهری ج ۳ ص ۸۸۶ - لسان العرب ج ۵ ص ۳۷۸ - القاموس المحيط، ج ۲ ص ۱۸۲ - مجمع البحرین ج ۳ ص ۱۷۲ - تاج العروس ج ۴ ص ۵۵ - الفروق اللغویه ص ۳۳
- (۵) مانند: بقره/ ۲۶۰، ۲۲۸، ۲۲۰، ۲۰۹، ۱۲۹ - ال عمران/ ۱۲۶، ۱۸، ۶۲، ۶ - مائده/ ۱۱۸ - انعام/ ۹۶ - هود/ ۶۶ - ابراهیم/ ۴ - شعرا/ ۲۱۷، ۱۹۱، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۴۰، ۱۲۲، ۱۰۴، ۹، ۶۸، ۱۰۴ - عنکبوت/ ۴۲ - روم/ ۵ و...
- (۶) لغت‌نامه‌ی دهخدا واژه‌ی عزت
- (۷) ابو حفص سهروردی از حکمای مشهور
- (۸) تفسیر روح المعانی آلوسی ج ۲۸ ص ۱۰۲
- (۹) کافی، ج ۵ ص ۶۳
- (۱۰) همان
- (۱۱) کافی، ج ۵ ص ۶۳
- (۱۲) تحف العقول ص ۴۱
- (۱۳) کافی، ج ۸ ص ۲۳۴
- (۱۴) مریم/ ۹۶
- (۱۵) یوسف/ ۳۶
- (۱۶) تفسیر مجمع البیان ج ۶ ص ۴۵۴
- (۱۷) تحف العقول، ص ۲۷ - وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۱۶۹ - بحار الانوار ج ۶۷ ص ۲۵۸
- (۱۸) همان
- (۱۹) میزان الحکمه ج ۳ ص ۱۹۵۸ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۸۱
- (۲۰) کافی ج ۲ ص ۶۸ - وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۲۱۹
- (۲۱) بحار الانوار ج ۶۷ ص ۳۸۲ - میزان الحکمه ج ۱ ص ۸۲۹
- (۲۲) چهل حدیث امام خمینی (ره) ص ۴۱
- (۲۳) بحار الانوار، ج ۶۸ ص ۱۲۰ - تفسیر مجمع البیان، ج ۸ ص ۲۳۴
- (۲۴) میزان الحکمه ج ۳ ص ۱۹۵۸ - کنز العمال ج ۱۵ ص ۷۸۵
- (۲۵) میزان الحکمه ج ۳ ص ۱۹۵۸
- (۲۶) غرر الحکم ص ۱۸۴ شماره ۳۴۹۷
- (۲۷) مستدرک الوسائل، ج ۱۲ ص ۱۷۳ - بحار الانوار، ج ۷۴ ص ۴۵۳
- (۲۸) جوهری
- (۲۹) مصباح المتجهد ص ۵۱۱ - بحار الانوار ج ۸۷ ص ۲۱۳
- (۳۰) فاطر/ ۱۵
- (۳۱) منافقون/ ۸
- (۳۲) ال عمران/ ۲۶
- (۳۳) فاطر/ ۱۰
- (۳۴) المناقب ج ۴ ص ۹
- (۳۵) بحار الانوار ج ۷۴ ص ۴۰۲ - ج ۹۱ ص ۹۴ - کنز الفوائد ج ۱ ص ۳۸۶

- (۳۶) سعدی
 (۳۷) مائده/۵۴
 (۳۸) شعراء/۲۱۵
 (۳۹) حجر/۸۸
 (۴۰) اسراء/۲۴
 (۴۱) کافی ج ۸ ص ۲۲
 (۴۲) کافی ج ۲ ص ۱۲۱
 (۴۳) بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۱۲۰ - مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۲۹۷ - امالی طوسی ص ۵۶
 (۴۴) کافی ج ۲ ص ۱۲۲ - وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۲۷۲
 (۴۵) مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۲۹۹ - تحف العقول ص ۳۹۹ - بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۵۵
 (۴۶) اربعین حدیث، ص ۹۷
 (۴۷) کافی ج ۲ ص ۱۱۰ - وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۱۷۷ - میزان الحکمه ج ۳ ص ۱۹۶۰
 (۴۸) کافی ج ۲ ص ۱۰۹ - وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۱۷۳
 (۴۹) سیمای فرزندگان، ج ۳ ص ۳۳۸
 (۵۰) کشف الخفاء عجلونی ج ۲ ص ۵۹
 (۵۱) میزان الحکمه ج ۸ ص ۳۷۴۱
 (۵۲) کافی ج ۲ ص ۱۴۹ - مستدرک الوسائل ج ۷ ص ۲۳۱
 (۵۳) حافظ
 (۵۴) گفتارهای معنوی ص ۲۶۲
 (۵۵) کافی، ج ۲ ص ۲۳۹ - وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۱۹۲ - أعلام الدین ص ۱۱۳ - مجموعه‌ی ورام ج ۲ ص ۲۰۳،
 به نقل از امام صادق (ع)
 (۵۶) صفات الشیعه، ص ۱۸ - بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۴۰۱، به نقل از امام صادق (ع)
 (۵۷) کنز الفوائد ج ۱ ص ۸۷ - أعلام الدین ص ۱۳۷ - بحار الأنوار ج ۷۵ ص ۲۸، به نقل از امیرالمؤمنین علی (ع)
 (۵۸) بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۴۰۲ و ج ۷۵ ص ۲۶۳ - تحف العقول ص ۳۷۸ - التمهیص ص ۷۰، به نقل از امام صادق (ع)
 (۵۹) داستان دوستان، محمدی اشتهاردی ج ۳ ص ۲۶۵
 (۶۰) کافی ج ۵ ص ۱۴۹ - الحدائق الناضره ج ۱۸ ص ۵ - وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۱۰
 (۶۱) فاطر/۱۰
 (۶۲) بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۱۹۲ و ج ۴۵ ص ۹ - کلمات الامام الحسین (ع) ص ۴۹۹ - احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۴ -
 میزان الحکمه ج ۲ ص ۹۸۳ و ج ۳ ص ۲۶۸۸ - (البته در برخی از این منابع در برخی الفاظ تفاوت‌هایی وجود دارد)
 (۶۳) بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۹ - تحف العقول ص ۱۷۱
 (۶۴) طه/۱۳۴
 (۶۵) تحف العقول ص ۲۸۳ - بحار الأنوار ج ۷۵ ص ۱۴۱. میزان الحکمه ج ۳ ص ۱۹۵۸
 (۶۶) مؤمنون/۱۰۴
 (۶۷) شعرا/۸۸ و ۸۹
 (۶۸) تحریم/۶
 (۶۹) مؤمنون/۱۰۱
 (۷۰) غافر/۱۶
 (۷۱) تحریر الموعظ العددیه، ص ۴۲۹
 (۷۲) صحیفه‌ی سجاده ص ۹۲